

A close-up portrait of a middle-aged man with a grey beard and mustache, smiling warmly. He is wearing a dark green military uniform with gold epaulettes and a red and gold insignia on the chest. The background is slightly blurred, showing architectural details.

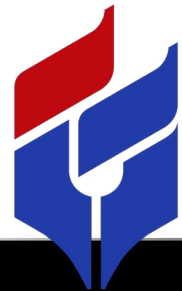
کاش بودی...



خبرگزاری کار ایران



وِثَرِۀ نامہ سالوز شہادت سردار قاسم سلیمانی



خبرگزاری کار ایران

مدیر مسئول
مسعود حیدری

زیر نظر
زہرا حاج محمدی

همکاران

سمیہ ماستری فراہانی / امید بویان فر

معصومہ دیودار / وحید خانہ ساز

عکس (گزارش تصویری)

خبرگزاری ایلنا

دی ماه ۱۴۰۰

- ۱ قرہ العین من آن میوہی دل، یادش باد / احمد یوسف زادہ
- ۱ باور ندارم ... / رضا ایرانمنش
- ۲ شور مردم در خلسہ دستگاہ / میثم امیری
- ۳ دلایل توقف تعقیب عوامل ترور مسئولان جمهوری اسلامی / رسول سنایی راد
- ۵ مردِ ماموریت‌های غیرممکن / پروفیسور یوسف نصر اللہ
- ۸ از سفرہی صغویہ تا ہلالِ شیعہ / غلامرضا زکیانی
- ۱۰ قابِ قوسینِ او اَدنی... / محمد ابراہیم الحورانی
- ۱۲ یادگارِ سردار برای دستگاہِ دیپلماسی / رامین مہمانپرست
- ۱۴ عاقبتِ خیانت بہ حاج قاسم / حجت الاسلام سیداحمد غفاری قرہ باغی
- ۱۶ اتحاد آدم‌نماہا برای یک حذف / مجتبیٰ فرآورده
- ۱۸ قبایِ سرداریِ حکومت / نصر اللہ قادری
- ۲۰ سوار بر کشتیِ سیاست‌ورزی با بادبانِ توحید و ولایت / سیدمصطفی احمدزادہ
- ۲۲ معجزہ‌ی ایرانی-سوری-لبنانی / وائل محمد الامام
- ۲۴ اثر دہای ہفت‌سرِ داعش زیر پای رستم / نشستہی بارضا اسماعیلی و افشین علا
- ۲۷ رقص اندر خون خود مردان کنند / نشستہی با گلعلی بابایی و محسن پرویز
- ۳۱ سرزمینِ موعود / نشستہی با حسن وزیرزادہ و اسرافیل کلیجی
- ۳۲ شبیہ‌ترین بہ امام / محمد احمد نایف
- ۳۴ عراقی‌تر از ہر عراقی... / مازن البعيجی
- ۳۵ عشقِ مردانِ شرور / حامد سعادت
- ۳۶ اول، خانہ‌ی صغری / ساسان فلاح‌فر
- ۳۸ کاش بودی... / گزارش تصویری



♦ احمد یوسف زاده
نویسنده



♦ رضا ایرانمنش
بازیگر

قره‌العین من آن میوه‌ی دل، یادش باد

باور ندارم...

نوشتن برای مردی که خوش نداشت برایش بنویسند، سخت است. نوشتن برای ققتوسی که از خاکستر شدن پاک نداشت سخت است، خاصه که نویسنده‌اش غریب‌وار در پیله تن دست و پا بزند.

داریم آماده می‌شویم دومین سالگشت حیات دوباره‌اش را عزا... نه! جشن بگیریم که او نمرده است و نخواهد هم مرد. قاسم ما تازه دو سال است که متولد شده است.

پیراهن پاره پاره‌اش را بنگر زخم تن پر ستاره‌اش را بنگر
بر روی زمین فتادنش را دیدی برخاستن دوباره‌اش را بنگر

چهل سال چله‌نشینی کرد تا نیمه شبی در شطی از مهتاب غسل شهادت کند و به زندگی جاودانه برسد که رسید، اکنون از او چه می‌توان نوشت که به مراد پیوسته و بر سفره خود خداروزی می‌خورد.

من فقط می‌توانم نوحه‌سرای دل افسرده خود باشم که نتوانست حتی به پایین ترین صخره از ستیغ آن قله‌ی سر در آسمان، دست بکشد.

قره‌العین من آن میوه دل یادش باد
که خود آسان باشد و کار مرا مشکل کرد!

من فقط می‌توانم یکی از همین روزها که شهر کرمان زیارتگه رندان جهان شده است، بروم بنشینم در دامنه کوه صاحب‌الزمان، بالای مزارش، و همان شروه همیشگی‌ام را بخوانم که:

فلک داد و فلک صد داد و بیداد
فلک تخت سلیمان داد بر باد

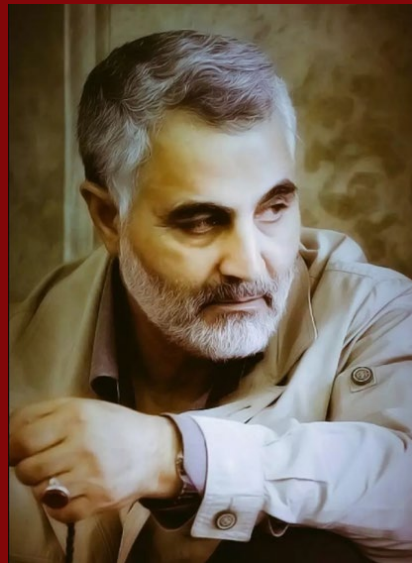
بنشینم آن بالا و فوج فوج مردمی را نگاه کنم که جنگل انبوه صاحب‌الزمان را درمی‌نوردند و مویه‌کنان بالا می‌آیند تا کبوتر سفید قبرش را بغل کنند و مثل مادری دل‌بند از دست داده، اشک بریزند.

می‌نشینم آن بالا و خاطرات قشنگش را به یاد می‌آورم و دل‌مهربانش را که شبیه دل هیچ ژنرالی نبود جز خودش. بیاد می‌آورم آن دو چشم سحرانگیزش را وقتی مثل دو دریای به هم رسیده، زیر سایه‌بان ابروهای پر پشتش می‌درخشیدند و مروارید محبت به ساحل چشمانش هدیه می‌دادند، آنگاه که واعظ بیت‌الزهر، روضه‌ی کشتی پهلوی گرفته را می‌خواند.

از دامنه کوه پایین می‌آیم و به فاصله، آن گوشه کنارهای ایستم که مزاحم پروانه‌های اطراف شمع مزارش نباشم و به روزهایی فکر می‌کنم که لشکر سیاه‌دلان داعش، سوریه و لیبی و عراق را در نور دیده و تانزدیکی مرزهای کشورمان جلو آمده بودند، اما از ترس علمدار رسیدن ما، وجود پاپیش گذاشتن را در حوالی مرزهایمان هم نداشتند.

نزدیک‌تر می‌شوم و طوفان خاطره آن شب می‌پیچد توی مغزم. دو سال پیش همین جاها ایستاده بودم در حالیکه کمی آن طرف‌تر، چسبیده به دیوار مسجد صاحب‌الزمان، زیر شولای شب، عده‌ای داشتند انگشت و انگشتش را در خاک می‌گذاشتند و ما مردم، مثل ابر بهار در آن شب سرد و سوزناک اشک می‌ریختیم.

شراب نور که به رگ‌های شب دوید و اذان صبح را گفتند، سرآورده‌ی محل تدفین بالا رفته بود و از آن گردوی ثمری دره‌ی قنات ملک، بر روی زمین اثری نبود. ستاره‌ای پر نور هنوز داشت توی آسمان می‌درخشید. ♦



خورشید طلوع می‌کرد و طفلی در یک روستا به دنیا آمد که آینده دنیا را به گونه‌ای عجیب رقم می‌زد؛ نامش را قاسم گزیدند....

حاجی جان هر چه می‌گذرد از باورم به اینکه شهید شدی کاسته می‌شود. باور دارم و می‌دانم که آرزویت سالیان سال این بود که به یاران شهیدت پیوندی و این فراق، بسیار آزارت می‌داد....

همه به خوبی می‌دانند اگر نبودی، داعش تمام دنیا را فلج می‌کرد... اگر نبودی کشته‌های قاتلینی چون داعش خیلی بیشتر از چیزی که شاهد بودیم، بود... اگر نبودی جولان دهی‌شان بسیار بیشتر بود و این تو بودی که ریشه‌کن‌شان کردی...

همان قدر که در دل بچه‌های لشکر ۴۱ ثارالله محبوب بودی و قابل ستایش، بیش از آن در دل سپاهیان قدس و مردم ایران و جهان محبوب و ستودنی بودی...

نبودت کاملاً محسوس است و غم از دست دادن‌ات عجیب، دیوانه‌وار غمگین‌مان کرده...

کاش هنوز بودی و آن نگاه نافذت را باز شاهد بودیم...

می‌دانم الان با یاران شهیدت خوش می‌گذرانی و در بهشت برین عاشقانه زیست می‌کنی...

اما نمی‌دانم بادل محزون‌مان چه کنیم...

دل‌تنگت هستیم تا زنده‌ایم و هستی تا که دنیا هست... تو دیر زمانی ست که به تاریخ پیوسته‌ای...

سردار دل‌دل‌تنگت تو هستیم تا زنده‌ام...

♦ سرباز کوچک تو ♦





♦ میثم امیری
نویسنده

شور مردم در خلسه دستگاه

در تشییع پیکر سردار حاضر بودم؛ از اهواز تا کرمان، هنوز اطلاعات زیادی درباره قاسم سلیمانی منتشر نشده بود. سخنرانی‌ها و آثار و خاطرات او بین مردم متداول نشده بود و هنوز هم نشده است. ولی مردم حس کردند که یک قهرمان ملی را از دست دادند. این حس بدون هیچ کمبین تبلیغاتی در مردم ساخته شد. نام سلیمانی در کمتر از دو روز کل کشور را به حرکت درآورد؛ بعید است سیستم فشن فرهنگی ما توانسته باشد در این جنبش سراسری تأثیر مهمی بگذارد. در شهرهایی مردم ریختند بیرون که اساسا پیکر به آن شهرها نرفته بود. این بار متفاوت با تجمعاتی مثل روز قدس یا تظاهرات ۲۲ بهمن بود. مردم به صحنه آمدند و اندکی تأخیر طبیعی بود تا دستگاه‌های تبلیغاتی مثل سازمان تبلیغات به میدان بیایند. وقتی مردم در صحنه باشند به دیگران نیازی نیست. خودشان راهش را پیدا می‌کنند. همان روزی که حاج قاسم را زدند، جوانی قمی عکس‌های سردار را روی ۴۱ پرینت کرد و برد جلوی مسجد محله بساط کرد و آنها را دانه‌ای ۳ هزار تومان فروخت.

وجه عجیب ماجرا کجاست؟ وجه عجیب ماجرا این است که سلیمانی اصرار داشت که بین مردم شناخته نشود. اگر کتابی درمی‌آمد که عکس سلیمانی روی جلدش بود، حتما جلوی بخش آن کتاب را می‌گرفت. اگر می‌دید جایی دارند از او تعریف و تحسین می‌کنند ابرو درهم می‌کشید و محفل انس را برهم می‌زد. اصرار داشت که نقل محافل نباشد. از نظر حرفه‌ای می‌خواست کارش را انجام بدهد و هیچ علاقه یا تمایلی نداشت که تأثیر گذاری‌اش به چشم بیاید. اهل برنامه‌های تلویزیونی و مصاحبه و مستند نبود. سلیمانی عمری برای دیده‌نشدن جنگید و عاقبت رکورد دیده‌شدن را شکست!

این نامعادله عجیب را در تشییع پیکر سردار دیدم. به قول عرب اهوازی هر سلامی، علیکی هم دارد یا «این مرد زحمت کشیده بود.» زحمت سردار توسط مردم درک شد؛ هنوز برای مارو شن نیست از چه طریقی این ارتباط حسی شکل گرفته بود.

آیا برای تشکر کردن از یک نفر، نباید آن نفر و کارش را شناخت؟ چطور آشنایی اجمالی مردم از سردار سلیمانی به چنین تکریم بی‌سابقه‌ای رسید؟ این حب پنهان کجا شکل گرفته بود و چطور به این گستردگی منتشر شد؟ هدفم جواب دادن به این سوالات نیست. هدفم ترسیم پیچیدگی‌های صحنه اجتماعی کشور است. اتفاقا همین رفتارهای پیش‌بینی نشده مردم، حافظ امنیت کشور است.

تشییع پیکر سردار بعد از ماجرای آبان ۹۸ بود. توی این ماجرا، موضوع محبوبیت حاکمیت خدشه‌دار شده بود. مردم به خاطر گران شدن ناگهانی و چندبرابری بنزین عصبانی شدند. خشم مردم از مدیریت کشور تا همین الان هم پابرجاست. وسط این ناراحتی، مردم برای سردار سنگ تمام گذاشتند. تازه سردار دو ویژگی بسیار مهم داشت که تحلیل حضور مردم را پیچیده‌تر می‌کند.

یکی این که سردار سپاهی بود. با لباس سبز سپاه دیده می‌شد که در تبلیغات رسانه‌های بیگانه مورد هدف بود. آنها می‌گفتند سپاه دارد منابع کشور را تاراج می‌کند و فضای کشور با گسترش مدیریت سپاهی‌ها، امنیتی خواهد شد. نمی‌خواهم سپاه را بررسی کنم و بگویم مثلا سپاه چه نقاط ضعفی یا قوتی دارد. ولی سردار منتسب به جایی بود که میزبان بیشترین حمله‌ها و حمله‌ها بود.

ویژگی دوم سردار این بود که فرمانده جایی بود که در تبلیغات علیه نظام، همیشه نقد و تخطئه می‌شد. تبلیغات مخالفین این بود: چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است. مصداق این ضرب‌المثل هم قاسم سلیمانی بود. او همان فرمانده‌ای بود که داشت نیروهای مقاومت در کشورهای اطراف را ساماندهی می‌کرد و از آنها به صورت مادی و معنوی حمایت می‌کرد.

اما رفتار مردم مطابق این هجمه‌ها نبود. مردم به وضع اقتصادی معترض بودند. به سمت معترضان و آشوبگران در ماجرای بنزین تیراندازی شد. مخالفین هم راست یا دروغ تبلیغ می‌کردند که نظام دارد سرمایه مردم را در منطقه هزینه می‌کند. با این همه، تجلیل مردم از سردار شگفت‌انگیز بود.

نکته عجیب‌تر ماجرا این است که گروهی از مردم فقط به خاطر خود سلیمانی در مراسم تشییع شرکت کردند. آن طور که من دیده‌ام گروهی از مردم نه از سر حمایت از نظام، نه به خاطر حمایت از سیاست‌های نظام در منطقه، بلکه فقط به خاطر قدر دانی از شخص سردار سلیمانی در مراسم حاضر شدند.

موضوع انتقام سخت هم داشت با حضور مردم معنای می‌شد.

آن چه بیش از همه به جانم مژه کرد، فقط حضور میلیونی و استثنایی مردم ایران نبود؛ بلکه استفاده هوشمندانه مردم از خلسه دستگاه‌های حکومتی در تکریم سردار بود. تا دستگاه‌های حکومتی و دولتی به خودشان بچینند، تا فرمانده بسیج و تولیت آستان قدس به جمع‌بندی برسند، تا پیچ داربست‌های خیابانی توسط اداره کل‌ها بسته شود، مردم ریختند توی خیابان و آن طور که دلشان می‌خواست ادای دین کردند به سردار؛ یکی‌شان در کرمان خیار تازه گذاشت توی سینه و بین جمعیت می‌چرخاند و دیگری شلغم پخته به دست خلق الله می‌داد تا خدای نکرده توی سوز صبحگاهی کویر سرما نخورند. جوانی هم با صدای خسته ولی به شدت جبهه‌ای بدون میکرفون نوحه می‌خواند و دیگران دورش سینه می‌زدند؛ دم نوحه شعار علیه دولت «قومی نژادی» اسراییل بود. توی میدان فردوسی، اتوبوسی بین جمعیت گیر کرد. طنین صدای راننده‌اش تا الان با من است: بابا بگذار بد بروم گوشه میدان، این اتوبوس را پارک کنیم؛ مگر من دل ندارم؟

اما چه شد؟ خلسه دستگاه به پایان رسید؛ سوء رفتارها بازگشت. خیزش ققنوس‌وار مردم ایران با اشتباهات خیره‌کننده‌ای سرکوب شد. مردم در کرمان زیر دست و پا ماندند. تلخی و حسرت پایان آن یک هفته حماسی / تراژیک تا الان در کام ما مانده است؛ صبح شنبه‌ای که بیانیته ستاد کل اعلام شد، برف بر کوه سوادکوه نشسته بود؛ پرنده‌ها پی‌آشیانه بودند و مردم «سرد»‌شان شد.

گاهی حسّت جویری مخدوش می‌شود که فکر می‌کنی دیگر هیچ وقت نمی‌توانی شیرینی آن لحظه‌های ناب را حس کنی. به قول کشیش توی فیلم چه سر سبز بود دره من ساخته جان فورد: «امروز چیزی از این دره رفت که هرگز جایگزین نخواهد داشت.»

نمی‌دانم انتقام این حس سرکوب‌شده را باید چگونه و از چه کسی بگیریم؟ هیچ دلیلی ندارد که بخواهیم خودمان را فریب بدهیم؛ یک حس ملی در آستانه فوران ایستاد و کم‌اثر شد. عصبانی هستیم.

اما نام قاسم سلیمانی هنوز زنده است. الان وقت تحلیل شخصیت و روش سلیمانی است. متأسفانه برخی می‌گویند: سلیمانی مقدس و اسطوره است. بگذارید مقدس و اسطوره بماند و در باره‌اش صحبت نکنید. آنها از این هراس دارند که با تحلیل و واکاوی شخصیت سلیمانی، بساط فریبکاری آنها جمع شود و عصای موسی، اسباب‌بازی‌های آنها را بلعد. از این می‌ترسند که بیان روش و تفکر سلیمانی، روش‌های حذفی و قبیله‌گرایانه آنها را کم‌اثر کند.

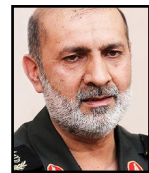
اما باید از این به بعد، سلیمانی راوی را جدی گرفت. آن که دقیق‌ترین تحلیل‌ها را از نبردها نوشت و گفت. میلیون‌ها کلمه از سلیمانی روی کاغذ یا نوار ثبت شده است که باید به دست مخاطبان برسد. با خواندن آنها بهتر می‌توانیم این شخصیت را بشناسیم. وقت آن است که صدای سلیمانی را بشنویم. صدایی که برای ما از انقلاب، جنگ، ایران، صحنه‌های سیاسی و اجتماعی می‌گوید. اوست که از مشکلات و موفقیت‌های جنگ می‌گوید. سلیمانی یک راوی صادق از بسیاری از وقایع بعد از انقلاب است که غباری روی آنها را پوشانده است.

مردم با حضورشان در تشییع و اهتمام‌شان در تجلیل از سلیمانی علاقه‌مند هستند سخنان سلیمانی را بشنوند. آنها می‌خواهند بدانند سلیمانی چه می‌گفت و چطور زندگی می‌کرد. به نظر می‌رسد وقتش رسیده باشد. ♦



♦ رسول سنایی راد

معاون سیاسی دفتر عقیدتی سیاسی فرماندهی معظم کل قوا



دلایل توقف تعقیب عوامل ترور مسئولان جمهوری اسلامی

در ایران حدود ۱۷ هزار نفر به واسطه عملیات‌های تروریستی جان خود را از دست داده‌اند. این در حالی است که برای هیچیک از این هم‌وطنان در سطح بین‌المللی، پرونده‌ای در خور توجه که به فرجامی مشخص رسیده باشد، وجود ندارد. در همین رابطه سردار رسول سنایی راد (معاون سیاسی دفتر عقیدتی سیاسی فرماندهی معظم کل قوا) در خصوص ضرورت رسیدگی به این مهم ابراز داشت: «باید بنیاد شهید با همکاری قوه قضاییه و وزارت امور خارجه در این موضوع ورود پیدا کند و به لحاظ حقوقی این ماجرا تحت پیگیری قرار گیرد». وی در پاسخ به این سوال که با این همه هزینه چطور ممکن است که در روز روشن مسئولان کشور به راحتی ترور شوند، ابراز داشت: «این مساله را باید کسانی که در سطوح امنیتی - اطلاعاتی کشور فعال هستند و نظر کارشناسی دارند، پاسخ بدهند. ولی به هر حال گله‌مندی شما جای مطرح شدن دارد؛ دبیر شورای عالی امنیت ملی و دبیر قبلی مجمع تشخیص مصلحت نظام هم چنین انتقادی را نسبت به دستگاه‌های امنیتی مطرح کردند، اما پاسخی دریافت نکردند.» ادامه این گفتگوی صریح را بخوانید.

بعد از انقلاب سال ۵۷، ترور مسئولان جمهوری اسلامی در دستور کار دشمنان نظام قرار گرفت. چرا چنین رخدادی علیه مسئولان ما آغاز شد؟

پیش از هر چیز، یاد و خاطره‌ی شهیدان گرانقدر تاسیس و تثبیت نظام مقدس جمهوری اسلامی را گرامی می‌داریم؛ بخصوص که در سالگرد شهادت شهید سلیمانی قرار داریم. از این شهید سعید که حضرت آقا از ایشان به عنوان «رفیق خوشبخت ما» یاد می‌کنند، تجلیل ویژه داریم.

واقعیت این است که در مقابله با انقلاب و نظام نوپای اسلامی تصور دشمنان و معاندان این بود که به تعبیر منافقین اگر بتوانند رأس را بزنند، خواهند توانست به انقلاب و نظام خاتمه بدهند. لذا ترور مسئولین و عناصر موثر در انقلاب و نظام در دستور کار قرار گرفت که البته گروه‌های مختلفی در این کار دخیل بودند. فرقه‌ها زودتر از همه این کار شوم را آغاز کردند و در ادامه منافقین وارد این مسیر شدند. در کنار حرکت‌هایی که برای کودتا صورت می‌گرفت، حذف فیزیکی سران انقلاب همواره یک راه نابودی در انقلاب ما بوده است که البته به نتیجه‌ی دلخواه دشمنان نرسید. دلیل این مساله این بود که خوشبختانه انقلاب اسلامی در عمق باورهای مردم قرار داشت و لذا رهبری انقلاب به سرعت می‌توانست این خلاء را ضمن حمایت مردمی و وفاداری مردم به آرمان‌ها جبران کند. اگر چه بدون تعارف باید بگوییم که این اقدامات دشمن توانسته است در روند انقلاب اثر گذار باشد؛ به گونه‌ای که جای امثال شهید بهشتی و شهید مطهری در بین مسئولین خالی باشد. بنابراین اگر چه خوشبختانه جبران این مساله مدیون باورهای مردمی و پابندی مردم به ادامه مسیر انقلاب بوده است، اما به هر طریق خلایی هم در این روند رخ داد.

اشاره به خلاء ایجاد شده به واسطه‌ی ترورهای مسئولان نظام جمهوری اسلامی داشتید و اینکه در جریان ترورها، غالباً مسئولانی جان خود را از دست دادند که از توانایی بالایی برخوردار بودند. به نظر شما چه میزان از مشکلات امروزی کشور به جهت همین ترورهایی است که به واسطه‌ی آن، مسئولان خبره و زبده‌ی کشور حذف شدند؟

البته مشکلاتی که اکنون در کشور وجود دارد، به عوامل چندگانه‌ای بازمی‌گردد. یکی از این دلایل، مساله تحریم است. بخشی هم میزان و نوع توقعات و انتظاراتی است که در جامعه ما ایجاد شده است و امروز با مقدورات حال حاضر، فاصله دارد. این رویکرد، موجد مشکلاتی می‌شود. اگر تعارف را با خودمان کنار بگذاریم، بخشی از مشکلات کشور، به ناکارآمدی بازمی‌گردد که حاصل عملکرد و مدیریت مسئولین است. البته در بخش‌هایی که با مسئولین جهادی و

انقلابی و توانمند سر و کار داشته‌ایم خوش درخشیده‌ایم. به عنوان نمونه شهید سلیمانی و شهید فخری زاده از شاخص‌های برتر این مورد هستند. در عرصه تولید سلول‌های بنیادی، امثال مرحوم کاظمی آشتیانی توانستند که ما را در تراز کشورهای پیشرو در این عرصه قرار دهند. لذا بدون تعارف باید بگوییم که مسئولین و مدیران کشور در کارآمدی و پاسخگویی به مردم و رفع مشکلات، نقش دارند و موثرند.

امروز در عرصه‌های علمی و فرهنگی، اگر شهید مطهری را در اختیار داشتیم، در زمینه‌ی پاسخگویی به شبهات وضعیت بهتری پیش روی ما قرار داشت. امروز با حضور مدیریت قوه‌ی قضاییه شاهد نوعی تحول هستیم. در این زمینه نیز چه بسا اگر امثال شهید بهشتی حضور داشتند، با نگاه بلندی که ایشان داشت، بسیاری از ساختارها در این حوزه، متفاوت می‌شد و ساز و کارهای پاسخگویی به مشکلات نوآوری ویژه‌ای به خود می‌گرفت.

شهید بهشتی کسی بود که در بحث سیاسی اصرار بر تشکیل و تقویت حزب داشت. امروز یکی از عوامل مولد مشکلات به نبود همین احزاب پاسخگو بازمی‌گردد. اگر حزب به معنای واقعی کلمه شکل می‌گرفت، می‌توانست در نظامی که از ترکیب اسلامیت و جمهوریت پدید آمد و متکی بر رای است، شکل بخشی ویژه‌ای به سیاست کشور داشته باشند. البته منظور من احزاب واقعی است، نه احزاب موسمی. اینکه برخی در انتخابات شعارهایی را مطرح کنند، اما بعداً به آن شعارها و ادعاها پابندی وجود نداشته باشد، به هیچ وجه مقبول نیست. اگر ضمن انتخابات حزبی وجود داشت، مطمئناً باید به این ادعاها پی که برای عملی شدنشان تلاشی صورت نگرفت، پاسخ می‌دادند. بنابراین باید گفت که بخشی از مشکلات ما به این اتفاق نامبارک بازمی‌گردد که توسط دشمنان و از طریق دولت تروریستی آمریکا حمایت شده است. موساد نیز همین رویه را در مقابل ما داشته است. از موساد گرفته تا منافقین، در پی ترور مسئولان اصلی و مدیریتی کشور بوده‌اند و هستند. منافقین با انفجار در محل دفتر حزب جمهوری اسلامی، هفتاد و دو تن از بهترین‌های ما را گرفت. این افراد همراه با شهدای شاخص جنگ، اگر امروز حضور داشتند، هر کدام می‌توانستند گوشه‌ای از مشکلات را حل کنند و مسئولیت را به عهده بگیرند. طوری که امروز فضای متفاوتی در عرصه‌ی مسئولیتی وجود داشت.

بنابراین در مجموع می‌توان گفت که این ترورها با هدف خشکاندن نگاه و ایدئولوژی جهادی که می‌تواند منجر به ایجاد رونق و توسعه در هر زمینه شود، صورت گرفته و می‌گیرد.

ببینید؛ ما وقتی اسناد مربوط به منافقین را بررسی کنیم، خواهیم دید که آنها تفکرات غلطی داشتند. آنها فکر می‌کردند اگر مسئولین کلیدی کشور را ترور کنند، خواهند توانست انقلاب را به دست بگیرند و نظام اسلامی را براندازی کنند و خودشان میدان‌دار شوند. البته همانطور که گفته شد، این نوع ترورها منجر به رعب و وحشت و بی‌تفاوتی مردم نسبت به انقلاب نشد. حضرت امام در آن شرایط که فی‌الواقع می‌توان آن را شرایط بحرانی نامید، مدیریتی بی‌نظیر از خود نشان دادند. به عنوان نمونه همان انفجار تروریستی در حزب جمهوری اسلامی، نمونه‌ای مستند است. تعداد زیادی از نمایندگان مجلس در آن انفجار حضور داشتند. برخی از آنها برای اینکه مجلس از اکثریت و حد نصاب نیفتد، با برانکارد وارد مجلس شدند. اگر این روحیه نبود، می‌توانست به لحاظ ساختاری مشکلات جدی متوجه نظام شود و به سمت براندازی پیش برود.



با این وصف آنها موفق نبودند؛ چرا که آن هویت فکری که ایستادگی می‌کرد، همراه با پذیرش شهادت بود. ماهیت مکتبی نظام، منجر شد که در این ترورها، دشمنان تروریست نتوانند به هدف خود برسند. در مجموع در اقدامات تروریستی بعدی شاهد این هستیم که ترورها با هدف لطمه زدن به کارآمدی نظام صورت گرفت. به هر حال مدیر لایقی مثل شهید فخری زاده وقتی به شهادت می‌رسد، نشان می‌دهد که این دشمنان از روند توسعه‌ای در ابعادی و لو نظامی، ناراحت و نگرانند. بنابراین یک عنصر کلیدی را حذف می‌کنند؛ آنهم با این تصور که آن روند متوقف شود. درست عین تصور آمریکایی‌ها که فکر می‌کردند اگر شهید سلیمانی را ترور کنند، حضور ایران در منطقه کمرنگ می‌شود و آن را به معنای از دست رفتن نفوذ منطقه‌ای ما و مقاومت تاویل می‌کردند. لذا هدف از ترور رالطمه زدن به کارآمدی نظام قرار داده بودند. اگر چه در مراحل اولیه



منافقین، ضمن ترور، شکست کل نظام را هدف گذاری کرده بودند.

می دانیم که در خارج از مرزهای کشور، قتل هایی اتفاق افتاده است که آنها را به نام ترور، در پرونده جمهوری اسلامی به ثبت رسانده اند و از این باب مشکلات حقوقی را برای جمهوری اسلامی ایجاد کرده اند. در مقابل، طبق مستندات موجود نیز مخالفان جمهوری اسلامی ترورهای فراوانی را در کشور انجام داده اند. حال سوال این است که ما در مقابل این ترورست ها چه اقدامات قانونی را توانستیم انجام دهیم؟ آیا در چارچوب قوانین بین المللی تقابل قانونی در خور توجهی اتفاق افتاد؟

متأسفانه باید گفت که در مراحل ابتدایی انقلاب، نوعی بدبینی به همه نهادهای بین المللی از جمله سازمان ملل وجود داشت. لذا چنین مسائلی را در سطح بین المللی، چندان پیگیری نکردیم. البته این ترورها فقط متوجه مسئولین کشور نبود. مادر ایران حدوداً ۱۷ هزار شهید ترور داریم. آن زمان باید در این مورد پرونده ای گشوده می شد و پیگیری های حقوقی لازم در سطوح مختلف بایستی دنبال می شد.

این قضیه نقش دارند و بایستی حقوق قانونی شان به آنها منتقل شود و مجموعه ای از ادعاهای حقوقی مطرح شود. شاید بتوانیم حداقل در سطوحی، ترورست ها را متوجه پیامدهایی که در آینده می تواند عایدشان شود کنیم.

در خصوص شهید سلیمانی و شهید فخری زاده نیز باید گفت متأسفانه از سوی نهادهای مذکور قدم عملگراییانه ای در سطح بین الملل شاهد نیستیم. رژیم اسرائیل علناً اعتراف کرد که ترور آقای فخری زاده کار آنها بوده است... کما اینکه در مورد شهید سلیمانی دست به چنین اعترافی زدند...

بله همینطور است. واقعا جای سوال است که چرا حداقل این دو پرونده با این همه شفافیت پیگیری نمی شود؟ رفتاری که دیگران در سطح بین المللی با ما انجام می دهند، چرا ما با وصف این همه شفافیت در ترور مسئولان کشور، متقابلاً با آنها انجام نمی دهیم؟

ببینید؛ برداشت من (که می تواند مخدوش هم باشد) این است که نوعی یاس، نسبت به نهادهای بین المللی وجود دارد. به همین خاطر پیگیری این موضوع را بی فایده تلقی می کنند. مورد دیگر شاید به گرفتاری های مسئولان باز گردد که چنین موضوعاتی را به مثابه مساله ای دارای اولویت نمی نگرند. اگر ترورها مربوط به دوره اول انقلاب بود و به اتمام رسیده بودند، شاید می توانستیم بگوییم که به جهت گذر آن رخدادها، پیگیری مساله دیگر در اولویت نیست، که البته در چنین صورتی ایضاً این مساله هم جای تامل و سوال داشت.

در حال حاضر هیچ تردیدی نداریم که این ترورها را باید به لحاظ حقوقی پیگیری کنیم تا چنین تصمیماتی از سوی دشمنان ادامه دار نشود و آنها متوجه بار حقوقی تصمیمات شوم خود باشند. در خصوص ماجرای شهید سلیمانی نیز به خاطر اینکه چنین ترورهای دولتی به یک روند غالب تبدیل نشود، باید با قدرت سخت و شلیک به عین الاسد جبران می کردیم. اما به موازات آن اقدام، باید یکسری تصمیمات حقوقی هم اتفاق می افتاد؛ چرا که همچنان این روند ترورها ادامه دارد؛ آنچنانکه این ترورها را محدود به دهه ای ابتدای انقلاب نمی بینیم و از قضا ادامه دار شدند. حتی متأسفانه در مقاطعی در عرصه های هسته ای کشور، نام برخی از شهدا اعلام نشد. حال در این مورد با بررسی کارشناسی دقیقی رخ نداده است و یا نوعی محافظه کاری در دست اجرا بوده است. ترورهای بیولوژیک را نیز نباید فراموش کرد که در هاله ای از ابهام قرار دارد. بنابر این این انتقاد بر متولیان امر وارد است که به عنوان یک ضرورت، متوقف کردن روند رسیدگی قانونی به جنایت معاندان و بیگانگان علیه ما، آنگونه که باید صورت نگرفته است.

با توجه به مباحثی که عنوان شد، سوال آخر را با یک گلایه ای دوستانه از دستگاه های امنیتی کشور عنوان می کنم. با این حد از هزینه ها و بودجه ها، چطور ممکن است که بعضاً در روز روشن، چنین ترورهایی صورت بگیرد؟ نقص کار کجاست؟

این مساله را باید کسانی که در سطوح امنیتی - اطلاعاتی کشور فعال هستند و نظر کارشناسی دارند، پاسخ بدهند. ولی به هر حال گله مندی شما جای مطرح شدن دارد؛ دبیر شورای عالی امنیت ملی و دبیر قبلی مجمع تشخیص مصلحت نظام هم چنین انتقادی را نسبت به دستگاه های امنیتی مطرح کردند اما پاسخی دریافت نکردند.

البته این به معنای ندیدن زحمات مجموعه ای امنیتی و اطلاعاتی کشور نیست. آنها خودشان ادعا می کنند که سالانه با کشفیاتی که دارند، مانع اقدامات تروریستی گسترده ای شده اند که می توانست فجايعی جدی تری را هم رقم بزند. به هر حال واقعیت این است که داعش در تهران عملیاتی انجام داده است. از طرفی چتر موساد در تهران پهن است و در جاهایی ادعاهایی را مطرح کرده است که به حوزه ماموریتی این دستگاه بازمی گردد. ◆

اگر یادمان باشد عراقی ها در خصوص جنگ، از ایران شاکي شدند و در شورای امنیت، علیه ما بسیج شدند. این در حالی بود که جنگ را آنها شروع کردند! یکی از دلایلی که ما واکنش های قانونی لازم را از خود نشان ندادیم، نگاه بدبینانه ای برخی انقلابیون به سازمان های بین المللی بود. به همین خاطر هر چند حق با دشمنان ما نبود، ولی به خاطر نوع پیگیری های آنها، در چنین مواقعی دست برتر را داشتند. کما اینکه در ادامه، دنبال این بودند که جای جلا و شهید را جایا کنند. کسانی که خودشان دست به ترور زده بودند، امروز در صف مدعیان عدالت هستند. دادگاه نمایی که در یکی از کشورهای اروپایی در مورد کشته های سال ۶۷ در جریان است را ببینید. به نظر می رسد در این قضیه اگر بخواهیم تعارف را با خود کنار بگذاریم، نوعی کم کاری صورت گرفته است که امروز تاوان آن را می دهیم.

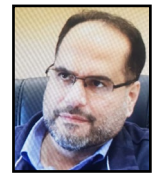
ما در ماجرای ترور، بیشترین آسیب را دیدیم و جالب است که ترورست ها با کمک نیروهای برون مرزی و بیگانگان، (از همکاری عراق گرفته تا همراهی کشورهای اروپایی و آمریکا)، نوعی تظلم خواهی راه انداخته اند. اکنون نیز بعد از خروج از عراق، مجدداً در یک کشور اروپایی مستقر هستند. امکانات سایبری این ترورست های منافق توسط برخی از کشورهای منطقه و اروپایی تامین می شود. کسانی که پرونده ی سیاه تروریستی دارند، امروز در دامن کشورهای اروپایی زندگی می کنند. لذا معتقدم که ما نوعی کم کاری و بی تفاوتی حقوقی از خود نشان دادیم که منجر شده ترورست ها از ما طلبکار باشند.

وضعیت امروز را چطور می بینید؟ آیا این پتانسیل هنوز باقی است که پرونده این ترورها را در دستور کار قرار دهیم؟

بله؛ قطعاً اینطور است. می توان از شکایت خانواده ها تا پیگیری خود دولت جمهوری اسلامی ایران این موضوع را پیگیری قانونی کرد. به هر حال ماجرای نخست وزیر یی را حزب جمهوری اسلامی فراموش نشدنی است. کسانی که دست به ترور زدن از ایران گریختند. دشمنان و مخالفان انقلاب، شاید حین زندگی و فعالیت در کشورهای اروپایی به جهت اختلافات داخلی خود، دست به قتل همدیگر زده باشند. با این وصف همان مساله ی قتل های درون سازمانی خودشان، مجدداً به عنوان ترور علیه ما ایراد شده است. در آن حوادث که منجر به کشته شدن برخی شد، فرض بر این بود «چونکه جمهوری اسلامی قصد تسویه حساب با این افراد ترورست را داشته، لذا قتل های پیش آمده در آن گروه ها، کار نظام جمهوری اسلامی است.» به نظر می رسد باید بنیاد شهید با همکاری قوه قضایی و وزارت امور خارجه در این موضوع ورود پیدا کند و به لحاظ حقوقی این ماجرا تحت پیگیری قرار گیرد.

با این اوصاف باید گفت متأسفانه در این زمینه حرکت در خور توجهی از سوی مسئولان کشور نمی بینیم.

بله؛ متأسفانه همینطور است. انصافاً من به عنوان یک پاسدار شرمنده خانواده شهدای مظلوم حادثه ی ربایش در مرز لبنان هستم. فراموش نکرده ایم، شهید متوسلیان و شهید موسوی را؛ به هر حال این عزیزان در یک سفر دیپلماتیک دچار حادثه ای شده اند. گروه هایی ادعا کردند که با همکاری صهیونیست ها این عمل صورت گرفته است. برخی دیگر ابراز کردند که این افراد را در زندان های صهیونیست ها دیده اند. با این وصف حتی اقدامی علیه رژیم صهیونیستی که در جبهه تخصصی با ما قرار دارد، صورت نگرفت و به شکل جدی این ماجرا پیگیری نشد و نمی شود؛ درست همانطور که یک فرد مظلوم دیگر (آقای کاظم دارابی) که به بهانه ای ارتباط با ماجرای میکونوس سال ها در زندان فرانسه بود و از دیدار با خانواده ی خود محروم ماند. هر چند که نتوانستند اثبات کنند که ایشان در آن ماجرا نقشی داشته اند. از طرفی این قضیه حتی مورد پیگرد جدی در سطح دیپلماتیک قرار نگرفت؛ چه برسد به پیگیری حقوقی. لذا به نظر می رسد مجموعه هایی مثل قوه قضایی، وزارت امور خارجه و بنیاد شهید باید به میدان بیایند. اگر چه خود خانواده ها نیز در



♦ پروفیسور یوسف نصر اللہ

رئیس مرکز مطالعات استراتژیک لبنان

مردِ ماموریت‌های غیر ممکن

مرکز پژوهش‌های استراتژیک در لبنان به ریاست پروفیسور «یوسف نصر اللہ» اخیراً دو کتاب درباره شخصیت و جایگاه «شهید قاسم سلیمانی» و نقشی که او در منطقه و معادلات آن ایفا کرده است، منتشر کرده. کتاب نخست با عنوان «قاسم سلیمانی، شخصیت، نقش و استراتژی» منتشر شد و همان گونه که عنوان آن گویاست؛ به تبیین استراتژی‌ها و راهبردهای شهید سلیمانی در منطقه می‌پردازد. کتاب دوم نیز با عنوان «المقاوم الاممی: مرد بین‌المللی مقاومت» به ابعاد مختلف شخصیتی حاج قاسم در صحنه مقاومت می‌پردازد و نقش او را به عنوان محور مبارزه در برابر پروژه صهیونیسم تبیین می‌کند.

با پروفیسور یوسف نصر اللہ به مناسبت انتشار این دو کتاب در آستانه سالروز شهادت حاج قاسم سلیمانی گفتگو کرده‌ایم که می‌خوانید:



مرکز پژوهش‌های استراتژیک پیش‌تر یک کتاب با عنوان «قاسم سلیمانی، شخصیت، نقش و استراتژی» منتشر کرد و اکنون نیز کتاب دیگری در زمینه فعالیت‌های شهید از سوی این مرکز در دسترس علاقمندان قرار می‌گیرد. درباره این کتاب‌ها توضیح دهید. هدف از اجماع بزرگان علمی و سیاسی در گردآوری این کتاب‌ها چه بوده است؟

کتاب «قاسم سلیمانی، شخصیت، نقش و استراتژی» پیش‌تر منتشر شده و اکنون در آستانه انتشار کتاب دیگری درباره حاج قاسم سلیمانی هستیم. عنوان این کتاب «المقاوم الاممی: مقاومت بین‌المللی» توسط تیم حاج قاسم است. این کتاب بیانگر شهادت‌ها و گواهی‌هایی است که توسط بسیاری از بزرگان سیاسی، چهره‌های دانشگاهی و پژوهشگران درباره نقش و اهمیت جایگاه حاج قاسم در چارچوب درگیری با رژیم صهیونیستی و مبارزه با پروژه هیمنه‌ی آمریکا بر منطقه نگاشته شده است. گزارش‌های این افراد شهادتی است برای مردم این روزگار و برای نسل‌های آینده تا: نقش و جایگاه حاج قاسم آگاه شوند و بدانند که او نقطه‌ی اتکاد پروژه مقابله با آمریکا و اسرائیل بوده است.

بهانه این گفتگو سالگرد شهادت حاج قاسم است. شما چه تصویری از او ارائه می‌دهید و چگونه برای مخاطب توصیفش می‌کنید؟

باید بگویم که صحبت از حاج قاسم هرگز به طور کامل ادا نمی‌شود یعنی به بحث و بررسی طولانی نیاز دارد تا حق مطلب ادا شود. نمی‌توان در این فرصت محدود ویژگی‌ها، دستاوردها و خصال نیک او را برشمرد و تحلیل کرد اما اگر بخواهیم رحلت حاج قاسم از این حیات فانی را توصیف کنیم، به مفهوم حقیقی کلمه با همه رزم و نمادها و دلالت‌های اخلاقی، انسانی، ارزشی و دینی که در مفهوم عشق نهفته است، سفر یک عاشق بوده است. او عاشق شهادت بود و این عشق

از گذشته واضح و مبهرن بود که نزدیک به چهل سال در همین مسیر گام برداشت و برای آن بدون ترس و هراس، کلال و ملال، ضعف و سستی حرکت کرد. او در این سال‌ها یعنی حدود چهار دهه همیشه با خطر و جنگ‌های فراوانی مواجه بود و به عبارت بهتر بر لبه مرگ و زندگی حرکت می‌کرد تا اینکه خداوند او را بر گزید و نشان بزرگ الهی شهادت را به او عطا کرد.

حاج قاسم همچنین عاشق فلسطین بود. اعراف نیست اگر بگویم هر گلوله و یا تفنگ یا موشک و یا هر نوع توان جنگی و یا تجربه و مهارت رزمی که وارد نوار غزه و یا سرزمین‌های فلسطین شد و معادلات جنگ را تغییر داد، قواعد جنگ را به نفع محور مقاومت ترسیم و پیروزی را برای رزمندگان جبهه مقاومت محقق و شبکه امنیت را برای مردم فلسطین فراهم کرد و به رزمندگان فلسطینی توان و قدرت مبارزه بخشید، قطعاً تأثیر جسمی و روحی حاج قاسم در آن هویداست.

او همچنین عاشق کارهای چالشی و مبارزه بود و همیشه به دشمن نزدیک بود، از دشمن دوری نمی‌کرد. یعنی با مبارزه انس گرفته بود و مهارت آن را کسب کرده و این مبارزه به بخشی از شخصیت و سلوک او بدل شده بود. چنانچه می‌دانیم در همین رابطه اوصاف بسیاری چون شهید زنده، مرد ماموریت‌های سخت و غیرممکن و سرباز خط مقدم برای شهید در زمان حیاتش مطرح بود. این برای روزهایی بود که حاج قاسم زنده بود، یعنی پیش از آنکه سید شهدای محور مقاومت شود.

حاج قاسم عاشق انسان و بشریت بود. این عشق، بدون مرز و فراتر از قلمروهای جغرافیایی، گرایش‌های دینی، سیاسی، حزبی و حساسیت‌های مذهبی و اجتماعی تعریف شده بود. در همه این امور همان مفهوم انسانیت را برگرفت. یعنی او بر اساس موضع انسانی و دینی و اخلاقی وظیفه کمک و یاری به مظلومان و مستضعفان را در هر نقطه‌ای که باشند و اهتمام به امور و دغدغه‌ها و نگرانی‌هایشان را درک کرد. این سیره حاج قاسم بود.

ما امروز دلتنگ حاج قاسم هستیم، احساس یتیمی می‌کنیم، اما این دلتنگی و احساس یتیمی از سر عجز و درماندگی نیست. هرگز احساس درماندگان را نداریم. او برای ما بسیار بسیار عوامل قدرت و اقتدار و شجاعت باقی گذاشت. مردانی را به مفهوم حقیقی کلمه برای ما تربیت کرد. مردانی که اکنون و در آینده می‌توانند و خواهند توانست پروژه هیمنه‌ی آمریکا بر منطقه را شکست دهند و اشغالگران آمریکایی را از منطقه اخراج و همه سرزمین‌های مقدس و کل اراضی اشغال شده توسط رژیم اشغالگر اسرائیل را آزاد کنند.

حاج قاسم سلیمانی مردی که در کمتر از یک دهه توانست به یکی از محبوب‌ترین، مشهورترین و تأثیرگذارترین شخصیت‌های نظامی و سیاسی در جهان تبدیل شود. او یک چهره بزرگ جهانی شد. او چگونه جامع همه این صفات و ویژگی‌ها بود؟

اصلاً ما برای همین موضوع، عنوان کتاب را «مرد مقاومت بین‌المللی» انتخاب کردیم، چراکه حاج قاسم در پروژه آزادسازی سرزمینی فقط به کشور خود و یا یک کشور خاص محدود نبود بلکه او پروژه خود را به همه کشورهای منطقه و بلکه جهان تعمیم داد. شخصیت حاج قاسم یک شخصیت نظامی مطلق نبود. او یک شخصیت نظامی بود و به موازات آن، شخصیت سیاسی و دیپلماتیک بود، او یک چهره بین‌المللی بود. او نقش بزرگ و برجسته‌ای در تشکیل ائتلاف‌های سیاسی چه با طرف روس و یا ونزوئلا و یا طرف‌های دیگر داشته است. در واقع حاج قاسم در عملیات مقاومت و همچنین مقابله و مبارزه با هیمنه آمریکا در منطقه و جهان شریک بود. او توانست قلوب همه، از کوچک و بزرگ و زن و مرد و پیر و جوان، همه را از طریق صدق و پاکی و اخلاص و ایثار و انقلابی بودن در راه آرمانش تسخیر کند. بدون تردید همه این خصلت‌ها یک تصویر نمادین از او ساخت و او را به عنوانی سمبلی عالی در وجدان و جان‌های همه ملت‌ها و همه آزادگان جهان ماندگار کرد.

حاج قاسم قهرمان مبارزه در محور مقاومت است. عرصه علم و فرهنگ چگونه می‌تواند نسل امروز و آینده را با حقیقت وجودی شهید آشنا سازد؟

شخصیت‌ها و رهبرانی چون حاج قاسم دین بزرگی به گردن ما و نسل‌های آینده دارند. نسل‌های آینده باید او را بشناسند و به خوبی بفهمند و درکش کنند تا راه بر شیطنت جبهه مقابل بسته شود. همانطور که می‌دانید خدعه‌های تبلیغاتی و رسانه‌های اجبر شده در خدمت دشمن به نحوی از انحاء برای تخریب چهره‌های ملی و نمادهای شریف مقاومت تلاش می‌کنند. ما پاسداران عرصه نبرد آگاهی و فرهنگی هستیم تا حقیقت این رهبران را به ملت‌ها و نسل‌های آینده ارائه داده و تبیین کنیم تا در زمان‌های دور دست نیز امکان هر گونه شیطنت و تخریب‌گری از جبهه دشمن به ویژه در عرصه تبلیغات منفی سلب شود.

شخصیتی مانند شهید قاسم سلیمانی چه اندازه قابلیت و جذابیت دارد تا محل اهتمام کتاب و



مورد توجه نویسندگان عرب زبان خاور میانه باشد؟

حاج قاسم یک شخصیت جذاب بود. پرداختن به این شخصیت در همه حوزه ها، نگارش کتاب و پژوهش، شعر و ادبیات و روایت و داستان و رمان و مدح ملی و حماسی جذاب است. رسانه ها و کتاب ها نمی توانند از کنار شخصیت حاج قاسم سلیمانی به آسانی عبور کنند. یک جذب ناخود آگاه است. او یک عنوان بزرگ و جامع برای همه این حوزه ها یا هر موضوعی است که درباره مدح ملی، حاکمیت و عزت و شرف حکایت می کند. بدون تردید حاج قاسم نقطه عطفی برای هر اثر ادبی و یا سمینار سیاسی و یا پژوهش علمی به شمار می رود.

جایگاه نهادهای فرهنگی در معرفی و شناساندن مشاهیر و قهرمانان ملی و بین المللی چیست

و آیا دنیای شرق در این حوزه کارنامه موفق داشته است؟

کتاب ها جزء لا ینفک در نبرد فرهنگ و آگاهی هستند. متأسفانه ما در دنیای کنونی در یک مسیر انحرافی و هنجار گریز از مطالعه به مفهوم عمیق آن قرار داریم اما با این وجود کتاب ها همچنان سنگ بنا و دروازه اصلی برای ورود به عملیات آگاهی و افزایش آگاهی سیاسی، فرهنگی، علمی و شناختی هستند. کتاب ها فضای مهمی را در نبرد آگاهی تشکیل می دهند و نباید آن ها را دست کم گرفت و کوچک شمرد. شاید غرب در سطح انتشار کتاب و تراکم چاپ هم فعالیت کرده و متأسفانه شرق در این نبرد عقب مانده است. همه ما باید با همکاری و همیاری گروهی جایگاه کتاب و مطالعه را احیا کنیم تا با مطالعه، سطح و بینش آگاهی را افزایش داده و در برابر خدعه های تبلیغاتی و مغرضانه دشمن علیه ملت ها و سرزمین های آزادی خواه مصون شویم. ♦



♦ غلامرضا زکیانی

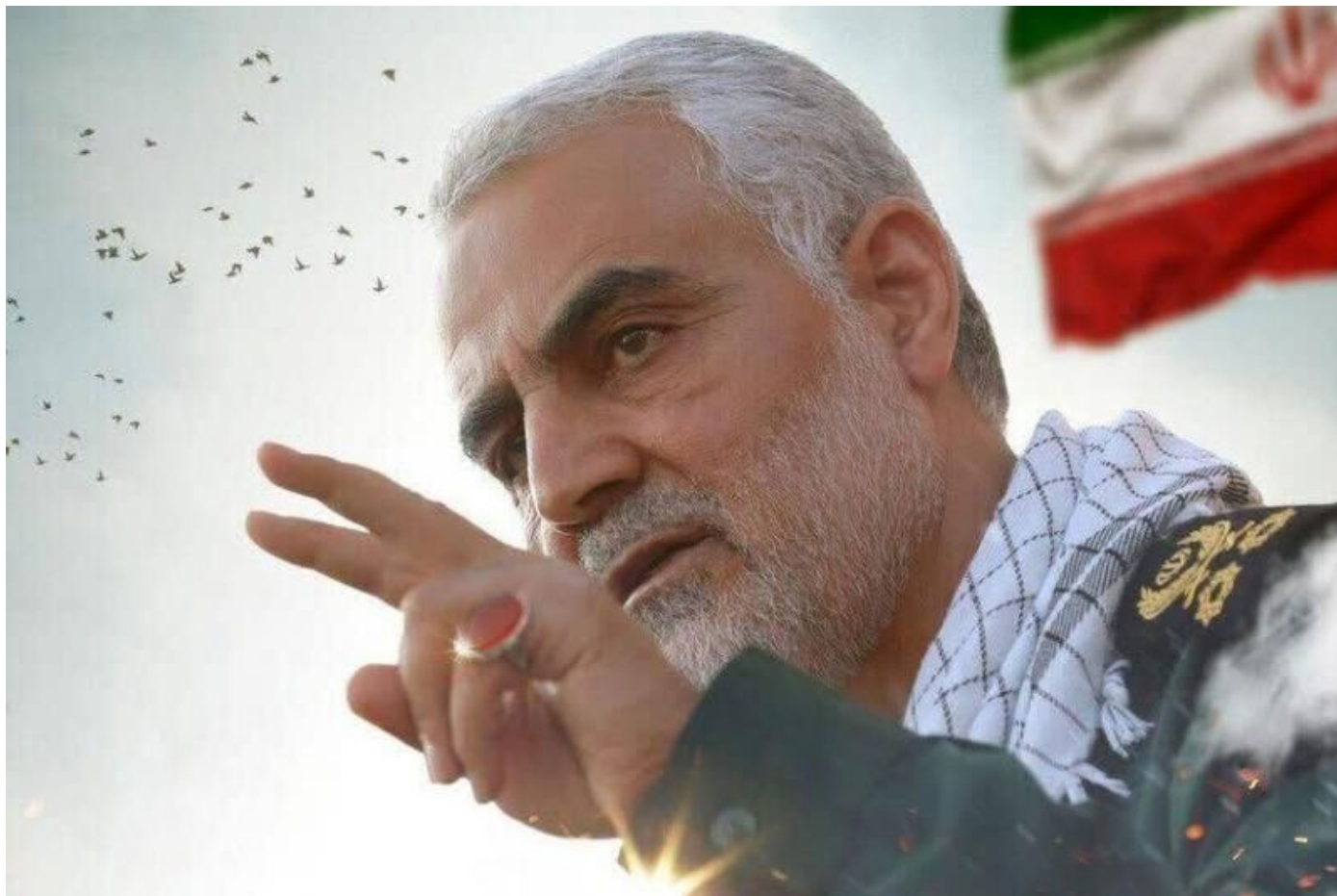
مدرس دانشگاه علامه طباطبائی

از سفر هی صفویه تا هلال شیعی

می‌دانیم در جنگ بسیاری از مردم وارد جنگ شدند و بعد از جنگ نیز یا در همان بسیج ماندند و یا در مناسبی دیگر مشغول فعالیت شدند. بر این اساس، معنای دوم نظامی‌گری طی چنین روندی به انقلابیون بعد از انقلاب، اطلاق شد. با این معنای جدید دیگر نمی‌توان یک فرد نظامی را از هویت یک فعال سیاسی جدا کرد. از نظر من سردار سلیمانی جزو نظامیان نوع دوم محسوب می‌شوند. ایشان با چنین جایگاهی، تاکید داشتند که امثال داعش را در سطحی نمی‌داند که در جنگ با آنها لباس نظامی بپوشد. سردار سلیمانی در حقیقت خود را از نوع نظامیان می‌دانست که به اسلام و نظام خدمت می‌کرد. ایشان آنچنان که در دوره دفاع مقدس، مستقیماً وارد جنگ شده بود، در زمان حضور داعش نیز وارد جنگ شد. اما واقعیت این است که سطح توان و ادراک ایشان بسیار بالاتر از این مسائل بود.

در پاسخ به این سوال که ایشان از لحاظ اخلاق وارد مسائل اقتصادی نشدند و یا بر اساس استراتژی نظامی بود، باید گفت که سردار سلیمانی بسیار بالاتر از این موارد می‌اندیشید. به عبارتی ایشان مسائل را در افق بالایی بررسی می‌کرد. اصولاً آینده‌ی منطقه و نظام را از چنین جایگاه رفیعی نگاه می‌کردند. در شرایط حادی که داعش ظهور کرد، باید نظام به صورت جدی به آن ورود پیدا می‌کرد. اما مشکل این بود که مردم به دلیل رفتار برخی نظامی‌ها آن خلوص دهه شصت را تا حدودی برای نظامیان قائل نمی‌شدند. سردار سلیمانی به این نکته کاملاً واقف بود. ایشان اهل زد و بندهای سیاسی و اقتصادی نبودند. آنچنانکه در خصوص نامزدی ریاست جمهوری، گفتند که می‌خواهد فقط یک سرباز باقی بماند. این ناشی از حواس جمعی ایشان و تسلط به امور زمانه بود که مبادا به کارهای ناپخته‌ای که برخی‌ها مرتکب شده بودند، نزدیک شود. بر این اساس زمانی که افراتیون و تروریست‌ها مشغول قلع و قمع بودند، از همه ابعاد سیاسی، اقتصادی و نظامی سعی داشت آنها را محدود کند. به مردم اعتقاد داشت و می‌دانست

«سردار سلیمانی اهل جناح‌بازی نبود. ایشان برای اسلام، چارچوب تعیین نمی‌کرد تا ضمن آن دیگران را از دایره اسلام خارج بدانند...» این جمله‌ی صریح و مستند غلامرضا زکیانی (دانشیار دانشگاه علامه طباطبائی)، هویت فکری سردار قاسم سلیمانی را بیش از پیش برای ما ایرانیان معرفی می‌کند. او ادامه می‌دهد: «اکنون هم بعد از شهادت ایشان یکی از جناح‌های سیاسی موجود که کارش همین مصادره کردن است، می‌خواهد نگاه و نظر سردار را مصادره کند.» این استاد فلسفه، در باب تعریف هویت فکری آن جناح سیاسی که کارش مصادره کردن است، می‌گوید: «آنها انقلاب را مصادره می‌کنند، جنگ را مصادره می‌کنند و اکنون هم سردار سلیمانی را مصادره می‌کنند. فکر نمی‌کنند که ایشان مربوط به یک جناح نیست و از سوی مردم، به یک اسطوره تبدیل شده است.» ناگفته‌های بیشتر از زندگی سردار قاسم سلیمانی را در این گفتگو بخوانید.



که مردم به حرکات و تصمیمات‌شان نگاه می‌کنند. لذا تلاش داشت که از این مقبولیت اجتماعی و نظامی که پیدا کرده بود، سوءاستفاده نشود. این خصلت نشان می‌دهد که عملکرد ایشان بسیار بالاتر از مسائل نظامی و اخلاقی است. او به مردم و آینده مردم و کشور و نظام احترام می‌گذاشت و بر اساس آن عمل می‌کرد. لذا حاضر بود حتی کارهای مباح و مستحب را هم تقبل نکند تا اعتماد مردم به الگویی چون سردار سلیمانی، خدش‌های نبیند. واقعا هم اینگونه بود و تا لحظه‌ی شهادت و بعد از آن هیچ خدش‌های به شخصیت ایشان وارد نشد. روز تدفین و تشییع سردار، گواه بر این

شهید سلیمانی هیچگاه وارد سیاست و اقتصاد نشد. به نظر شما این یک استراتژی نظامی بود یا یک اصل اخلاقی؟

در این خصوص باید بین دو معنا از نظامی‌گری تفکیک قائل شد؛ معنای اول آن، معنای رایج در جهان است. طبق این نگاه، وقتی یک نظامی اسلحه در دست دارد، اصولاً نباید وارد نزاع‌های سیاسی شود. معنای دیگر از نظامی‌گری که بعد از انقلاب با نمونه‌هایی از آن آشنا می‌شویم، هویت جدید به خود می‌گیرد. در توضیح بیشتر باید سراغ تاریخ هشت سال دفاع مقدس رفت.

متفاوت از نگاه به سایر افراد خواهد بود. نباید از این موارد ساده گذشت. رفتار مردم در تشییع جنازه ایشان نشان می دهد که آقای سلیمانی در سال ۸۸ چه برخوردی با کسانی داشت که به عنوان فتنه گر نامگذاری شدند.

در مجموع باید گفت که سردار سلیمانی اهل جناح بازی نبود. ایشان برای اسلام، چارچوب تعیین نمی کرد تا ضمن آن دیگران را از دایره اسلام خارج بداند. اکنون هم بعد از شهادت ایشان یکی از جناح های سیاسی موجود که کارش همین مصادره کردن است، می خواهد نگاه و نظر سردار را مصادره کند. آن ها انقلاب را مصادره می کنند، جنگ را مصادره می کنند و اکنون هم سردار سلیمانی را مصادره می کنند. فکر نمی کنند که ایشان مربوط به یک جناح نیست و از سوی مردم، به یک اسطوره تبدیل شده است.

از قضا اسطوره شدن ایشان، آگاهانه است و از آن جایگاه نازلی که برخی گرفتار آن هستند، بالاتر رفت. به همین خاطر ایشان ایده آل شدند و برای جوانان کشور به عنوان یک الگوی مثال زدنی شهره شدند. چنین اسطوره ای که در جناح ها جا نمی شود، در حال کوچ سازی اش هستند. برخی می خواهند، سردار سلیمانی را به نفع خود مصادره کنند. باید از آن ها پرسید که واقعا فکر می کنید در حال خدمت هستید؟! خیر؛ خدمت نمی کنید. یک اسطوره ی زنده را از مردم و جوانان مملکت بگیرید. حتی خارج نشین ها به ایشان ارادت پیدا کردند. اما تعدادی می خواهند ایشان را در قالب کوچک خود، تعبیر کنند. این نگاه منجر به لطمه زدن به الگوی منحصر بفرد ملت و جوانان می شود. جوانان ما از اسطوره خالی شده اند. سردار سلیمانی در این اواخر واقعا به یک اسطوره تبدیل شده بود. ایشان را مصادره نکنید. آقای سلیمانی وقتی زنده بودند، چنین کارهایی رانمی کرد که برخی اکنون با مصادره ی ایشان در پی تعریف هویتش هستند.

می دانیم که نظامیان به جهت روحیه ی خاص خود، غالبا در میدان جنگ، تمایلی به گفتگو از خود نشان نمی دهند. با این وصف حین مذاکره با آمریکا، آقای سلیمانی برخلاف برخی، عکس العملی منفی از خود نشان نداد. تفاوت نگاه سردار سلیمانی را در این مورد خاص، چگونه ارزیابی می کنید؟

سوال دقیقی است که صدر این سوال، ذیل آنرا توضیح می دهد. سردار سلیمانی اصلا در سطح دیگران نیست. واقعا نگاه ملی و حتی فراملی داشتند. به همین جهت است که با وجود این همه اقتدار و نفوذ که به راحتی می تواند دست بشار اسد را بگیرد و از دمشق به ایران بیاورد، معنای دیپلماسی و میدان را به خوبی می داند. ایشان قله ی میدان بود و همه نیز ایشان را قبول داشتند. کسی که قله میدان بود، ابدادر حوزه دیپلماسی، این کارهایی را که برخی در پی آن هستند، انجام نمی داد.

اکنون دو سال از شهادت سردار سلیمانی می گذرد. دولت هم تغییر کرده است و تیم جدیدی در حال احیای برجام است. باید پرسید: اگر احیای برجام تا این حد خوب است و می خواهیم آن را احیا کنیم، پس چرا تا این میزان در قبال دولت قبلی که در حال تاسیس آن بود، هجمه ایجاد شد؟! اکنون همان منتقدان، به موافقان برجام تبدیل شده اند. با این وصف سردار سلیمانی، حواس شان کاملا جمع بود و می دانست که چگونه رفتار کند. اینطور نبود که موضعی را اتخاذ کند که فرماندهان دیپلماسی کشور لطمه ببینند. از این جهت سخن شما را تایید می کنم که سردار سلیمانی بسیار فراتر از جناح می اندیشید و شخصیتی کاملا مردمی داشت. در حال حاضر کاری که برخی از دوستان در قبال حمایت از گفتگوهای هسته ای دولت انجام می دهند، سردار سلیمانی در قالبی فرا جناحی، به آن اشتغال عملی داشت. این همان رمز محبوبیت ایشان است؛ همان بصیرت عجیبی که سردار سلیمانی داشت و بسیاری نداشتند و ندارند و نخواهند داشت.

برخی می گویند ایران به دنبال هلال شیعی است، به نظر شما شهید سلیمانی در خارج از مرزهای ایران، تا چه میزان توانست بین اهل سنت و اهل تشیع، رابطه دوستانه برقرار کند؟

در مجموع چهار بار به لبنان سفر داشته ام و در یکی از این سفرها حدود دو هفته تدریس کردم؛ پس در این مورد چندان هم بی اطلاع نیستم و اطلاعاتی دارم. بعد از شهادت سردار نیز مسائل را دنبال می کردم. سیدحسن نصرالله در اربعین سردار سلیمانی، گفتگویی داشت که توصیه می کنم آن گفتگو را ببینید تا بدانیم سیدحسن که خودش در راس مقاومت بوده و انصافا موفق عمل کرده اند، در خصوص سردار سلیمانی چه سخنانی دارد. حتما این گفتگو را بخوانید.

ممکن است کسی هلال شیعی را موضوعی صرفا مذهبی تعبیر کند که از لبنان شروع می شود، سپس سوریه، عراق، ایران، افغانستان و یمن را دربر می گیرد. در این مورد ممکن است اهل تشیع در مقابل اهل سنت تلقی شود. چنین تلقی می خواهد بر طبل اختلافات بکوبد و تبلیغ کند که ایران می خواهد تشیع را بر جهان اهل سنت غلبه ببخشد. من این نگاه و تاویل را درست نمی دانم.

در کشورهای همجوار و منطقه، به عنوان نمونه وقتی لبنان و سوریه را بررسی می کنیم، مواردی خاص قابل تفسیر است. شیعه ای حاضر در سوریه، شیعه ای اثنی عشری نیست بلکه علوی هستند. در عراق مقداری از اهل تشیع، اثنی عشری هستند. در افغانستان نیز کم

مساله بود. بعد از انقلاب چنین تشییع جنازه ای بی نظیر بود و شبیه آن ماجرا را فقط برای امام خمینی (ره) سراغ داریم. برای هیچ سردار نظامی و هیچ فرماندهی لشکری چنین حضوری را که از بین جناح های مختلف باشد، شاهد نبودیم. حتی خارج نشین ها و کسانی که طرقدار نظام نبودند، نسبت به سردار تواضع از خود نشان دادند. این رخداد انحصاری، ناشی از بصیرت و همچنین عمل توأم با اخلاص سردار سلیمانی بود که طبق بیانات رهبر انقلاب، از آن به مکتب سلیمانی تعبیر شد.

ایشان در خصوص جناح بندی های سیاسی انحصاری فکر نمی کرد تا آنجا که بعد از واقعه ترور، عموم احزاب و حتی مخالفان نظام، ناراحتی خود را ابراز کردند. از طرفی خیل کثیری از مردم در مراسم خاکسپاری حضور یافتند؛ طوری که تعجب جهانیان را برانگیخت. این نگاه فرا جناحی؛ چه درسی می تواند برای سیاستپون داشته باشد؟

اجازه بدهید در ابتدا از جناح بازی و جناح بندی در شرایط کنونی نظام صحبت کنم. به اعتقاد من، انقلاب از این جناح بندی ها بیشترین ضربه را می خورد که آن نیز دلایل متعددی دارد. ما رفتارهای جناح بندی را در عالم سیاست بلد نیستیم. اگر کشورهای دیگر را بررسی کنیم، خواهیم دید که جناح های سیاسی مختلف، در ۸۰ درصد از مصادیق منافع ملی، اشتراک نظر دارند. درست است که آنها در سلیقه های فردی، سیاست های اقتصادی و بین المللی اختلاف نظر دارند، اما در خصوص منافع ملی اینگونه نیست. در مقابل، ما این قواعد را یا نیاموخته ایم و یا نمی خواهیم یاد بگیریم. لذا حتی در خصوص منافع ملی، بین جناح های سیاسی کشور، حتی به میزان ده درصد هم اشتراک نظر نمی بینیم. این انتقاد به همه جناح ها مربوط می شود و چپ و راست ندارد.

در ایران وقتی از جناح صحبت می کنیم، فقط یک امر صوری مطرح است و ما نسبت به آنچه که در کشورهای پیشرفته رخ می دهد، بسیار تفاوت داریم. در ایران اشتراکات جناح ها بر سر منافع ملی بسیار کم و ناچیز است. همیشه تلاش است که یک فرد و یک نگاه خاص به مثابه نماد ملیت و منافع ملی معرفی شود. لذا آن فرد و یا آن جریان، هر تصمیمی را که اخذ کند، همان منفعت ملی تلقی می شود. ولی در مقام نقد می توان گفت: اصولا هر جناحی می تواند مدعی چنین انحصاری شود. بر اساس همین وضعیت است که بیشترین لطمات به کشور وارد شده است. گاهی وقت ها وضعیت از این بدتر هم می شود. منافع ملی بسیار بالاتر از این موارد است و نباید سیاست مدنظر را طوری تبیین کرد که بیشترین لطمه را به کشور وارد کنیم. خطوط قرمز هم در مورد منافع ملی مشخص است. ولی متاسفانه در ایران هیچ کدام از جناح ها پختگی ادراک آن را ندارند.

فراموش نکنیم که در داخل کشور، یک بُعد دینی برجسته داریم. جناح هایی که جلوه های دینی شان قوی تر است، خود را عین دین و نظام و منافع ملی می دانند. لذا حین حمله به حریف و کوبیدن مخالفان، به این فکر نمی کنند که در حال تخریب نیروهای نظام هستند. آنها گمانشان این است که به انقلاب کمک می کنند؛ اما در حقیقت بخشی از نیروهای انقلاب را لکه دار و هویت شان را مخدوش می سازند. این یکی از بزرگترین ضربه ها در نظام جمهوری اسلامی است. اکنون با این مقدمه که گفته شد می توان سراغ سوال رفت. سردار سلیمانی هیچیک از این ایرادها را نداشت. ایشان وقتی دیدند که ما جناح بندی بلد نیستیم، یک مرحله از جناح بازی موجود بالاتر آمد. سخنان ایشان را حتما شنیده ایم که گفته اند «صولگر یعنی چه... اصلاح طلب یعنی چه...». دختری که حجابش کامل نیست دختر من است.» ما این رفتارها را نه از جناح اصولگر و نه از اصلاح طلب سراغ نداریم. ایشان فراتر از نگاه جناح ها رفتار می کرد. وقتی جناحی مشخص به آقای ظریف حمله می کرد، سردار سلیمانی با آقای ظریف عکس می گرفتند. این نشان دهنده ی این است که این فرد در آن رده های جناحی قرار نمی گرفت. البته این خصلت همیشه ی ایشان بود.

در ماجرای ۸۸ اگر خوب بررسی کنیم، هیچ اثری از ایشان در آن درگیری ها نمی بینیم. هر چند که بعد از شهادت ایشان، تلاش داشتند تا نشان دهند که سردار سلیمانی در خیابان ها بودند. با این وصف اطلاعات دقیق و تاریخ دقیق سال ۸۸ جلوی چشم همه ما است. هیچ کس این سخنان را تایید نمی کند.

برخی تلاش دارند بگویند سردار سلیمانی در سال های ۷۸، ۸۸، ۹۶ و حتی آبان ۹۸ حضور داشتند. با این وصف شما این مساله را تکذیب می فرمایید.

بله؛ همینطور است. در مواجهه با این رخدادها، ما فقط در یک نامه ی مشترک از فرماندهان نظامی که به آقای خاتمی نوشته شده بود، امضایی از ایشان می بینیم. فقط همین مورد است. در هیچ جای دیگر اثری از حضور ایشان نمی بینیم. بررسی این مساله بسیار ساده است. اغلب کسانی که در سال ۸۸ به عنوان فتنه گر نامیده شدند، چرا سردار سلیمانی را دوست داشتند و هنوز هم دوست دارند؟! این مسائل بدون دلیل نیست. یک سرداری خودش اعتراف کرده بود که ۵ هزار نفر از اوباش را مسلح کردم و در ماجرای ۸۸ این افراد به خیابان ها ریختند. طبیعتا وقتی مردم چنین کنشی را در قبال مردم از سوی سردار سلیمانی نمی بینند، نگاهشان به ایشان



ندارم. اما از منظر دیگری این موضوع را بررسی خواهیم کرد. می‌دانیم که به هر حال صفویه با هر نیت و هر روشی، ایران را یکپارچه کرد و از ملوک‌الطوایفی نجات داد. وجه مثبت حکومت صفویه این بود که منافع ملی ایران یکپارچه را تأمین نمود. انصافاً تشیع اگر چه توسط آل بویه و دیگران، قالبی حکومتی به خود گرفت، اما نتوانستند حکومتی یکپارچه مثل صفویه را تشکیل دهند. این موارد نکات مثبت صفویه است. البته این هم درست است که نادرشاه بعدها ظهور می‌کند و دست به تغییراتی می‌زند؛ ولی در مجموع وجود هسته‌ی تشیع در ایران، به جهت همین صفویه جان می‌گیرد. به قول معروف، عیب می‌جمله‌ی بگفتی، هنرش نیز بگو! این از منافع حکومت شیعی صفویه است. هر چند روش‌های آنها را نیز نمی‌توان به نحو کامل، تأیید کرد؛ با این وصف ایران شیعه که امروز وجود دارد، مدیون آن دوران است. هر چند که گفتیم با برخی از روش‌های آنها موافق نیستیم.

در این میان نکته‌ای مهم نیز وجود دارد؛ ما ۴۰۰ سال بعد از حکومت صفویه و در دوران حاکمیت جمهوری اسلامی قرار داریم، لذا باید نقاط قوت و نقاط ضعف صفویه، نادرشاه، قاجار و حتی پهلوی‌ها را بخوانیم و مدیریت آنها را مورد بررسی و تحلیل قرار دهیم. حتی نقاط قوت و ضعف آل بویه، سلجوقیان و همچنین سایر حکومت‌های غیراسلامی در دوران قرون وسطی و رنسانس و مدرنیته را باید مطالعه و تحلیل نمود. هدف من از این مقدمه‌چینی این است که به خواننده بگویم چرا سردار سلیمانی مافوق چنین انسان‌های معمولی است و ما دیگر نمونه‌ی ایشان را در کشور نداریم. سردار سلیمانی واقعا اهل مطالعه بود و اطراف خود را می‌شناخت. به تاریخ و جغرافیای گذشته اشراف خاصی داشت. سنت‌های ما را خوب می‌دانست. سردار سلیمانی به عنوان یکی از برترین سرداران این نظام، چنین روندی در مدیریت خود داشت.

تعارفی نداریم؛ ضمن نگاه باز و روشنگرانه‌ای که داریم، به هر طریق ما نماینده تشیع هستیم. کامل‌ترین دین و مذهب را نزد خود می‌دانیم. با این حال اگر خدای ناکرده، به دلیل کوتاه‌بینی ما، نگاه‌های تنگ‌نظرانه ما و یا نفسانیات و جاه‌طلبی ما، به این نظام ضربه‌ای وارد شود، فقط ما نیستیم که دچار مشکل خواهیم شد. تشیع و اسلام نیز قطعاً از این ضربه در امان نخواهند ماند. سردار سلیمانی این مسأله را می‌دانست. ایشان تاریخ خوانده بود. ایشان نمی‌توانست وجوه مثبت صفویه را نادیده بگیرد. با این وصف وجوه منفی صفویه را نیز نادیده نمی‌گرفت و خود را تابع مطلق آل بویه، صفویه و فاطمیون نمی‌دانست. ایشان فراتر از این موضوعات فکر می‌کرد. ایشان می‌دانست که ایراد بزرگ صفویه این بود که از طریق دامن زدن به اختلاف شیعه و سنی، ایران را علیه عثمانی یکپارچه کرد. با این وجود سردار سلیمانی، به هیچ وجه نمی‌خواست ایران را از این مسیر (تفرقه‌افکنی) مطرح و بر سر زبان‌ها بیندازد. ایشان حتی در کشورهای آفریقایی حضور داشتند و با اجرای سیاست‌های فرهنگی، اقداماتی قابل تأمل انجام دادند. در مصر، الجزایر، تونس و ... کارهای مهمی را انجام دادند که سال‌ها بعد مشخص می‌شود چه تأثیرات مثبتی داشته است. در کشورهای اهل سنت اصلاً در پی ترویج تشیع نبوده‌اند. اگر من این موارد با چشمان خود نمی‌دیدم، اصلاً نمی‌گفتم. اصلاً در پی شیعه‌سازی و شیعه‌پروری در بین کشورهای اهل سنت نبودند. سردار، همان میزان که خودش و کشور ما را مدیون صفویه می‌دانست، به همان میزان نیز نقاط ضعف صفویه را می‌دید. یکی از علت‌هایی که تا این حد ایشان را محبوب اهل سنت، مسیحیان، یهودیان و حتی محبوب سلطنت‌طلب‌ها کرد، همین نگاه فوق‌مذهبی بود. (انسان بما هو انسان)، دوستدار رفتار و اخلاق ایشان بودند. ایشان با انسان‌ها، وای دین رفتار می‌کردند. آدمی تعجب می‌کرد که چگونه ممکن است چنین فردی توانسته باشد دل یک مسیحی و زرتشتی را برآید. باید وجهه‌ای از انسانیت در وجود ایشان دید که فراتر از اختلافات عجیب و غریب شیعه و سنی و مسلمان و غیر مسلمان است. در چنین شرایطی است که ایشان محبوب دل‌ها شد. (همچنان که عرض کردم تنها نظیر ایشان رفتار امام موسی صدر در لبنان بود.)

سردار سلیمانی، به همه افراد و همه دوستان سر می‌زدند. ایشان حتی در روستای خود در کرمان با همبازی‌های دوران کودکی‌اش به یاد آن دوران مجدداً بازی می‌کنند. این همه کلیپ از ایشان پخش می‌شود، نمی‌دانم کلیپ بازی کردن ایشان با دوستانش را چرا آنچنان که باید، پخش نمی‌کنند. این نشان از روحیه خاص ایشان دارد که ابداً تسلیم اسم، شهرت و مقام نشد. آمریکا و اسرائیل روی این اسم حساب باز کردند و از آن هراس داشتند. این منش، یک منش بشری کامل و فوق‌جناحی و بالاتر از دیدگاه‌های تنگ‌ما است. سردار بی‌دلیل اسطوره نشد. حتی اگر اکنون یک جناح در پی مصادره کردن ایشان باشد. اما باید بدانند که ایشان در قالب نگاه تنگ نمی‌گنجد؛ هر میزان هم می‌خواهند تلاش کنند. طولی نخواهد کشید که جناح‌بندی‌ها از بین خواهد رفت؛ اما مکتب سردار سلیمانی باقی خواهد ماند و مورد مطالعه پژوهشگران بزرگ قرار خواهد گرفت. ♦

و بیش‌ه‌مینطور است. در یمن که اصلاً شیعه زیدیه حضور دارد، ضمن این مسائل و تکرر مذاهب در این کشورها، وقتی رفتار سردار سلیمانی را بررسی می‌کنیم، با اینکه داعش وارد نبرد با ایزدی‌ها و سایر مذاهب می‌شود و این مذاهب توسط داعش هتک حرمت شدند، شخص سردار سلیمانی با هلی‌کوپتر وارد میدان می‌شود و ضمن بررسی، در نهایت آنها را از محاصره نجات می‌دهد. این نشان می‌دهد که برای سردار سلیمانی، انسانیت بسیار بالاتر و با اهمیت‌تر است. (از این جهت رفتار سردار دل‌ها قابل قیاس است با رفتار امام موسی صدر). این خوانش دوم از اهل تشیع که سردار سلیمانی هم به آن گرایش دارد، یک خوانش انسانی است و نه صرفاً مذهبی. این خوانش در پی مسلمان کردن مسیحیان و یهودیان نیست. چنین خوانشی البته بین ما کم فروغ شده است. هر چند که در چهارده قرن اخیر بین متفکرین ما چنین نگاهی موجود بود و بنابه دلایلی کمرنگ شد. از جمله دلایل این کم فروغ شدن می‌توان به ماجرای حاکمیت صفویه اشاره داشت. صفویه وقتی می‌خواستند به قدرت برسند، خلافت عثمانی را در مقابل خود داشتند. عثمانی‌ها نیز بعد از خلافت پیامبر(ص) و خلفای راشدین و بنی‌امیه و بنی‌عباس، مدعی پیاده کردن یک خلافت اسلامی واقعی دینی در دنیا بود. از این سو در کشور ایران، صفویه هم در پی تشکیل حکومت برآمد. صفویه این امکان را نداشت که یک حکومت غیردینی تشکیل دهد؛ چراکه آنها در پی اتحاد مردم علیه عثمانی بودند. از طرفی صفویه نیز نمی‌توانست حکومت اهل سنت تشکیل دهد. تبار صفویه هر چند اهل سنت بودند، با این وجود حتی فکر اینکه حکومت سنی تشکیل دهند را از سرشان بیرون کردند؛ چراکه یکی از ابزارهای مهم پیروزی، داشتن دشمن واحد است. دشمن قدرتمند می‌تواند یک تفکر را نیز قدرتمند کند. لذا شاه اسماعیل صفوی با اینکه سن کمی داشت، ضمن یک تیزهوشی توانست در مقابل عثمانی اهل سنتی که نسبتاً متعصب بود، حکومتی را تشکیل داده و نگاه افراطی شیعی و اخباری را تقویت نماید. آنها علمای اخباری را نیز در این زمینه وارد کار کردند. کار این علما این بود که ضمن تقویت اعتقادات شیعی به اختلافات شیعه و سنی دامن بزنند لذا در تاریخ داریم که قزل‌باش‌ها در کوچه‌ها و بازارها راه افتاده و بر خلفا لعن و نفرین می‌کردند. این نگاه و این بینش که حیات آن به وجود یک دشمن بستگی دارد، در زمان صفویه ایجاد شد. هر چند که چنین نگاهی نیز منحصر به صفویه نیست و تقریباً در همه حکومت‌ها داشتن دشمن، یکی از عواملی است که هم از جهت بیرونی و هم از جهت درونی به حکومت کمک کند.

اختلافات شیعه و سنی و دامن زدن به آن، در عصر صفویه به اوج خود رسید و متأسفانه تا به امروز هم باقی مانده است. در مجموع می‌خواهم بگویم اختلاف شیعه و سنی جزو مسائلی بود که باز بصیرت فوق‌العاده جناب سردار سلیمانی متوجه آن شد. او می‌دانست یکی از عوامل ضعف کشورهای اسلامی همین اختلاف شیعه و سنی است. سردار سلیمانی در سوریه برای مدتی در یکی از منازل یکی از اهالی حضور داشتند. ایشان به دلیل جنگ، مجبور بودند که برای مدتی در آنجا ساکن شوند و جنگ را فرماندهی کنند. بعد از خروج، به صاحب آن خانه ضمن نوشتن نامه‌ای، عذرخواهی کردند و وعده دادند که خرابی‌های احتمالی را جبران خواهند کرد. این روند و تلاش نستوهانه برای نجات اهل سنت، ایزدی‌ها، مسیحیان و ... از تجاوزات داعش خونخوار نشان می‌داد که سردار سلیمانی، نگاه فوق‌مذهبی و فوق‌دینی بلکه انسانی به مسأله دارد. ایشان نه تنها گرفتار اختلاف شیعه و سنی نشده بود؛ حتی گرفتار اختلافات دینی (مسلمان، مسیحی و یهودی) هم نشده بود.

بنابر این هلال شیعی به یک معنا درست است و به معنای دیگر غلط. معنای درست آن یک هلال اسلامی، انسانی است. اکنون اگر توجه کنیم سعودی مسلمان در حال یورش به یمن مسلمان است. سالاهاست این جنگ ادامه دارد. اسرائیل هم طی همین سالها، در حال پیشروی بود. تا اینکه ضمن حضور چندباره سردار سلیمانی، اسرائیل تا حد زیادی محدود شد. مسئولان اسرائیل اکنون می‌دانند که اگر یک موشک ارسال کنند در مقابل سه موشک دریافت خواهند کرد. این نشان دهنده این است که سردار سلیمانی، غده سرطانی را در منطقه واقعا محدود کرده است. طی این محدود شدن، هم یهودیان واقعی را خوشحال کرد، هم مسلمانان و هم مسیحیان و هم اعراب را. در این روند اصلاً بحث شیعه‌سازی منطقه از سوی سردار سلیمانی مطرح نبوده است.

از صفویه صحبت کردید و نگاه آقای سلیمانی. یکی از مسئولان سال‌ها پیش در یک برنامه تلویزیونی عنوان کرد؛ «ما بر سر سفره‌ی صفویه نان می‌خوریم.» حال اگر مقایسه‌ای بین نگاه سیاسی، اجتماعی سردار سلیمانی و سخن برخی از این افراد داشته باشیم همانطور که شما هم اشاره کردید؛ آقای سلیمانی در پی ایجاد دوستی و تفاهم بین شیعه و سنی بودند و نه ایجاد نبرد و جنگ. سوال این است که به نظر شما در زمینه حکومت‌رانی، شهید سلیمانی چه تفاوت نگاهی با برخی مسئولان داشتند؟

من البته این جمله را از این مقام مسئول نشنیده‌ام و علاقه‌ای هم به تحلیل این جمله



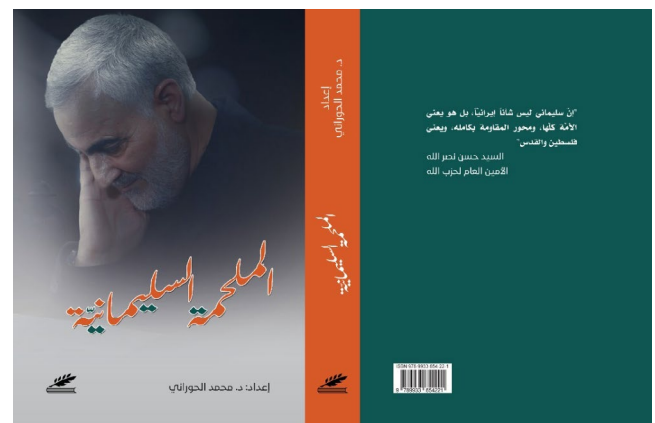


♦ محمد ابراهیم الحورانی

رئیس اتحاد کتاب العرب

قاب قوسین أو أدنی...

«محمد ابراهیم الحورانی» نویسنده و پژوهشگر در امور سیاسی و فرهنگی با بیش از ۱۰ عنوان کتاب تالیفی است. او رئیس انتشارات «اتحاد کتاب العرب» یکی از مهمترین ناشران جهان عرب در حوزه کتاب های سیاسی و ادبی است. اتحادیه نویسندگان عرب پس از شهادت سردار شهید حاج قاسم سلیمانی تالیفات متعددی را در زمینه های سیاسی و ادبی از سوی نویسندگان عرب منتشر کرده است. دو کتاب «ملحمة سلیمانیة» و «سلیمانی، ملحمة أمّة» آثاری هستند که تحت نظارت حورانی با همکاری جمعی از نویسندگان و شاعران عرب زبان به رشته تحریر درآمده اند.



الحورانی که متولد سال ۱۹۷۵ میلادی، دکترای تاریخ، استاد دانشگاه دمشق و رئیس اتحادیه نویسندگان عرب در سوریه و ساکن دمشق است، در معرفی کتاب هایش چنین می گوید: کتاب «ملحمة سلیمانیة: حماسه سلیمانی» با حدود ۳۰ شعر درباره شخصیت و ویژگی های منحصر به فرد شهید سلیمانی است. درواقع صاحبان این قصیده ها مختلف و با گرایش های فکری، فرهنگی و قومیتی متفاوت هستند که در یک چیز مشترک هستند و آن ارادت به میهن و عشق و وفاداری به آن است. من هم بنای گردآوری این اشعار را در همین وجه مشترک قرار دادم. وفاداری و پایبندی به سیره و راه شهید سلیمانی محمل اصلی اشعار است. این کتاب همچنین شامل شش داستان برای بزرگسالان و دو متن برای کودکان است که از طریق آنها عطر یاد سلیمانی به سبک ادبی زیبایی تداعی شده است. اما کتاب «سلیمانی، ملحمة أمّة: سلیمانی حماسه یک ملت» گردآوری دیگری است به قلم حدود ۲۰ محقق و کارشناس راهبردی و نظامی درباره ابعاد مختلف زندگی حاج قاسم، از ارتباط این شهید با آرمان فلسطین تا تلاش خستگی ناپذیرش برای وحدت، مقاومتش، نحوه برخوردش با سربازان و همزمانش در میدان نبرد و نیز مهمترین نبردهایی که این فرمانده به ویژه در دیرالزور، حلب و سایر استان های سوریه در آنها حضور داشت. کتاب البته بعد دیگری هم دارد و آن سیره و سلوک عرفانی و عاشقانه حاج قاسم به خدا و شهادت در راه اوست.

گفتگوی ما با این ناشر و استاد دانشگاه را در ادامه بخوانید.

شهید سلیمانی در کمتر از یک دهه توانست به یکی از محبوب ترین، مشهورترین و تاثیرگذارترین شخصیت های نظامی و سیاسی در جهان تبدیل شود. از شگفتی های شخصیتی چون قاسم سلیمانی این بود که به همان اندازه که در ایران محبوب بود، در خاورمیانه هم شناخته شده بود. به اعتقاد شما چطور چنین اتفاقی ممکن است؟

هیچ رهبری نمی تواند به موفقیت و حضور قوی و مؤثر به ویژه در عرصه نظامی دست یابد، مگر اینکه متواضع، خالص و وفادار باشد و با رزمندگان بر اساس اصل همذات پنداری رفتار کند

و دیدی برتری جویانه نسبت به آنها نداشته باشد. اخلاص؛ اساس موفقیت است و این رکن مهمی ست که امکان حضور و شهرت در عرصه های مختلف را محقق می سازد. شهید سلیمانی همیشه خود را یک سرباز وطن در مرزهای دانست و به این موضوع افتخار می کرد. او مدام در حال بررسی وضعیت سربازانش بود، متواضع بود، و به خاطر دستاوردهای نظامی و پیروزی های پی در پی در جبهه های جهاد علیه دشمنان دچار کبر و غرور نمی شد. بی تردید نتیجه چنین اخلاص و تواضعی در اوج پیروزی های رزمی و نظامی، تحقق همین محبوبیت گسترده در سطحی فراتر از مرزهای تعریف شده جغرافیایی بود.

اصولا شخصیت های جنگی و نظامی در افکار عمومی نماد جنگ و نظامی گری هستند. شهید سلیمانی به عنوان یک فرمانده نظامی چگونه به یک اسطوره بین المللی بدل و رمز قهرمانی اش در خاور میانه چیست؟

شهید قاسم سلیمانی درست است که یک فرمانده عالی رتبه نظامی و فراملی بود اما نه در داخل و نه در خارج از کشور با غرور و تکبر میانه نداشت و بین هیچیک از مولفه های قومی و فرقه ای جامعه تبعیض و تمایزی قائل نبود. بهترین گواه این ادعا همان نامه تاثیر گذاری است که او هنگام آزادسازی شهر بوکمال در استان دیرالزور برای صاحب منزلی گذاشت که به ناچار از آن برای اسکان موقت رزمندگان استفاده کرده بود. او در این نامه نوشته بود: «صاحب محترم خانه، سلام بر شما، من برادر شما قاسم سلیمانی هستم. من شیعه هستم و شما سنی اما ما هم به نوعی سنی هستیم چون به سنت رسول خدا اعتقاد داریم و انشاءالله سعی می کنیم راه او را ادامه دهیم. شما هم به نوعی شیعه هستید چون اهل بیت را دوست داری. از قرآن کریم و کتاب صحیح بخاری و کتاب های دیگری که در خانه ات بود، فهمیدم که متدین و دیندار هستی. اول اینکه برای استفاده بدون اجازه از خانه خود عذرخواهی می کنیم و دوم اینکه اگر به منزل آسیبی وارد شده باشد، حاضریم بهای آن را بپردازیم. من در خانه شما نماز خواندم. برای شما دو رکعت نماز خواندم و از خداوند متعال برای شما طلب عاقبت به خیری کردم. برادر و فرزند شما: قاسم سلیمانی.»

شما به ادبیات و گفتمان شهید توجه کنید، او با چنین اخلاق نبوی و با این عمق عرفانی توانست محبت مردم را در تمام کشورهایی که در آنها با تروریسم مبارزه می کرد، جلب کند. رمز مانایی یک قهرمان نظامی بیش از آنکه در پیروزی های نظامی نهفته باشد، در گرو اخلاق مداری و مشی انسانی هنگام فرماندهی است که اگر غیر از این بود باید تمام شخصیت های نظامی موفق در جهان نماد قهرمانی و اسطوره فراملی می شدند.

در مقطع طولانی از تاریخ، سهم بخش های زیادی از کشورهای واقع در خاور میانه جنگ، عقب نگاه داشته شدن، غارت ثروت ها و حاکمیت حکومت های ترسو و دست نشانده بوده است. با توجه به وقایع دهه اخیر، آیا می توان گفت این تاریخ تلخ در منطقه به پایان دوران خود نزدیک شده و ملت ها دیگر پذیرای بیگانگان غارتگر و دست نشانده آنها نیستند؟

با پیروزی های بزرگی که توسط جبهه های مقاومت در کشورهای مختلف به دست آمد و با شکست های بزرگی که به کشورهای استبداد و استکبار جهانی تحمیل شد و با سرنگونی بسیاری از رژیم هایی که مستضعفان و ستمدیدگان جهان از دیرباز از آن ها رنج کشیده اند، می توان گفت که توانمندی ضعیفان و نیروهای مقاومت بسیار نزدیک و مصداق «قاب قوسین أو أدنی» است. پیروزی فردا واقعیتی ثابت و قطعی است و فقط اندکی صبر می طلبد اما پس از آن مستضعفان جهان پیروزی علیه نیروهای شیطانی و استکبار جهانی را به شادی می نشینند و جشن می گیرند. بنابراین قطعا این دوره تلخ تاریخی به پایان می رسد و اتحاد ملت ها سرنوشت دیگری را رقم خواهد زد و با رسیدن به درک و بینشی دقیق از واژه ظلم و مظلوم اجازه نخواهند داد تا تاریخ شوم قرن پیش تکرار شود. نبرد علیه ظلم و استکبار تا پیروزی نهایی همچنان ادامه خواهد داشت.

به اعتقاد شما آیا هنوز قربات های ریشه ای در آسیا و خاور میانه در حوزه منافع مشترک میان ملت ها پررنگ است و هنوز آن ها به نقشه های راه و برنامه های جامع مشترک برای دفاع از منافع مشترک خود اعتقاد دارند؟

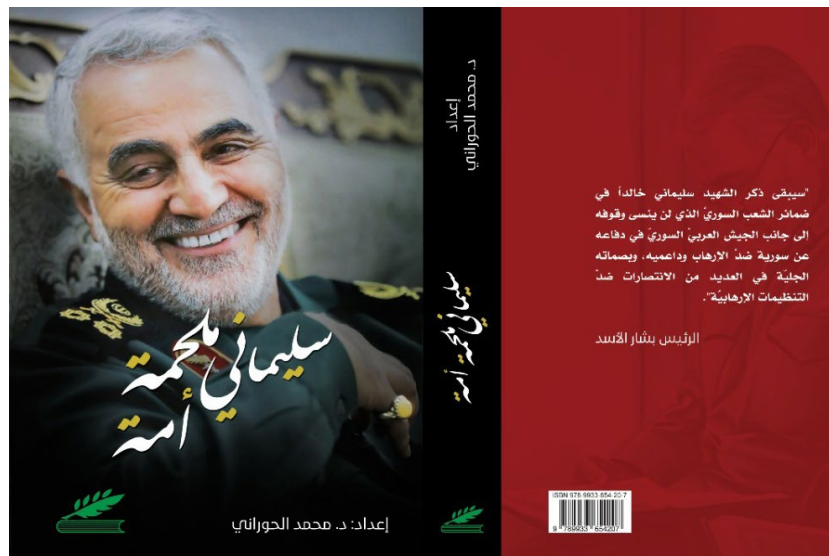
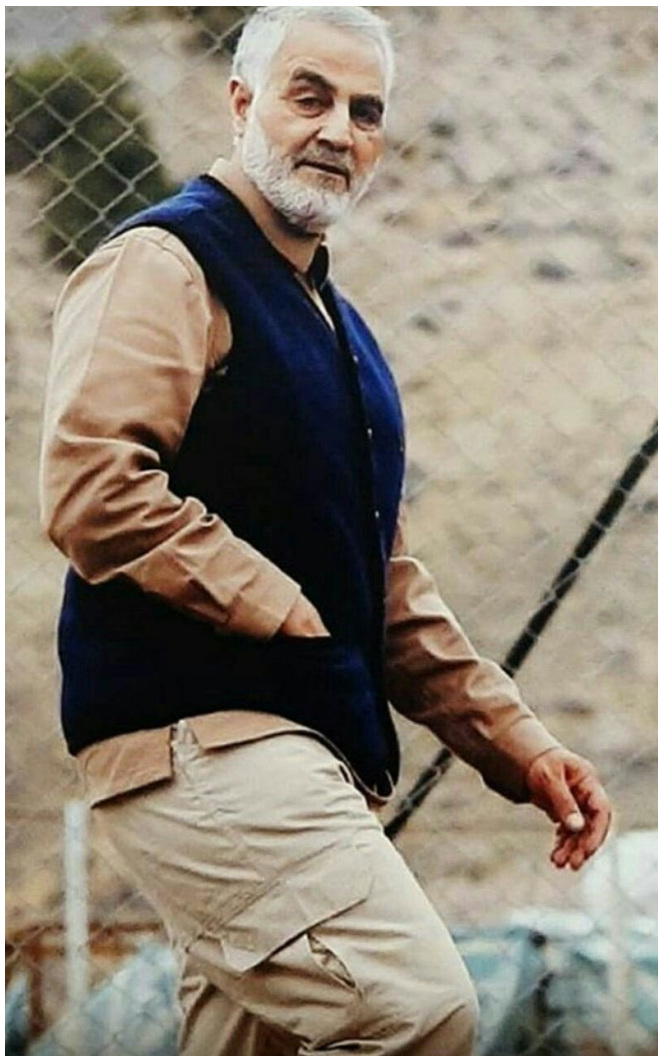
وقتی بحث درباره کشورهای آسیایی و کشورهای خاور میانه بازمی شود، در واقع از وجوه اشتراک فراوانی بین این کشورها صحبت می کنیم و وقتی صحبت از مشترکات است، پای ادیان، اعتقادات، معنویات و چه بسا تاریخ ها به میان می آید. مهمتر از همه، در مورد یک دشمن مشترک که به دنبال نابودی این ملت هاست و تلاش می کند موجودیت آن ها را متزلزل و آن ها را تکه تکه کند و پیوندهایشان را از بین ببرد، صحبت می کنیم. بیش از صد سال پیش، به ویژه از سال ۱۹۰۷ که کنفرانس کمبل برگزار شد و «سند برن» توسط «هنری کمپل برن» نخست وزیر وقت بریتانیا ارائه شد، طمع ورزی های خصمانه علیه این کشورها تشدید شد و افزایش پیدا



پرورش، در لزوم مصون کردن جوامع در برابر هنر رو به زوال و تعمیق فرهنگ مقاومت و هنر متعهد چند برابر می‌شود.

شخصیتی مانند شهید سلیمانی چه اندازه قابلیت و جذابیت برای ادبیات داستانی و شعر نویسندگان و شاعران عرب زبان حوزه خاورمیانه دارد و شما چه تصویری از شهید در کتاب خود ارائه داده‌اید؟

تردیدی نیست که شخصیت شهید قاسم سلیمانی دارای مولفه‌های فراوانی است که او را به شخصیتی حاضر در فرهنگ و ادبیات ما و قهرمانی مردمی در سریال‌ها، برنامه‌ها و فیلم‌ها تبدیل می‌کند. چنین شخصیتی با عمق، تعلق و اصالتش باید الگوی نسل‌ها باشد و مسیر زندگی‌اش برای ما سیره عملی باشد و این درست همان هدفی است که از لایه لای سطور کتاب «حماسه سلیمانی» به دنبال تحقق آن بودم. حماسه سلیمانی حماسه‌ای است که در آن مطالعات عمیقی در این زمینه شخصیت و سیره عملی شهید سلیمانی، به عنوان شخصیت فعال و تأثیرگذار انجام شده است و اشعار و داستان‌های این کتاب از منحصر به فرد بودن و تمایز این شخصیت و لزوم پابندی به اخلاق و ارزش‌های او صحبت می‌کند. از آنجا که این شخصیت بی‌نظیر به ملت خود، به اهدافش، به فلسطین و قدس آن و عقیده آزادی در سراسر دنیا وفادار و پایبند بود باید در جان و روح کودکان و جوانان‌مان حضور داشته باشد تا مکتب او زنده و راهش ادامه داشته باشد. نوشتن برای خواندن صرف نیست برای تربیت نسلی ماندگار با روح انسانی است. دشمن صهیونیستی متوجه خطر چنین رهبری شد و برای رهایی از مسیر و رویکرد او دست به ترور زد، اما فراموش کرد که این ترور مدارس و دانشگاه‌هایی را در اندیشه، رویکرد و مقاومت سردار شهید قاسم سلیمانی ایجاد می‌کند و این در واقعیت اتفاق افتاده است. ♦



کرد. این سند تصریح می‌کند که دریای مدیریتانه شریان حیاتی برای استعمار است، زیرا پلی است که شرق را به غرب وصل می‌کند، کریدور طبیعی به دو قاره آسیا و آفریقا و نقطه تلاقی مسیرهای جهانی و نیز مهد ادیان و تمدن‌هاست. در سواحل جنوبی و شرقی آن مردمی واحد با وحدت تاریخ، مذهب و زبان زندگی می‌کنند.

این یک اعتراف آشکار استعماری با هدف قرار دادن منطقه و مردم آن است بنابراین بر همه ما واجب است که برای خنثی کردن تلاش‌های استعماری متحد شویم و با ایمان کامل باور کنیم که یک رهبر الهام‌بخش و صادق وجود دارد که می‌تواند ما را از شر این کشورهای‌های طغیانگر آزاد و رها کند، زیرا ما در زمانی به سر می‌بریم که به شدت به چنین رهبری نیازمندیم، رهبر و فرماندهی که چه بسا به معجزه نزدیکتر است آنهم درست در روزگاری که رهبران و وفاداران کم هستند، اما ما به وجود آن‌ها اطمینان داریم و شهید قاسم سلیمانی یکی از این رهبرانی بود که حکایت‌شان بیشتر به اساطیر ادیان برخی جوامع شبیه است.

وظیفه هنر و هنرمند در قبال تاریخ سیاسی و نظامی کشور و منطقه خود چیست و آیا نویسنده و شاعر در انتخاب قهرمان و کاراکتر اصلی کتاب خود به فاکتورهایی چون ملیت باید توجه کند؟

شکی نیست که فرهنگ، مهد اصلی هر عمل قهرمانانه است و بیشترین پتانسل را برای ثبت و مانا کردن دستاوردها، دلاوری‌ها و فداکاری‌های مردم در مقابل به اشغالگر و حفظ وطن دارد. فرهنگ محدود به یک نوع ادبی یا یک هنر خاص نیست، بلکه به گونه‌های مختلف ادبی مانند شعر، داستان، تئاتر، مطالعه و سایر گونه‌های ادبی گسترش می‌یابد و این متون ادبی می‌توانند قهرمانی‌ها و شجاعت قهرمانان را تثبیت و آن‌ها را در خاطره اقوام و ملت‌ها جاودانه کنند. وقتی روی متون ادبی کار می‌شود و به آثار درام و نمایشی تبدیل می‌شوند، می‌توانند در اکران‌های مختلف نمایش داده شوند تا به میلیون‌ها انسان برسند و آن‌ها را آگاه کنند. رسالت هنر همین آگاهی است. این کار به مفهوم نفوذ و تثبیت این آثار و دستاوردها در ذهن کودکان و نوجوانان و احضار و یادآوری آن‌ها به طور مداوم است. بله، ادبیات و انواع گونه‌های هنری به کار گرفته می‌شوند تا با ترسیم ویژگی‌های حقیقی قهرمانان در هر گوشه‌ای از جهان، آن‌ها را در ذهن و حافظه جمعی ملت‌ها ماندگار کنند و به تناسب هر موقعیتی، مردم را به احضار دائمی این اسطوره‌های همیشگی که محدود به زمان و مکان نیستند، از ناخودآگاه خویش سوق دهند.

جایگاه نهادهای فرهنگی در معرفی و شناساندن مشاهیر و قهرمانان ملی و بین‌المللی چیست؟

ما باید در هر وضعیتی و تحت هر شرایطی فرزندان هنر متعهدی باشیم که ارکان آن اصالت، قهرمانی و مقاومت است، هنری که فرزندان هر نسلی را به پیروی از راه پدران و اجداد خود برای رهایی و آزادی از استعمار بر می‌انگیزد و انگیزه و انگیزه را هم‌سو با هم رشد و تعالی می‌دهد. در اینجا مسئولیت متولیان فرهنگ، رسانه و آموزش و

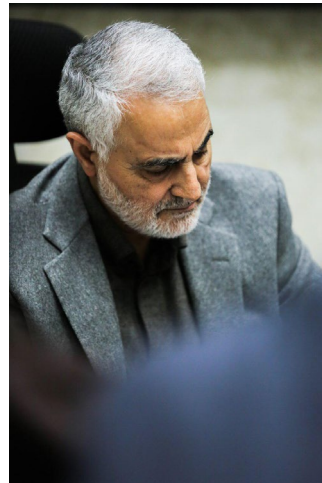




♦ رامین مهمانپرست

سخنگوی اسبق وزارت خارجه

یادگار سردار برای دستگاه دیپلماسی



نسبت فعالیت‌های برون‌مرزی سردار قاسم سلیمانی با وظایف وزارت امور خارجه چگونه بود؟ آیا این فعالیت‌ها دخالت در امور وزارت امور خارجه کشور محسوب می‌شدند؟ رامین مهمانپرست (سخنگوی اسبق وزارت امور خارجه و سفیر پیشین ایران در لهستان) در پاسخ به این شبهات می‌گوید: «معمولا سیاست خارجی کشور را وزارت امور خارجه تعیین نمی‌کند. همچنین دستگاه‌های نظامی به تنهایی نمی‌توانند سیاست خارجی را مشخص کنند. تصمیم‌سازی در این مورد به افراد مختلف که دارای مسئولیت در این زمینه هستند، بازمی‌گردد.» وی ادامه می‌دهد:

«نه وزارت امور خارجه و نه دستگاه‌های نظامی به تنهایی در این مورد توان تصمیم‌گیری ندارند. این شورای عالی امنیت ملی است که سیاست خارجی کشور را مشخص خواهد کرد.» در ادامه‌ی این گفتگو، از روابط مدیریت نیروهای نظامی خارج از ایران با دستگاه امور خارجی کشور، بیشتر می‌خوانید.

نسبت بین فعالیت‌های سردار سلیمانی را با دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی چگونه ارزیابی می‌کنید؟

اصولا سیاست خارجی هر کشوری از برابند مولفه‌های مختلفی حاصل می‌شود که معمولا یکی از این مولفه‌ها می‌تواند مولفه‌ای دفاعی و امنیتی باشد. منافع اقتصادی و یا روابط سیاسی را نیز می‌توان به این مولفه‌ها اضافه کرد. در همین راستا باید گفت که در دنیای امروز، تقریبا رابطه سیاسی بدون ارتباط با موضوعات دیگر، شاید معنا و مفهومی نداشته باشد. در واقع روابط سیاسی کشورها، نشان‌دهنده مسائل مختلفی است؛ از جمله اینکه منافع دو کشور در چه میزان و چه حد و حدودی تعریف شده است؛ یا اینکه به لحاظ امنیتی و دفاعی چه روابطی برای آینده ترسیم کرده‌اند؛ همچنین سازگاری میان فرهنگ‌ها نیز مدنظر قرار دارد. مجموعه این مسائل به عنوان سیاست خارجی تبیین می‌شود. همانطور که می‌دانیم جناب سردار سلیمانی عزیز ما، در بخش دفاعی و امنیتی فعالیت‌های برون‌مرزی حضور فعال داشتند. این فعالیت‌های ایشان، در واقع بخشی از سیاست خارجی نظام تعریف می‌شود. در این مورد باید گفت، هر میزان هماهنگی‌های لازم، بیشتر صورت بگیرد، معنایش این است که سیاست خارجی مقتدرتری داریم.

برخی از مسئولان، فعالیت‌های برون‌مرزی سردار سلیمانی را تداخل در فعالیت‌های دستگاه دیپلماسی ایران عنوان کرده‌اند. نظر شما چیست؟

ببینید؛ معمولا سیاست خارجی کشور را وزارت امور خارجه تعیین نمی‌کند. همچنین دستگاه‌های نظامی به تنهایی نمی‌توانند سیاست خارجی را مشخص کنند. تصمیم‌سازی در این مورد به افراد مختلف که دارای مسئولیت در این زمینه هستند بازمی‌گردد؛ نه وزارت امور خارجه و نه دستگاه‌های نظامی به تنهایی در این مورد توان تصمیم‌گیری ندارند. این شورای عالی امنیت ملی است که سیاست خارجی کشور را مشخص خواهد کرد. در این شورا نیروهای لشکری و کشوری، و نمایندگان رهبری حضور دارند. طبق قانون، ریاست این شورا برعهده رئیس‌جمهور است. ضمن بررسی مسائل در مورد یک سیاست خاص (مثلا سیاست خارجه) هر یک از افراد حاضر می‌توانند براساس زاویه‌ی دید خود، نظراتشان را ابراز و مطرح کنند. در حقیقت ضمن چنین جلساتی، همه افراد حاضر و مسئول در شورای مذکور، تصمیم‌ساز هستند و مشارکت

می‌کنند. نتیجه جمع‌بندی نظرات نیز به مثابه یک تصمیم نهایی، لازم‌الاجرا می‌شود. تصمیم نهایی وقتی توسط رئیس‌جمهور تایید شد و رهبری نیز آن را تایید نمودند، سیاست کلان نظام خواهد شد. لذا اینکه بحث میدان را در تقابل با مبحث دیپلماسی عنوان کنند و این سوال عنوان شود که کدامیک بر دیگری غلبه دارد، به اعتقاد من چنین مبحثی به دور از سیاست حقیقی نظام است. به عبارتی واضح‌تر، چنین تقابلاتی در سیاست‌های نظام، بخصوص سیاست خارجی وجود ندارد. این یک اصل است که همه‌ی ابعاد مساله مذکور، باید توسط کسانی که در شورای عالی امنیت ملی مسئولیت دارند، بررسی و تایید شود. ضمن این شورا، نهایتا طبق خرد جمعی و با در نظر گرفتن دیدگاه‌های مختلف سیاسی، فرهنگی، امنیتی و دفاعی، نتیجه‌ی حاصله، به مثابه سیاست اصلی نظام به تایید خواهد رسید؛ نتیجه‌ای که بدون تردید، برای پیشبرد اهداف نظام جمهوری اسلامی، گاه می‌تواند رنگ و بوی امنیتی داشته باشد و گاه صبغه‌ای اقتصادی و شاید هم هویتی فرهنگی که بر روابط فرهنگی مردم تاکید نماید. در مجموع، چنین تصمیمات کلانی، به حضور نظرات مسئولانی بازمی‌گردد که در بخش‌های مختلف تصمیم‌سازی کشور، نقش ایفا می‌کنند و یک جمع‌بندی درست از منافع ملی را دارا هستند.

با توجه به مباحثی که بدان اشاره داشتید، به نظر شما وضعیت دستگاه دیپلماسی ایران در کشورهایی که شهید سلیمانی با آنها مرادوات داشت و کشورهایی که به آنها رفت و آمد نداشتند، چه تفاوتی می‌کرد؟ آیا دستگاه دیپلماسی مادر کشورهایی که ایشان به آنها مراجعاتی داشتند، از وضعیت متفاوت‌تری برخوردار بود؟

همانطور که گفته شد، در سیاست خارجی کشور بسیاری از نهادها نقش ایفا می‌کنند. اینگونه نیست که فقط وزارت خارجه نقش اصلی را داشته باشد. در واقع وزارت امور خارجه، مجری بخشی از سیاست‌هایی است که در نظام، طراحی و تصویب می‌شود. لذا نهادها مختلف می‌توانند در اجرای سیاست خارجی نقش داشته باشند. یکی از این نهادها، وزارت امور خارجه است. برای اجرای این سیاست‌ها، طبیعتا می‌بایست هماهنگی و خطوط اصلی سیاست‌گذاری در شورای عالی امنیت ملی شکل بگیرد. ضمن شکل‌گیری نهایی این سیاست‌ها، ممکن است مسئولان نظام تصمیم بگیرند که تحرکات سردار شهید ما، در روسیه، عراق و یا سوریه باید پررنگ‌تر باشد. ضمن چنین تحركاتی، سازمان‌هایی همچون وزارت اقتصاد، صمت، کشاورزی، فرهنگ و ارشاد اسلامی و ... بر اساس وظایف تعیین شده، فعالیت‌های دیگری را دنبال خواهند کرد. در کنار همین نهادها و سازمان‌ها، وزارت خارجه نیز برای هماهنگی بیشتر و بهتر، وظیفه‌ی هماهنگ‌کننده را انجام می‌دهد. لذا باید گفت اگر این هماهنگی‌ها در شورای عالی امنیت ملی، شکل نهایی به خود گرفته است و همچنین وزارت امور خارجه در جریان نهایی این تصمیمات قرار گرفته، پس طبیعتا اصل اتفاقاتی که اجرایی شده است، بدون شک عین همان سیاستی است که مصوب شورای عالی امنیت ملی است. البته برخی ادعا کرده‌اند که این هماهنگی‌ها صورت نگرفته است و سایر نهادها بدون هماهنگی با وزارت امور خارجه، اقداماتی را انجام داده‌اند. به نظر من اگر چنین هماهنگی نباشد، ابدان معناست که سیاست خارجی ما دچار یک نوع ابهام و آشفتگی شده است.

تصور و فرض ما این است که ضمن نهایی شدن تصمیم برای هر تحرکی (به‌خصوص که این تحرکات در سطح روابط با کشورها از اهمیت بالایی برخوردار باشد) باید به عنوان یک سیاست کلی در شورای عالی امنیت ملی مورد بحث قرار بگیرد و برای پیشبرد آن تصمیم، راهکارها و پیشنهاداتی توسط اعضا مطرح شود و به مثابه یک اصل ضمن هماهنگی با نهادها و مربوطه، مورد اجرا قرار بگیرد. با وجود چنین چارچوب مشخصی، وظیفه دستگاه وزارت امور خارجه نیز هماهنگ کردن عموم این سیاست‌ها است. با این وصف، من اطلاعی از این موضوع ندارم که برخی ادعا می‌کنند که آن هماهنگی‌ها رخ نداده است. اگر کسی چنین ادعایی هم داشته باشد، من اطلاع دقیقی ندارم که آیا واقعا هماهنگی در کار بوده یا خیر.

به نظر شما مرادوات اقتصادی ایران با کشورهایی که شهید سلیمانی با آنها رفت و آمد داشتند، چه تفاوتی با سایر کشورهای دیگر داشت؟ به عنوان نمونه در مورد عراق. آیا حضور ایشان به‌خصوص در دوران تحریم، توانست نقش مثبتی را در مورد مرادوات اقتصادی ایران با عراق ایفا نماید؟

در اینجا اصلا بحث شخص مطرح نیست؛ بحث این است که در روابط خارجی به دنبال تامین منافع حداکثری ملی هستیم. در مورد کشوری مثل عراق، ممکن است لازم باشد که در مقطعی نیروهای دفاعی خود را جهت مقابله با تروریست‌ها و برای حفظ امنیت کشور، به سمت آن (عراق) هدایت کرد. به هر حال امنیت همسایه ما با امنیت داخلی ایران گره خورده است. پس در چنین مواردی لازم است که حضوری تاثیرگذار در عراق داشته باشیم. طبیعتا در کنار نقش آفرینی نظامی، سایر دستگاه‌ها هم برای تامین منافع اقتصادی کشور اقدامات لازم را باید به فرجام برسانند. همه این دست از تصمیمات مکمل یکدیگر هستند. اگر دستگاه‌های اقتصادی، دستگاه



الگوی برای جوانان و مردم بود. اینطور است که ضمن شهادت ایشان، اکثریت مردم کشور عزادار شدند. ترکیب افرادی که در صحنه تشییع حضور داشتند، کاملاً مشخص می‌کرد که سردار سلیمانی متعلق به همه اقشار با همه گرایش‌های سیاسی، اعتقادی و فرهنگی بود. مردم، ایشان را قهرمان و الگوی خود می‌دانستند و به این نتیجه رسیده بودند که ایشان یک شخصیت منحصر بفرد دارد که طبق همین ویژگی خاص، خود را برای فدا کردن در راه ارزش‌های الهی، کاملاً آماده کرده است.

ایشان به یک شخصیت معنوی تبدیل شده بود که در واقع در قلب‌ها حکومت می‌کرد. این ویژگی را ممکن است نزد بسیاری از فرماندهان نظامی کشور نبینیم. فرماندهان ممکن است به لحاظ قدرت و مدیریت بسیار مقتدر باشند؛ با این وصف نتوانند بر قلب‌ها حکومت کنند. سردار سلیمانی فقط یک فرمانده نظامی نبود، بلکه او حاکم قلب‌ها بود.

امروز در سطح بین‌المللی، از آقای سلیمانی چه چیزی به عنوان یادگاری برای دستگاه دیپلماسی ایران باقی مانده است؟

به نظر من بهترین یادگاری که از طرف سردار سلیمانی برای کشور به جای مانده است، این بود که ثابت کردند امنیت جمعی در منطقه، حاصل ایثار و فداکاری کسانی است که واقعا برای انسانیت تلاش می‌کنند و جان خود را برای مقابله با ترور ریسیم و هر نوع جریاناتی که بخواهند جان مردم را به خطر اندازد، فدا کنند.

سردار سلیمانی سمبل مقابله با ترور ریسیم و حفظ امنیت و اقتدار کشور ما و مردم و کشورهای منطقه بود که سعی کرد خارج از مرزها، این امنیت و این مقابله با ریشه‌های ترور ریسیم را در همه کشورهایی که در کنار هم می‌خواهند زندگی مسالمت آمیز داشته باشند، به نمایش بگذارد. ♦

سیاست خارجه، نیروهای دفاعی و امنیتی، بخش فرهنگی و ... همه در یک هماهنگی کامل باشند، در هر بخشی که ما حضور موثرتری داشته باشیم، بخش‌های دیگر نیز می‌توانند از این حضور منتفع شوند. اگر هماهنگی هم نباشد، ممکن است در یک بخش مشخصی، هزینه‌ای کنیم اما در بخش‌های دیگر که باید بهره‌برداری هم زمان صورت بگیرد، بی‌بهره بمانیم. وقوع چنین روالی نشان می‌دهد که سیاست خارجی با هماهنگی کامل پیش نرفته است. بنابراین اجرایی شدن چنین سیاستی باید تکمیل شود تا به نتیجه بهتری برسیم.

در طول تاریخ چه در ایران و چه در خارج از ایران، فرماندهان وطن پرست بزرگی را سراغ داریم. چه تفاوت‌ها و شباهت‌هایی بین شهید سلیمانی و سایر فرماندهان می‌بینید؟

کسی که از خلوص نیت برخوردار باشد و همه وجود و زندگی خود را در راه هدف و آرمان‌های مقدس خود به کار بگیرد، خود به خود محبوب دل‌ها و محبوب مردم می‌شود. سردار سلیمانی چنین ویژگی‌ای داشت. ایشان علاوه بر اینکه در خط مقدم حضور می‌یافت، در همان میدان جنگ روابط بسیار صمیمانه و عاشقانه‌ای با افراد حاضر در میدان داشتند. کسانی که از نزدیک با ایشان فعالیت مشترکی داشتند، شیفته خصوصیات اخلاقی سردار می‌شدند. این ویژگی‌های اخلاقی که منحصر به ایشان بود، جایگاه اخلاقی سردار سلیمانی را ارتقا می‌بخشید. چشم‌پوشی‌ای که ایشان از مقام و جایگاه‌های دنیوی داشت، مثال زدنی است. ایشان برخلاف برخی از افراد که به دنبال مقامات و رتبه‌های دنیوی بودند، مطلقاً برای کسب این سمت‌ها، ارتباطی برقرار نمی‌کردند.

ایشان وجود خود را در اختیار اهداف جمهوری اسلامی و آنچه که مورد پسند خدا بود قرار داد. کمک به مردم و کشور اصل اولی‌ه اعتقادی و اخلاقی ایشان بود. این مساله باعث می‌شد که او جدای از یک فرمانده نظامی، به یک قهرمان ملی تبدیل شود. سردار سلیمانی



♦ حجت الاسلام سید احمد غفاری قره باغی

استاد دانشگاه

عاقبت خیانت به حاج قاسم

سردار سلیمانی تصدی گری اداری و دولتی برخی از امامان جماعت را منافی شأن طلبگی و مردم داری سنتی می دانست. در همین رابطه حجت الاسلام سید احمد غفاری قره باغی (عضو هیئت علمی موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران) می گوید: «سردار در خصوص ویژگی امام جماعت بودن مسجد و تولیت مسجد به عنوان یک مرکز فرهنگی صحبت می کردند و از چند شغله بودند امامان جماعت مساجد گلابه داشتند. چنین موضع گیری هایی نشان از هویت چند ضلعی حاج قاسم بود که یک هویت کم نظیر داشت. ما متأسفیم که خیلی از مسئولین، چنین رفتاری را از خود نشان نمی دهند و چنین خصلتی را ندارند.» این استاد دانشگاه ابراز داشت: «افرادی که حدس می زنم در مواجهه با شخصیت حاج قاسم ممکن است که رخ بدهد، نگاه تک بعدی و سطحی به شخصیت حاج قاسم است. حاج قاسم یک شخصیت جامع بود و باید ایشان را همانگونه دید. به معنای واقعی کلمه، حاج قاسم برای همه مردم بود.» متن کامل این گفتگو را در ادامه بخوانید.

روحیه سردار سلیمانی، روحیه ای جهادی بود. چگونه می توان به چنین منشی رسید؟ آیا این منش خدادادی و ذاتی ست یا اکتسابی؟

ابتدا باید عرض کنم که در خصوص شیوه ی مواجهه ی افراد با اطراف خود، به طور کلی دو شیوه را می توان مشخص نمود؛ برخی با معیارهای قانونی با جامعه مواجه می شوند و ملاک آنها برای بسندگی کار در حوزه ی پیرامونی خود، قانون است. از طرفی توقع قانون از افراد جهت خدمت به پیرامون خود، در حد متوسط است. قانون معمولاً افراد و استعدادهای متوسط را در نظر می گیرد و صرفاً تلاشی متوسط از افراد را انتظار دارد. به عنوان نمونه طبق قانون، شخص باید راس ساعت ۸ صبح در اداره حاضر باشد و تا عصر به مردم خدمت کند. بعد از آن ساعت، قانون توقع ندارد که فرد در خدمت مردم باشد. بعد از اتمام ساعت قانونی، شخص حق دارد که محل کار خود را ترک کند. در این مورد معیار عملکرد، قانون است. در مقابل این رویکرد، رویکرد دومی وجود دارد که افراد بر اساس وجدان و رضایت خدا تلاش می کنند و نه بر اساس قانون اجتماع. همانطور که عرض کردم قانون، استعدادهای متوسط و حد متوسط را رعایت می کند. ولی افراد برخی اوقات، توانایی هایی بیش از این حد متوسط را دارند که می توانند دوندگی های بیشتری از خود بروز دهند. کسی که دارای چنین استعدادی است، اگر آن را اجرایی نکند، عملی خلاف قانون را مرتکب نشده است. اما اگر دوندگی بیشتری داشته باشد، این مساله منجر به آرامش وجدان او خواهد شد. چنین فعالیت مازادی، منجر به تقرب به درگاه الهی می شود.

چنین فردی با این معیار اخلاقی، دیگر منتظر قانون نمی ماند تا بر اساس آن عمل کند. شهید سلیمانی مصداق چنین شرایطی بود. وقتی لحظه های مختلف زندگی سردار سلیمانی را بررسی کنیم، خواهیم دید که سردار به لحاظ قانونی، یک شخصیت نظامی است و از طرفی می دانیم که یک شخصیت نظامی، موظف نیست که به لحاظ قانونی، با عموم مردم ارتباط عاطفی برقرار کند و مشکلات جامعه را بررسی نماید. با این وصف می دانیم که حاج قاسم چنین خصلتی داشت. ایشان به عنوان نمونه در جریان سیل منطقه ی شادگان حضور داشتند. این موارد و امثال آنها طبق وظیفه سازمانی، ارتباطی با وظیفه حاج قاسم ندارد. اما چون ایشان چیزی بیش از معیار قانون را مدنظر داشت، به خاطر خدا و به خاطر وجدان خود دوندگی داشتند و نه به جهت قانون. لذا محبت او در دل ها قرار می گیرد؛ چرا که او به خاطر خدا می دوید و کسی که به خاطر خدا تلاش می کند، طبق مستندات دینی، خدای متعال محبت او را در دل ها قرار می دهد. به همین دلیل است که بعد از چند سال از شهادت حاج قاسم، هنوز شهادت ایشان را امری تازه می بینیم و غم فقدان این عزیز در جان های ما سنگینی می کند.

سوال این است که چرا بسیاری از مسئولان، مثل شهید سلیمانی در این حد و اندازه ظاهر نشده اند؟

همانطور که عرض کردم دو شیوه ی مواجهه با محیط وجود دارد. این مساله بسیار مهم است کسی که مسئولیت می پذیرد، این مسئولیت را در جمهوری اسلامی به چه جهت پذیرا می شود؟

واقعا تلقی چنین فردی از مفهوم مسئولیت چیست؟ در روایتی از پیامبر (ص) آمده است که اگر فردی بر بیش از ده نفر مسئولیت پیدا کند، او در قیامت در حالی محشور می شود که دستان او بر گردنش آویخته شده و تازمانی که پاسخگوی مسئولیت خود نباشد، رها نخواهد شد و اگر نتواند پاسخگو شود، مستقیم به جهنم افکنده می شود. مادام که چنین تعبیر تند و تیزی در روایات ما وجود دارد، باید از مسئولان پرسید که آیا تلقی مشخصی از مفهوم مسئولیت در ذهن خود دارند یا خیر. شخصاً وقتی در خاطرات خود غور می کنیم به یاد سخنان یکی از مسئولان سیاسی می افتم که می گفت که «ما مسئولان باید مانور تجمل بدهیم و باید سهمی از تجمل گرایی را داشته باشیم.» آیا این همان تئوریزه کردن اشرافیت در بین مسئولین نیست؟

در برخی شهرها شاهدیم که ساختمان های دولتی در مناطقی مرفه ساخته می شوند. دسترسی به سازمان های دولتی، برای حاضران در مناطق محروم سخت است. این موضوع به خاطر این است که متأسفانه بین برخی از مسئولین ما، مساله ای به نام تجمل گرایی و اشرافیت به مثابه امری عادی، رواج یافته است. تفاوت حاج قاسم با چنین مسئولینی این بود که با اینکه حوزه مأموریت او خارج از خاک ایران بود (چون فرمانده سپاه قدس بود و شرح وظیفه سازمانی او معطوف به روابط خارج از کشور است) با این وصف مشاهده می کنیم او نفر اول حاضر در گل و لای حادثه ی پلدختر می شود. وقتی سیل پل دختر را دربر گرفت، ایشان جزو اولین نیروهایی بود که در پل دختر حاضر شد. با این وصف ردپایی از بسیاری از مسئولان را ندیدیم. اعم از روحانی ها و غیر روحانی ها. این روند نشان می دهد که برخی از مسئولین ما حقیقتی به نام وظیفه و قرب الهی را ضروری نمی بینند. من بیش از این عرض می کنم که حتی به الزامات قانونی حوزه مسئولیت خودشان هم وفادار نیستند که اگر وفادار بودند، امروز بسیاری از ناپسانمانی ها را مشاهده نمی کردیم. چرا ما امروز باید شاهد آشکار شدن حقوق های نجومی شویم؟ این به خاطر ترک فعل هایی است که برخی از مسئولین در زمان فعالیت خود، بر جای می گذارند و دود آن به چشم طبقه متوسط جامعه می رود.

ما باید به عنوان قشر مطالبه گر، یک نظارت بی رحمانه اعمال کنیم. رسانه ها و نیروهای فعال اجتماعی باید در این مساله ورود کنند و اینگونه اجازه ندهیم که عده ای به نام دین و به نام نظام جمهوری اسلامی، از فرصت پیش آمده سوءاستفاده کنند و به تعبیر خودشان سفره های خود را از طریق انقلاب رنگین کنند و سهم صاحبان اصلی انقلاب را که همین پا برهنه ها باشند سر بکشند و اینگونه به مردم ظلم نمایند.

رهبری در خصوص شهید سلیمانی گفته اند که «ایشان به دهان خطر می رفت.» در عین حال به این موضوع نیز اشاره دارند که اهل منطق هم بودند. سوال این است که چگونه می توان بین خطر کردن و اهل منطق بودن، توازن ایجاد کرد؟

تعبیر اهل خطر بودن حاج قاسم را اینگونه توضیح می دهیم که حاج قاسم وقتی شرایطی را به عنوان یک شرایط بحرانی برای مردم خود می دید، صبر نمی کرد که آن شرایط بحرانی مردم را برنجاند و بعد از رنجش مردم وارد میدان شود. حاج قاسم وقتی خطری برای امت اسلام ایجاد می شد، تلاش می کرد که مانع از رشد خطر شود و با جان وارد آن مهلکه می شد تا جان امت به خطر نیفتد. این به خطر انداختن جان، ویژگی بارز حاج قاسم بود. ایشان درست زمانی وارد مبارزه با داعش شد که خطر داعش برای ایرانیان حس نمی شد، و البته هیچ وقت هم این خطر را حس نکردیم. دلیلش این بود که حاج قاسم این خطر را به جان خرید و خود را در مقابل این خطر قرار داد و اجازه نداد که این خطر به سمت امت اسلامی بپاید. این ویژگی برای مسئولین ما باید عبرت باشد. حین ایجاد خطری سهمگین برای کشور، ما مسئولینی را می خواهیم که مانند حاج قاسم جگر داشته باشند و به سمت خطر بروند و مقابل آن ایستادگی کنند. با این وصف باید گفت که دقیقاً خلاف این شرایط را نزد برخی مسئولان مشاهده می کنیم.

آنها حتی بعضاً عامل خطر برای مردم می شوند. ضمن رانتهایی که در جایگاه مسئولیت برایشان ایجاد می شود، آیا این چیزی جز تولید کردن خطر است؟ فاصله فاحشی بین سبک حاج قاسم و مسئولان نامستول وجود دارد. اما در کنار این ویژگی، اشاره خوبی به ویژگی عقلانیت حاج قاسم داشتید. احساس خطر کردن و جرأت مواجهه با خطر، بسیار ارزشمند است. ولی وقتی کنار جرئت و جسارت، عقلانیت قرار نمی گیرد، این منجر به تولید هزینه می شود. چنین روحیه ای به جای اینکه منجر به گره گشایی برای امت اسلامی شود، منجر به ایجاد گره در زندگی امت مسلمان خواهد شد. در تاریخ انقلاب اسلامی بارها افرادی را مشاهده کرده ایم که جرات و جسارت کافی داشته اند؛ اما چون عقلانیت کافی به خرج ندادند، مورد شماتت رهبر انقلاب قرار گرفته اند. برخی از انقلابی هایی که شاید تمایل بالایی هم برای خدمت به انقلاب داشته اند، به جهت عدم در نظر گرفتن عقلانیت، به مسیر حرکت کشتی انقلاب آسیب زده اند. مبرهن است که نتیجه ی جمع عقلانیت با جسارت و شجاعت، این می شود که دقیقاً در آن بزنگاهی که باید حاضر بود، حضور خواهید یافت. اگر همین نگاه را بخواهیم در عرصه ی سیاسی و اقتصادی ترویج دهیم



بخواید سلوک معنوی کند، از اخلاق حاج قاسم الگو می‌گیرد. اگر کسی بخواید رفتار جهادگرانه داشته باشد، الگوی خود را حاج قاسم قرار خواهد داد. اگر فردی بخواید در خط و مشی فرهنگی تدبیری را ببیند، از خط و مشی فرهنگی که حاج قاسم داشت می‌تواند الگو بگیرد. در مورد نظامی‌گری نیز همینطور است. اینکه ایشان در عرصه‌های مختلف الگو قرار می‌گیرد، باعث می‌شود که ویژگی مکتب شکل بگیرد. همین منجر می‌شود که رهبر انقلاب در خصوص ایشان بگوید که حاج قاسم را باید از نگاه یک مکتب مشاهده کرد. ما چنین شخصیت‌هایی را به طور کل در طول تاریخ کم داریم. این یک حقیقت است که افراد چند بُعدی و چند ضلعی را بسیار کم داریم. مثلاً حضرت امام فردی چند ضلعی بودند. رهبر عزیز نیز چند بُعدی و چند ضلعی هستند و سویه‌های مختلفی دارند. به نظر می‌رسد درباره حاج قاسم، ما شخصیت کم نظیری را از دست دادیم. جامعه ما یک تحلیلگر فرهنگی، یک محاسبه‌گر در حوزه نظامی و جهادی حاضر در میدان را از دست داد. این خلاء مشهود هنوز برای ما تازه است و همین باعث می‌شود که این غصه در جان ما همچنان سنگینی کند.

به تذکری از شهید سلیمانی به امامان جماعت مساجد اشاره داشتید که چرا باید آنها چندشغله بودن را پیشه کنند و آیا این تذکر اثرات خود را داشت؟

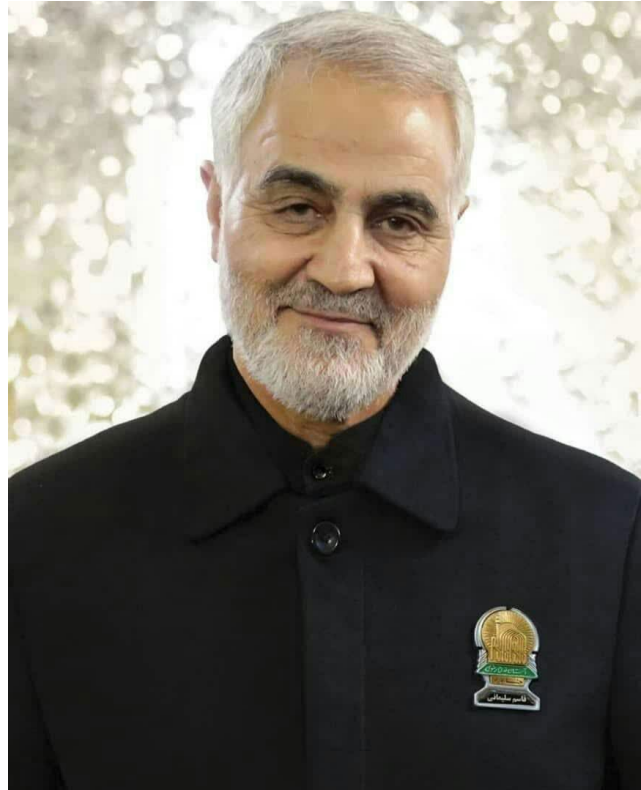
البته در آن جلسه هزاران نفر از امامان جماعت مساجد حضور داشتند. در سراسر کشور نیز ده‌ها هزار نفر امام جماعت مسجد داریم. اینکه بررسی کنیم که آیا این سخن حاج قاسم تأثیری از خود برجای گذاشته است، باید یک کار کارشناسی بزرگ صورت بگیرد. با این وصف آنچه که بنده از یک تحلیل ناقص از جامعه عرض می‌کنم این است که مقوله‌ی فرهنگ در کشور ما یک مقوله‌ی ناقص است. البته به هنگام سخن گفتن، داد رسیدن به فرهنگ را سر می‌دهیم؛ اما در عمل بسیار کم به این موضوع توجه می‌کنیم. به اعتقاد من خط تقدم فرهنگ، توسط حوزویان و روحانیون مساجد شکل می‌گیرد. جاخلالی دادن فرماندهان در خط مقدم فرهنگی بسیار خطرناک است.

به اعتقاد بنده، محور شهر در تمدن اسلامی، مسجد است. تولیت مسجد به عهده‌ی حوزویان است؛ یعنی شخصی به نام امام جماعت. کلمه‌ی امام را به این دلیل برای او به کار برده‌اند که قرار است در مسجد یک نقش محوری ایفا کند و سایرین هم باید حول محور او جمع شوند. من این واقعیت را نزد امامان جماعت بسیار به ندرت سراغ دارم. مساجد ما آرام آرام در حال دور شدن از هویت خود در فرهنگ شهری هستند و دلیل آن نیز به کم لطفی هیأت امنای مساجد، صاحبان تولیت مساجد و به طور ویژه امام جماعت‌های مساجد نسبت به نقش محوری است که در محله می‌توانند ایفا کنند. تصدی‌گری اداری و دولتی برخی از امامان جماعت را منافی شان طلبگی و مردم‌داری سنتی می‌بینم. معتقدم که اینها باید به سنت‌های خود بازگردند. باید با مردم زندگی کنند. حقیقتاً مردم به حوزویان نیاز دارند. وقتی این افراد از جایگاه خودشان جاخلالی می‌دهند و مردم با اصلی‌ترین شخصیت فرهنگی محله خودشان نمی‌توانند مواجه شوند، قطعاً این خلاء فرهنگی، محله و شهر را تهدید خواهد کرد و همین موضوع فضای تلخی را ایجاد می‌کند که امروز در جامعه‌ی خودمان به صورت عیان قابل مشاهده است. خلاء اصلی را در این زمینه متوجه جایگاه اصیل امامت جماعت می‌بینم.

به عنوان سوال پایانی، ممکن است در بزرگداشت شهید قاسم سلیمانی افراط و تفریط‌هایی صورت بگیرد. چه توصیه‌ای به رسانه‌ها و مسئولان در این مورد می‌توان داشت؟

افراطی که حدس می‌زنم در مواجهه با شخصیت حاج قاسم ممکن است رخ بدهد، نگاه تک بُعدی و سطحی به شخصیت حاج قاسم است. حاج قاسم همانطور که عرض کردم یک شخصیت جامع بود و باید ایشان را همانگونه دید. به معنای واقعی کلمه، حاج قاسم برای همه مردم بود. وقتی رهبر معظم انقلاب، به دیدار خانواده‌های شهدا می‌رفت، به دیدار همه خانواده‌های شهدا می‌رفت و فرقی نمی‌کرد که این خانواده شهید، مسلمان باشد یا غیرمسلمان. حاج قاسم همین نگاه را داشت و فرقی نمی‌کرد که مردمی که با آنها مواجه می‌شود، دارای چه عقیده‌ای هستند. ما در بزرگداشت، نباید حاج قاسم را طوری جلوه بدهیم که صرفاً مربوط به طیف خاصی بوده‌اند. این بزرگترین خیانت در معرفی حاج قاسم خواهد بود. خدای حاج قاسم به این راضی نیست. از طرفی کوتاهی که ممکن است اتفاق افتد این است که هم نزدیکان و هم فرزندان مکتبی ایشان، این نام را اسباب نان آوری خود قرار دهند. این کوتاهی در شان حاج قاسم است. این جفا است که نام ایشان را پلکان قرار دهیم برای صعود به آنچه که نیت خودمان است. باید تلاش کنیم که به دور از افراط‌ها و تفریط‌ها، آنچه که واقعی است، علنی شود و برای نسل‌های آینده تلاش کنیم که کودکان و نوجوانان که صاحبان جامعه‌ی آینده ما هستند، با حاج قاسم درون‌شان الفت پیدا کنند و آن‌را رشد بدهند و خصلت‌های حاج قاسم درون خود را پرورش دهند تا انشاءالله با نیروهای بسیار کثیری از خصلت‌های سلیمانی مواجه شویم. ♦

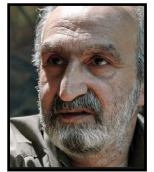
نتیجه‌اش این می‌شود که مسئولان مربوطه، باید دقیقاً این موضوع را رصد کنند که به عنوان نمونه در کوتاه مدت و یا بلندمدت باید چه اقدامات پیشگیرانه‌ای را انجام دهند که هم شیوه‌ای جسورانه در موقعیت هدف قرار بگیرند و هم با محاسبات کاملاً دقیق و بدون هیچ اشتباهی، آنچه را که درست است اقدام کنند. این ویژگی برای یک مسئول در جمهوری اسلامی بسیار مهم ارزیابی می‌شود. اگر کسی این ویژگی را در خود نداشته باشد و ضمن آن، خود را جهت دریافت مسئولیت پیش قدم کند، بدون شک طبق مستندات دینی، خائن به خدا و دین خدا و مسلمانان است.



همانطور که می‌دانیم رهبری از شهید سلیمانی، به عنوان مکتب یاد کرده‌اند. ایشان چه مفاد اخلاقی را می‌تواند به آزادی‌خواهان بیاموزد.

در خصوص اشخاص می‌توان دو وضعیت را تبیین کرد: برخی اشخاص، وجود خطی دارند. منظور از وجود خطی این است که این افراد، یک بُعد بیشتر ندارند و تک بُعدی هستند. در کشور ما، نظامیان زیادی حضور دارند که ضمن سخن گفتن با آنها، در می‌یابیم که سر تا پای وجودشان، صرفاً نظامی‌گری است و از فرهنگ یا اقتصاد اطلاعی ندارند. همچنین وقتی با برخی از عناصر فرهنگی سخن می‌گوییم، خواهیم دید که صرفاً فرهنگی فکر می‌کنند. لذا از اقتصاد، نظامی‌گری و سایر مسائل جامعه سرشته‌ای ندارند. در همین حال ممکن است با برخی از اقتصاددان‌ها نیز همین روال را شاهد باشیم که هیچ بهره‌ای از سلوک معنوی و سایر مسائل اجتماعی نداشته باشند. در مقابل برخی از افراد را می‌شناسیم که هویتی چند بُعدی دارند. در صحنه‌ی نظامی اگر بخواهیم این افراد را مورد بررسی قرار دهیم، خواهیم دید که این افراد، از بیشترین بهره‌های هوشی در مسائل نظامی برخوردارند. در مورد حاج قاسم گفته می‌شود که وقتی ایشان در خط مقدم قرار می‌گرفت، عموم محاسبات صورت گرفته، با محاسبات ایشان تنظیم می‌شد. همین حاج قاسم وقتی با یک کودک مواجه می‌شد، کاملاً کوچک می‌شد و با آن کودک، به صورتی کودکانه انس پیدا می‌کرد و کودک از همراهی با ایشان سراسر عاطفه می‌شد. وقتی در جلسه‌ای با امامان جماعت مساجد سراسر کشور شرکت می‌کرد، به کلماتی کلیدی و نکاتی بنیادی اشاره می‌کرد که گاه مورد غفلت امامان جماعت قرار می‌گرفت. خاطر دارم که ایشان در جلسه‌ای تذکری ناپ فرهنگی در خصوص ضرورت تمرکز امامان جماعت مساجد ابراز کردند. سردار در خصوص ویژگی امام جماعت بودن مسجد و تولیت مسجد به عنوان یک مرکز فرهنگی صحبت می‌کردند و از چند شغله بودن امامان جماعت مساجد گلایه کردند. چنین موضع‌گیری‌هایی نشان از هویت چند ضلعی حاج قاسم بود که یک هویت کم نظیر داشت. ما متأسفیم که خیلی از مسئولین، چنین رفتاری را از خود نشان نمی‌دهد و چنین خصلتی را ندارند.

این خلیات منجر می‌شد که حاج قاسم صرفاً در نظامی‌گری محدود نشود. لذا اگر شخصی



♦ مجتبی فرآورده

تهیه کننده سینما

اتحاد آدم نماها برای یک حذف

در واقع انسان کاملی بود که در حوزه های مختلف سر رشته داشت. به همان اندازه که فرمانده ای مقتدر و فردی سیاست مدار بود، یک دوست هم بود و خصوصیت جامع الشرایطی داشت. آدم ها معمولاً در یک بعد یا نهایتاً دو بعد رشد می کنند اما حاج قاسم در بسیاری از حوزه ها حرف برای گفتن داشت و صاحب شناخت و نظر بود. نقل می کنند زمانی که در هواپیما به سمت کشور سوریه برای دفاع می رفت، کتاب می خواند و از حوزه فرهنگ مطلع بود. ایشان فرد نظامی ای بود که ارتباطش را با ادبیات حفظ می کرد و به واسطه همان نگاه استراتژیکی که داشت - تشخیص می داد که برخی اتفاق ها، رویدادها و رفتارها باید در میدان تامین شوند و برخی هم باید در جایگاه اجتماعی، سیاسی و فرهنگی پیگیری شوند.

بر این اساس می توان گفت شهید سلیمانی نگاهی متفاوت از رویکرد نظامی به مسائل اجتماعی و فرهنگی داشت؟

حاج قاسم در باره شرایط اجتماعی همیشه سخنرانی می کرد و نسبت به وضعیت اجتماعی، فرهنگی و بسیاری اتفاق های دیگر، نگاهی چکشی یا خشک نداشت؛ بلکه نگاهش از روی مهر و کاملاً پدرا نه بود. برای مثال می گفت «این که در جامعه مدام بگوییم او بی حجاب و این با حجاب است یا اصلاح طلب یا اصول گراست، پس دیگر چه کسی می ماند؟ این ها همه مردم ما هستند. آیا همه بچه های شما متدین اند؟ آیا همه مثل هم هستند؟ نه، اما پدر همه آن ها را جذب می کند و جامعه هم خانواده شماست. این که بگوییم من هستم و بچه های حزب اللهی خودم، حفظ انقلاب نمی شود». یادم است در باره بی حجابان در کشور هم تاکید کرده بود که «من اصلاً قبول ندارم در بین بچه حزب اللهی ها بگوییم این آدم با آن شکل و قیافه است. همان دختر کم حجاب، دختر من، ما و شماست؛ نه دختر خاص من و شما اما جامعه ماست». ماجرای ۲۳ نفری که در زمان جنگ رخ داد، در طول جنگ های تاریخ دنیا منحصر به فرد است. در هیچ جنگی سراغ نداریم که ۲۳ نفر نوجوان توسط دشمن اسیر شوند، و سال ها اسارت را تحمل کنند تا ذلتی بر کشورشان وارد نشود. آن ها اسارت در عزت را به آزادی در ذلت ترجیح دادند و در جواب گفتند که آزادی که صدام هدیه کند بوی ذلت می دهد! حاج قاسم نیز این مسئله را بسیار خوب می دانست. احساس می کنم در سال های عمر پر برکتش، به جمع بندی دقیقی رسیده بود و همان نگرشی که در حوزه نظامی ایجاد کرده بود، قصد داشت در حوزه فرهنگ هم نیروهایی فرهنگی بپروراند. در نتیجه زمان ساخت فیلم «۲۳ نفر» از همین منظر و نگاه وارد شد و ساخت آثاری برای شهدا را سفارش می کرد.

از نظر شما عمل کردن به توصیه های ایشان چقدر می تواند در شناساندن شهیدایی که مهجور مانده اند موفق باشد؟ در واقع آیا می توانیم به جای اسطوره های بیگانه، الگوهای ملی از فرهنگ خودمان داشته باشیم؟

به عنوان فردی که در فرهنگ و هنر و گاهی در حوزه دفاع مقدس کار کرده ام، می دانم که هنوز کاری در باره دفاع مقدس انجام نداده ایم. از نظر کمی می توانیم بگوییم که آثار مختلفی داریم؛ اما از جهت کیفی چنین اتفاقی نیفتاده است. به قدری در طول ۸ سال جنگ تحمیلی اتفاق، سوژه و قهرمان داریم که هنوز نتوانستیم به ۱۰ درصد آن ها هم بپردازیم. منظور من اتفاقات مختلف در ارتش و سپاه نیست بلکه کلیت این ۸ سال، فعالیت مردم در جنگ حتی ژاندارمری که در ابتدای جنگ بود، را باید در نظر بگیریم. در این رابطه مثال های فراوانی وجود دارد. ما هیچ گاه در باره فعالیت های نیروی دریایی در خرمشهر، شهید مهدی زین الدین، ابراهیم هادی، محمدابراهیم همت و... حرف نمی زنیم. حسن آب شناسان فردی بود که در قبل از انقلاب اسلامی با فرمانده صدام حسین، هم دوره ای بوده و در زمان جنگ فعالیت های مهمی داشته است. او فرماندهی قرارگاه منطقه ای شمال غرب نازاجا و لشکر ۲۳ نیروهای هواپرد ارتش جمهوری اسلامی ایران را برعهده داشت؛ اما از او سخنی به میان نیامده است. در ۸ سال دفاع مقدس، ایران اندازه تمام کشورهای منطقه قهرمان داشته است. متأسفانه جامعه هم در این باره بیدار نیست. یک فیلم در باره شهید احمد متوسلیان (فیلم ایستاده در غبار) ساخته شد و با آن کار هنوز در ذهن مردم ماندگار شده است و رشادت های او سر زبان هاست. زمانی که فیلم «۲۳ نفر» در جشنواره فیلم فجر نمایش داده شد؛ فضای عجیبی ایجاد شد و همه متأثر شدند. ما کم کاری کرده ایم و به این کم کاری حوزه فرهنگ به ویژه در سینما واقف هستیم. اگرچه متولیان فرهنگی کشور بیش از پدیدآورندگان آثار هنری مقصود و کم کاری کرده اند، اما برج عاج نشینی به آنان اجازه نمی دهد به کارهای نکرده و سنگ اندازی هایی که در مسیر تولید اینگونه آثار ایجاد کرده اند بیاندیشند. بارها بزرگانی مانند سردار سلیمانی توصیه کردند که درباره شهدا، عملکرد آن ها و جنگ ایران و عراق آثاری خلق کنید اما گوش شنوا کجاست؟ سازمان های هم برای همین کار تأسیس شدند اما به جای پرداختن به این حوزه، به سراغ تولیدات اجتماعی و... رفته اند. فلسفه وجودی تشکیل این سازمان ها برای پرداختن به این موضوعات است و برای همین هم بودجه می گیرند اما نتیجه چه شد؟ امیدوار هستم متولیان فرهنگی و سینماگران به خود بیایند و قهرمان پروری ملی در سینما حادث شود.

زمانی که مهدی جعفری (کارگردان) و مجتبی فرآورده (تهیه کننده) فیلم سینمایی «۲۳ نفر» را می ساختند، سردار سلیمانی به پشت صحنه رفت و درباره نحوه ساخت نیز پیشنهادهای ارائه داد. «۲۳ نفر» در سی و هفتمین جشنواره ملی فیلم فجر به نمایش درآمد. حال بعد از گذشت دو سال از اکران این فیلم، شاید بتوان آن را تنها فیلمی به یاد آورده که شهید سلیمانی درباره آن نظر داد و از آن بازدید کرد. این فیلم ماجرای حقیقی از ۲۳ نوجوان ایرانی اسیر شده در عراق است و عملکرد این ۲۳ نوجوان را از زمان اسارت تا آزادی که به جوانی می رسند را نمایش می دهد. همزمان با فرارسیدن دومین سالگرد آسمانی شدن سردار سلیمانی، با مجتبی فرآورده (تهیه کننده این فیلم) درباره نگاه شهید سلیمانی به حوزه فرهنگ به خصوص سینما گفتگو کردیم که در ادامه می خوانید:



شاید بتوان فیلم سینمایی «۲۳ نفر» را تنها فیلمی دانست که سردار سلیمانی نگاه خاصی به آن داشت و نظراتش را حین تولید اعمال کرد. چرا «۲۳ نفر» برای ایشان اهمیت داشت؟

عموم بچه های ۲۳ نفر در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، از اهالی استان کرمان بودند و از دوران نوجوانی هم با حاج قاسم آشنا بودند زیرا همانطور که می دانید خودشان هم کرمانی بودند. در زمان جنگ، شهید سلیمانی به برخی از آن ها به دلیل سن کمی که داشتند اجازه ورود به جبهه را نمی داد. خلاصه ارتباط قدیمی بین آن ها وجود داشت و مراوده ای آن ها تا زمان ساخت فیلم «۲۳ نفر» نیز ادامه پیدا می کند. آن ۲۳ نفر پس از بازگشت از اسارت هر کدام در حوزه های مختلفی مشغول می شوند. برخی از آن ها استاد دانشگاه شدند همچون دکتر محمد ساردویی و برخی هم راه ادبیات را در پیش می گیرند مانند دکتر احمد یوسف زاده که پس از فیلم «۲۳ نفر»، کتاب «آن بیست و سه نفر» را منتشر کرد. که البته ارتباطی با فیلم ندارد و تحقیقاتی بود که خودشان انجام داده بودند.

پس این «۲۳ نفر» جزوی از نیروهای شهید قاسم سلیمانی در جنگ تحمیلی ایران و عراق بودند؟

بله، و حاج قاسم هم نسبت به آن ها شناخت داشت و هم تعدادی از آن ها در سپاه ثارالله کرمان بودند.

شهید قاسم سلیمانی به عنوان یک نظامی چقدر به فرهنگ اهمیت می داد و دغدغه داشت؟

به اندازه بضاعت اندک و فهم خودم این را می گویم که حاج قاسم یک فرمانده نظامی بود؛ اما

خطره‌ای متفاوت از سردار سلیمانی به یاد دارید؟

حاج قاسم به همراه ۲۰۰ مسافر به سمت دمشق در هواپیما بودند. برج مراقبت بغداد که در دست آمریکایی‌ها بوده، دستور فرود در فرودگاه بغداد می‌دهند. آمریکایی‌ها می‌گویند اگر فرود نیابید به هواپیما شلیک می‌کنیم. در واقع به دنبال سردار سلیمانی بودند. خلبان برای اینکه حاج قاسم شناسایی نشود، لباس مهندس پرواز را به ایشان می‌دهد تا با کلاه و عینک بپوشد و به جای او در کابین خلبان بنشیند. مأموران با دوربین‌های فیلمبرداری داخل هواپیما شدند و با عکسی که از حاج قاسم داشتند، دنبال او می‌گردند. بسیار شگفتی‌انگیز است که او را پیدا نمی‌کنند و می‌روند. این ماجرای برای من اتفاق بسیار عجیبی است. تصور کنید اگر حاج قاسم در آن اتفاق دستگیر می‌شد، دشمن سرخوش از پیروزی هلهله سر می‌داد و ما می‌ماندیم شکست خورده و مغموماً! اما خدا خواست پایان زندگی او را گونه‌ای رغم زند که با شهادت حاج قاسم هم مظلومیت او بیش از پیش عیان شود و هم غوغایی در دل آزادیخواهان به پا کند که ثمرات آن را در جبهه مقاومت به خوبی می‌بینیم و ان شاء الله ادامه دار خواهد بود.



درباره سال‌های نظامی شهید سلیمانی چندین مستند کار شده؛ اما به زندگی شخصی و دوران نوجوانی و جوانی ایشان پرداخته نشده است. برخی معتقدند که پرداختن به زندگی شخصی ایشان دشوار است و سمت آن نمی‌روند. برخی دیگر می‌گویند باید درباره این قهرمان تولیدات باید زیاد باشد. همه فکر می‌کنند که ما تمام وجوه نظامی حاج قاسم را می‌دانیم، در حالی که اطلاعاتی از آن نداریم. آن چیزی که می‌دانیم، اطلاعات اندکی از کارهای سردار در جنگ‌های لبنان و سوریه و عراق و افغانستان و سوریه و یمن و... است. ما اسراف‌کننده و خرج‌کننده بدی در ارتباط با قهرمانان هستیم و در کار آن‌ها را هدر می‌دهیم. قبلاً در گفتگوهایم عرض کرده‌ام که امیدوار هستم سال‌ها کسی به سمت ساخت اثری درباره حاج قاسم نرود. زیرا فردی که به سمت ساخت چنین اثری می‌رود، می‌خواهد به تمام وجوه زندگی سردار بپردازد که قطعاً نمی‌تواند. در استان کرمان، منطقه‌ای به نام «قاسم‌آباد» داریم که حاج قاسم سال‌های پیش با اشرار مقابله کرده و به جای جنگ، اسلحه‌های آن را گرفته و در عوض زمین داده است. اکنون تمام آن قاچاقچیان و اشرار کشاورزی می‌کنند. همین موضوع می‌تواند یک فیلم کامل باشد. هر کشور دیگری بود، این سوژه را به بهترین نحو تبدیل به اثر سینمایی کرده بود. مثالی برای شما می‌زنم؛

خودتان برنامه‌ای برای تولید کارهایی در حوزه مقاومت، دفاع مقدس و روایت زندگی شهدا دارید؟

آن گونه که ما می‌خواهیم، نمی‌گذارند پیش رویم. برای مثال خانواده شهید ابراهیم همت، تمایل به ساخت فیلمی درباره آن شهید دارند؛ اما کسانی می‌خواهند شهید همتی روایت شود که مورد پسند آن‌هایی باشد که زنده‌اند!

یعنی در روایت زندگی شهدا، عده‌ای به دنبال سهم‌خواهی هستند؟

بله، همت را همان گونه که بود باید تعریف کنیم؛ نه همتی که فلانی دوست دارد روایت شود. زین‌الدین و دیگر شهدای والا مقام هم همین‌گونه‌اند. حاج قاسم نیز از همین جنس است. همه فکر می‌کنند زمانی که از قهرمان حرف بزنند، باید چیزی را هم اضافه کنند. در حالی که آن فرد فی‌نفسه قهرمان است و مردم هم با همان ارتباط برقرار می‌کنند. در این حوزه کار کردن بسیار دردسر دارد و همت بسیاری هم می‌خواه. ۱۵ سال که می‌خواهم فیلم حسن آب‌شناسان که در میدان جنگ حریف را به مباحثه دعوت می‌کند را بسازم و با فرماندهان هم جلسه گذاشتیم؛ اما هزینه‌ای بابت آن نمی‌دهند. می‌گویند موافق ساخت هستیم اما بدون بودجه و حمایت چطور آن را بسازیم؟ آن کسانی که رفتند، قهرمانانه زیستند و رفتند پس تلاش نکنیم امتیازی از کنار آن‌ها کسب کنیم. این ما نیستیم که آن‌ها را قهرمان می‌کنیم؛ آنان در مسیر زندگی و مجاهدت خود به قهرمان بدل شده‌اند و اساساً قهرمانی برانده آن‌هاست. انصاف نیست قهرمانان را خفیف کنیم تا ما هم به چشم بیابیم. وَ تَعْرِضُ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ. ♦

حاج قاسم با کوبانی‌ها چه نسبتی جز انسانیت و شرف انسانی داشت که با هلی‌کوپتر برای نجات جان مردمان در محاصره داعش وارد میدان شد؟ همین روایت، سوژه بسیار مناسبی برای ساختن یک فیلم است. واضح بگویم که تمام فعالیت‌های حاج قاسم تبعات اجتماعی داشته است و هر فردی که قصد ورود به آنها را دارد، بهتر است صرفاً به یک بخش کوچک بپردازد تا کلیت ماجرا را نشان دهد.

پس از نظر شما، کسانی که می‌خواهند درباره شهید قاسم سلیمانی اثری تولید کنند بهتر است هر کدام به بخشی از زندگی ایشان بپردازند؟

بله، اگر غیر این بخواهند فیلمی را تولید کنند، نه تنها فیلم ضایع می‌شود، که قهرمانمان را هم هدر می‌دهیم. حتی اگر من هم بسازم، همین است؛ زیرا حاج قاسم، انسان منحصر به فردی است و پرداختن کلی به آن، سوژه را هدر می‌دهد و نابود می‌کند. ماجرای زندگی‌اش ترسیم تقابل خیر در برابر شر بوده است. حقیرترین فرد روی کره زمین (دونالد ترامپ) تصمیم می‌گیرد پسندیده‌ترین فرد را از بین ببرد. ترامپ نیروهای بی‌شماری را برای به شهادت رساندن یک نفر موظف کرد. ببینید حاجی چقدر با اهمیت بود که برای به شهادت رساندنش این همه آدم‌نما متحد شده بودند! پس برای ساختن اثری درباره چنین شخصیت مهم و تاثیرگذاری، به هیچ وجه نباید کار کلی‌ای ساخت. هر فردی که احساس مسئولیت می‌کند، بهتر است به یک بخش از زندگی سردار سلیمانی بپردازد. چه کسی گفته درباره حاج قاسم فقط یک فیلم باید ساخته شود؟ اصلاً ۱۵ فیلم درباره ایشان تولید شود زیرا هر کدام قصه خاص خودش را دارد و ما را با یک وجوه از زندگی سردار آشنا می‌کند.



♦ نصرالله قادری

نویسنده و کارگردان تئاتر

قباي سرداريِ حکومت!

«نصرالله قادری» نویسنده، کارگردان، منتقد و مدرس تئاتر معتقد است سردار شهید حاج قاسم سلیمانی از نظر درام، شخصیتی پر رمز و راز، آرکتایپی و ژرف‌ساختار دارد که نه تئاتر و نه سینمای ما «تا امروز» نتوانسته این ویژگی‌ها را نمایش دهد. به اعتقاد قادری: «علت مظلومیت سردار سلیمانی در همین است که هنوز حتی در زمینه رمان و حتی در زمینه زندگینامه یک زندگینامه درست از او نداریم که بشود بر اساس آن، داستانی دراماتیک ارائه داد.» در آستانه دومین سالگرد شهادت سردار سلیمانی با این مدرس تئاتر گفتگویی در زمینه بازنمایی شخصیت شهید سلیمانی در هنر نمایش به مثابه یک اسطوره و قهرمان داشته‌ایم که مشروح آن را می‌توانید در ادامه بخوانید.

فکر می‌کنید تئاتر ما چقدر توانسته خودش را همگام با قهرمان‌های معاصر پیش ببرد؟ اساسا نمایشنامه‌های امروز ما توان نمایش دادن قهرمان‌های معاصر را که شاید نمونه شاخص آن سردار سلیمانی باشد، دارند؟

قهرمان، خصوصیتی در دنیای درام دارد که عمدتا کاراکتر محوری و کسی است که مخالف وضع موجود و در پی ایجاد وضع موعودست. عمده کسانی که مدنظر شما هستند، قهرمانان مدرن‌اند که در دنیا به خوبی توانسته‌اند آن‌ها را در درام ارائه دهند. اما به دلیل سبقه عقیدتی‌ای که ما داریم و نوع رویکرد و عقیده‌ای که قهرمانان داشتند و چون عقیده، امری طلبیدنی و طلب کردنی است، عمدتا چهره‌ای تک‌ساحتی از این قهرمانان ارائه شده است. بنابراین در پاسخ به اینکه آیا توانسته‌ایم درام‌هایی خلق کنیم که دارای وجوه چندگانه یا منشوری این قهرمانان که بر پایه دیدگاه و عقیده‌شان هست، باشد؟ باید بگویم خیر. هنوز کاری در خور در این زمینه نداریم.

به نظر می‌رسد سردار سلیمانی از آن چهره تک‌ساحتی و عقیدتی فاصله گرفته و اتفاقا همین مساله باعث ایجاد یک وفاق ملی و همبستگی بین اقشار فکری مختلف جامعه در علاقه‌مندی به ایشان شده است؛ اتفاقی که شاید با رویکرد عموم مردم به قهرمانان جنگ تحمیلی برابری کند در حالی که پس از آن، چنین چیزی را کمتر در سطح گسترده شاهد بودیم. با این پیش‌زمینه، فکر می‌کنید نمایشنامه‌نویسی ما توانسته این رویکرد عمومی را به منصفه ظهور بگذارد؟

اصلا همین نکته که معتقدید سردار سلیمانی مورد وفاق ملی است، یکی از ظلم‌هایی است که در حق این قهرمان دارد می‌شود، چرا که نمی‌توانید انکار کنید که روشنفکرانما، گروه‌های معاند، مخالفان و تقریبا تمامی رسانه‌هایی که در برابر این عقیده و این جهان‌بینی ایستاده‌اند، روبروی سردار سلیمانی هستند. از سویی دیگر، خودی‌ها هم قبل از شهادت حتی به او اتهام لیبرال بودن زده‌اند. پس چطور می‌توان حرف از وفاق ملی زد؟ البته من وفاق بین مردم را باور دارم. مردم ما به ذات، این قهرمان را دوست دارند و برایش حرمت قائل هستند. البته این یک علاقه عاطفی است و همه، علاقه ادراکی ندارند. این علاقه عاطفی به دلیل این است که سردار سلیمانی قهرمانی است که توانسته برابر خیلی از مسائل در این جامعه، از سیل گرفته تا هجوم دشمن ایستادگی و مقاومت کند، ولی از سویی دیگر، رقیب بیکار ننشسته است و نمونه‌اش تصاویر بسیار بدی است که از سردار ارائه می‌دهد و حتی تحمل درج یک خبر و عکس را از ایشان مثلاً در اینستاگرام ندارد و فوری برایتان پیام می‌آید که حذفش کنید. وقتی آن‌ها با این سیستم قوی رسانه‌ای تحمل یک قهرمان ملی که از خاکش دفاع می‌کند را ندارد (اگر در همین حد هم من بخواهم کار ایشان را پایین بیاورم) یعنی اینقدر دشمن از چنین کسی هراس دارد که دائما به او حمله می‌کند و طبیعتا هنر، یکی از آن شکل‌های است که به خوبی می‌تواند تصویر واقعی این هنرمند را برای مخاطب ارائه دهد.

فکر می‌کنید هنر توانسته این کار را انجام دهد؟

نه؛ اولاً به دلیل این که ما خیلی از زمان حیات و شهادت ایشان فاصله نداریم، دوم این که عمدتا پروپاگاندا به آن پرداخته می‌شود. یعنی هر چه شما از سردار سلیمانی دارید می‌بینید، فقط در مدافعین حرم است. در حالی که سردار سلیمانی یک زندگی خانوادگی دارد، یک زندگی عاطفی

دارد، یک زندگی اجتماعی دارد... مثلاً آیا هیچ وقت این تصویر را ما در هنر از او دیده‌ایم که در سخنرانی‌اش رسماً می‌گوید اگر خانم بدحجابی را در جامعه می‌بینید، این دختر من است و نباید با او برخورد تندی کنید. یعنی آن برخورد عاطفی را که با این قشر از جامعه دارد و جاذبه غنی‌اش را در هنر نمی‌بینیم؛ یا در برخوردی که با اشرار کرمان داشته و باعث شده آن‌ها داوطلبانه -نه از روی ترس و هراس- اسلحه‌هایشان را تحویل داده و با او همکاری کنند، نه، ما هرگز این تصاویر را نمی‌بینیم، فقط یک انگشتر از او می‌بینیم، یک دست را می‌بینیم و این که به سوریه رفته و همراه مدافعین حرم جنگیده و فرماندهی کرده است. تازه در همین موضوع مدافعین حرم هم، عقیده اصلی‌اش را نمی‌توانیم ارائه دهیم، یا لاقلاً تا الان نتوانستیم.

به نظر می‌رسد سینمای مستند توانسته واکنش سریع‌تری نسبت به نمایش این ابعاد مورد انتظار شما نشان دهد، در حالی که شاید خیلی وقت‌ها انتظار از تئاتر می‌رود تحلیل و پردازش عمقی و در عین حال سریع‌تری نسبت به مسائل جامعه داشته باشد...

من باور ندارم که چنین نگاه و پردازشی در سینما هم صورت گرفته باشد؛ چرا که از دیدگاه من به عنوان یک درام‌نویس، سردار سلیمانی کاراکتری است که اولاً پیچیده است و بنابراین چند لایه دارد، یعنی ژرف‌ساختار است و فقط ساخت نیست. دوم این که یک کاراکتر اسطوره‌ای است، یک کاراکتر پر رمز و راز است، یک کاراکتر آرکتایپی (کهن‌الگو) است، یعنی مجموعه این خصایص در او هست. اما کدام فیلمی تمام این خصائص او را توانسته ارائه دهد؟ هر نوع مستندی را که نام ببرید، کدام یک از این همه خصائص او را توانسته نمایش دهد؟ در میان آن چیزهایی که من تا به حال دیده‌ام به عنوان یک درام‌نویس می‌گویم، نه، هیچ کدام‌شان سردار سلیمانی نیست. به دلیل این که سردار سلیمانی قهرمانی پیچیده است، ساده نیست. وقتی می‌گویم پیچیده، یعنی دارای تحول است، دارای بازشناسی است، رنج‌شناسی دارد، دیدگاه دارد، تنهاست و همه این وجوه انسانی در او ملموس است، یعنی قابل لمس شدن است، قابل درک شدن است، می‌شود راحت او را فهمید. اگر بخواهیم خیلی ساده به ماجرا نگاه کنیم، همین که این چنین دشمن دارد به او هجوم می‌کند؛ اگر از دید دشمن، آن چنان که می‌گویند سردار سلیمانی یک تروریست است، چرا اینقدر باید از یک تروریست بترسند؟ چرا نمی‌گذارند حرفش را بزنند؟ در صحنه‌ای از فیلم «محمد رسول الله» مصطفی عقاد، وقتی به رسول الله حمله می‌کنند حضرت حمزه سیدالشهداء دیالوگ بسیار زیبایی می‌گوید. اینکه: «بگذرید حداقل حرفش را بزنند و بعد او را بزنید، او که هنوز حرفی نزده.» در واقع رسانه‌های امروز جهان حمله‌ای را به سردار سلیمانی می‌کنند، بی آنکه اجازه شنیده شدن حرف‌های او را بدهند. بگذارید مثالی از کاراکتر جهانی دیگری بزنم به نام چه‌گوارا. چه‌گوارا اساساً کوبایی یا بولیویایی نیست، بلکه آرژانتینی است. چطور چه‌گوارا می‌تواند از آرژانتین بیاید کوبا و در انقلاب کوبا سهیم باشد و بعد برود در دنیای بولیوی و در آن‌جا به شهادت برسد و تصویری که از او داریم، همچنان تصویر یک قهرمان باشد؟ هر چند در زمان خودش، او را هم امپریالیسم سعی می‌کرد به عنوان یک تروریست معرفی کند، ولی اگر شما در شبکه‌های اجتماعی راجع به چه‌گوارا حرفی بزنید، مثلاً اینستاگرام، هرگز پیام شما را حذف نمی‌کند؛ ولی چه هراس و وحشتی از سردار سلیمانی وجود دارد که پیام‌ها و عکس‌های مرتبط با او را پاک می‌کند؟ یعنی اگر سینما توانسته باشد آن تصویر حقیقی سردار سلیمانی را ارائه دهد، این رسانه‌ها آن چنان که در رابطه با قهرمانان دیگر دنیا کوتاه آمده‌اند، ناچار می‌شوند در این زمینه هم کوتاه بیایند، چون این یک درخواست عام است، نه درخواست یک قشر یا یک طایفه یا یک قبیله خاص. اما تئاتر یک پیچیدگی دیگری هم دارد؛ تئاتر اشکال گوناگونی دارد و به فرمایش عمل نمی‌کند برای همین باید از جان نویسنده بر بیاید. نویسنده و کارگردان و گروه مجری باید باور قلبی داشته باشند تا بتوانند تصویری حقیقی را هم ارائه دهند و به نظر من این اتفاق در آینده خواهد افتاد. اما تا امروز به نظر من هنوز شاهد چنین اتفاقی نه در سینما و نه در تئاتر نبوده‌ایم.

فکر نمی‌کنید انتظاری که از درام برای پرداختن به تمام وجوه شخصیتی سردار سلیمانی دارید، نگاهی ایده‌آلیستی باشد؟ درست است که ایشان در جایگاه یک قهرمان ملی شایسته اثری در خور یک قهرمان با نمایش تمام ویژگی‌های پیچیده‌اش است؛ اما این نگاه کمال‌گرا باعث هراس نویسنده از این نمی‌شود که «حالا که نمی‌توانم اثری کامل تولید کنم پس بهتر است، چیزی را کامل هم ننویسم»؟ یعنی همین کمال‌گرایی تبدیل به نقطه ضعف نمی‌شود؟

خب من می‌پرسم چطور در یونان قدیم در بدو پیدایش درام، یک کاراکتر اسطوره‌ای پر رمز و راز آرکتایپی پیچیده مثل «ادیپ» را می‌توانند ارائه دهند؟ در دوره رنسانس، چرا شکسپیر چه در قهرمان مثبتش مانند «هملت» یا در قهرمان‌های منفی‌اش «مکبث» و «ریچارد» می‌تواند این کار را بکند؟ این یک خصلت درام است، و امر خیلی پیچیده‌ای نیست. ما با یک اسطوره مدرن روبه‌رو هستیم. درام خصائصی دارد و کاراکتر هم خصلت‌ها و صفت‌هایی دارد؛ برای همین، اصلاً یک امر ایده‌آلیستی نیست. از نگاه ایده‌آلیستی که قاطعانه می‌گویم هرگز ما نمی‌توانیم بازنمایی صحیحی از چهره این شهید و این قهرمان داشته باشیم، چرا؟ به دلیل این که نمی‌توانیم به





چه آسیب‌هایی می‌تواند داشته باشد؟ به‌طور کلی چقدر خطر جشنواره‌زدگی و شعاری شدن نمایشنامه‌های مرتبط با ایشان وجود دارد؟

این جشنواره یک رویداد موضوعی و مشخص است که رقابت هم در آن وجود دارد و شرکت‌کنندگان حتی اگر با نیت خالص باشند، باز آن رقابت برایشان مهم است تا بتوانند انتخاب شوند و جایزه بگیرند؛ به محض این که مساله انتخاب شدن و دیده شدن مطرح شود و آن عقیده که اساس ماجراست کنار گذاشته شود، جشنواره دیگر نمی‌تواند هیچ کمکی بکند؛ یک لایه از یک کاراکتر یا شاید یک شخصیت را به شکل شعاری نشان دهد و با آن لایه، مثلاً موفقیتی را هم در زمینه کارگردانی، بازیگری یا... به دست بیاورد. اما زمانی یک جشنواره موفق است که در سه زمینه کار کرده باشد: ابتدا در زمینه درام کار کرده باشد و درام قدرتمندی بسازد. بعد در زمینه پژوهش کار کرده و پژوهش‌های قدرتمندی داشته باشد که نویسنده بتواند با پشتوانه آن پژوهش کار کند؛ من نویسنده‌ای را در دنیا نمی‌شناسم که پشتوانه فلسفی و تئوریک پس فکر و کار او نباشد، پشتوانه پژوهشی که بتوان به آن استناد کرد پس آن نباشد. مثلاً اگر الان از کسانی که درباره قهرمان‌ها می‌نویسند، بپرسیم شما در کدام مکتب‌های ادبی کار می‌کنید؟ چرا؟ و آیا آن مکتب می‌تواند این شخصیت را در خودش بازتاب دهد یا نه؟ پاسخ روشنی دارند. همانطور که اگر از من درباره سردار سلیمانی بپرسید، می‌گویم سردار سلیمانی کاملاً در مکتب پسااستعماری از نظر هنری دارد عمل می‌کند و برایش نظریه داریم، اصول دارد، مانیفست دارد و بر اساس آن می‌شود عمل کرد. حال ما می‌توانیم اساساً هنری خلق کنیم که تا به حال نبوده و نظریه پردازها راجع به آن، این کار را نکنند. اما آن چه که من تا به حال دیدم، بیشتر در همین سطح پروپاگاندا در چهار سطح تجویزی، تردیدی، ارشادی و تبلیغی خودش است و لایه‌های عمیقی ندارد که بشود راجع به آن نظریه پردازی کرد. وقتی ما پژوهش و درام قدرتمند نداشته باشیم، بدون تردید اجرای خوبی هم نخواهیم داشت. «پیتروک» جمله بی‌نظیری دارد که می‌گوید از یک متن قدرتمند، یک کارگردان ضعیف یک اجرای متوسط می‌تواند ارائه دهد، اما هیچ کارگردان قدرتمندی نمی‌تواند از یک متن ضعیف، یک اجرای متوسط ارائه دهد.

نکته پایانی اگر دارید بفرمایید.

من امیدوارم هر کسی که می‌نویسد، جدای از حُب و بغض‌ها و جدای از همه دیدگاه‌ها، فقط به همین نکته دقت کند که سردار سلیمانی قهرمانی است که برای این که کشورش، ذره‌ای از خاکش گرفته نشود و مردمش آزار نبینند جنگیده؛ کسی که عاشق مردمش است، عاشق دینش است و تمام اندیشه‌اش در این جمله خلاصه می‌شود که «ما ملت حسین هستیم». حسین (ع) در جامعه ایرانی، چه برای من مسلمان شیعه و چه برای برادران اهل سنت و چه برای برادران مسیحی ما، زرتشتی ما، یهودی ما و هر آن کسی که در این خاک زندگی می‌کند، اسطوره کائناتی شهادت است و این سردار یا با همان تاکید خودش که می‌گوید من سرباز این ملت هستم، این «سرباز»، یکی از یاران حسین (ع) و یکی از هفتاد و سومین یاران مکرر تاریخ اوست و امیدوارم اگر ما عاشق حسین (ع) و صراط آسمانی او هستیم، به صداقت به این موضوع بپردازیم. ♦

درونش نفوذ کنیم و آن را فقط خداوند می‌شناسد. اما این خواستی که داریم از ساحت درام مبنی بر اینکه بتوانیم یک کاراکتری را با این مشخصات ارائه دهیم، در دنیا چیز پیچیده‌ای نبوده، در امروز هم، چه در دنیای سینما و چه در دنیای تئاتر شما می‌بینید که به خوبی دارند این کار را انجام می‌دهند و در شکل‌های دیگر در خود ایران هم این اتفاق افتاده و توانسته‌اند چنین کاری را کنند. چرا می‌گویید ایده آلیستی؟ نه، من می‌گویم اتفاقاً یک تصویر کاملاً واقع‌گرا از سردار ارائه شود...

شاید تفاوتی که با درام بقیه جاهای دنیا مشهود باشد، وصل شدن شمایل قهرمان سردار به نگاه‌های عقیدتی حاکم باشد که اگر تصویری را که هر چند واقع‌گرا از ایشان در درام نشان دهی منطبق با الگوهای مورد نظر «بخشی از» حاکمیت نبوده و در نتیجه آن را بایکوت یارد کند. یعنی چنین ترسی هم بالاخره ممکن است اثر گذار باشد...

بله اما کدام قهرمان را می‌توانید به من نشان دهید که این خصائص را نداشته باشد؟ اساساً خصلت قهرمان این است که مخالف وضع موجود و در پی ایجاد وضع موعود است. قهرمان با این خصلت خودش صاحب دیدگاه است و قطعاً دیدگاه او یک عقیده است و طبیعتاً کسانی برابر این عقیده ایستادگی می‌کنند. اما وقتی عقیده به درستی ارائه شود، آن وقت ما می‌توانیم بگوییم آیا مثلاً حق با «آنتیگونه» سوفوکل هست یا نیست؟ ما به عنوان مخاطب می‌توانیم قضاوت کنیم. چطور می‌شود یک اسطوره همچون آنتیگونه را به عنوان یک زن بی‌بدیلی که در برابر جامعه مردسالار یونان و به ادعایی، دموکرات ایستاده و می‌گوید «مردگان در برابر خدا برابرند و بگذارد حرمت آسمان نگه داشته شود» می‌پذیریم و با آن هم‌دل می‌شویم اما نمی‌توانیم با سردار سلیمانی هم‌دل شویم؟ بله، علتش این است که سردار سلیمانی را یک سردار و یک رزمنده حکومتی می‌دانند. می‌خواهند بپذیریم که چنین باشد، می‌خواهند بپذیریم که ایشان یک سردار حکومتی باشد؛ با تمام خصایص و ضدیت‌هایی که دارند. آیا غیر از این است که حسین بن علی (ع) چنین بوده است؟ آیا غیر از این است که چه گوارا چنین است؟ من نمونه‌های بارزی را مثال می‌زنم که همه جوانان و همه آدم‌ها آن‌ها را می‌شناسند. مگر نه این که آقای چه گوارا دارد از عقیده مارکسیسم دفاع می‌کند و سفت هم سر عقیده‌اش ایستاده؟ چطور آن پذیرفتنی می‌شود؟ ما چطور «پاتریس لومومبا» یا قهرمانان دیگر را می‌پذیریم؟ اصلاً علت مظلومیت سردار سلیمانی در همین هست که هنوز حتی در زمینه رمان و حتی در زمینه زندگینامه یک زندگینامه درست از او نداریم که بشود بر اساس آن، داستانی دراماتیک ارائه داد. شما می‌توانید با یک دیدگاه یا عقیده‌ای مخالف باشید. مثلاً بنده می‌توانم با دیدگاه آقای چه گوارا که مارکسیست است، مخالف باشم، اما حق قضاوت عمل او را دارم. من می‌توانم بپذیرم یا می‌توانم رد کنم. اما وقتی که عقیده سردار سلیمانی را نمی‌دانیم، فقط به شعارهایی گوش می‌دهیم که ایشان سردار حکومت است، و چون سردار حکومت است، پس بد است و نمی‌توانیم او را بپذیریم. اگر اینطور باشد که باید از «زاپاتا» گرفته تا تمام قهرمانان جهانی را رد کنیم، چون وابسته به یک دیدگاه هستند و برای یک حکومت دارند مبارزه می‌کنند.

سومین سالی است که جشنواره‌ای تئاتری با محوریت سردار سلیمانی برگزار می‌شود. فکر می‌کنید برگزاری جشنواره‌ای به نام و با محوریت راه و اندیشه ایشان، چه منفعت‌ها و



♦ سید مصطفی احمدزاده

استاد دانشگاه

سوار بر کشتی سیاست‌ورزی با بادبانِ توحید و ولایت

پرورش افراد خیره که در خدمت منافع ملی باشند و از جایگاه خود سوءاستفاده نکنند، دغدغه‌ی همیشگی کشورها محسوب می‌شود. سوال این است که چگونه می‌شود چنین افرادی را شناسایی و پرورش داد؟ سیدمصطفی احمدزاده (استاد یار پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی) با اشاره به خصائل اخلاقی سردار قاسم سلیمانی، او را جزو کسانی دانست که بدون سوءاستفاده از جایگاه خود توانست به مردم و کشورش خدمت کند. او گفت: «مردم می‌دانستند که سردار سلیمانی در سال‌های گذشته جان خود را در دست گرفته و در نقاط مختلف جهان وارد میدان شده است. مردم این عقبه را می‌دیدند و ایشان را به عنوان یک انسان از خود گذشته می‌شناختند.» این استاد دانشگاه ابراز داشت: «لذا وقتی در یک منطقه‌ی سیل زده، شهید سلیمانی وارد می‌شود، خاکی بودن و تواضع ایشان و همچنین زبان بدن ایشان نشان می‌داد که با ریا وارد کار نشده است و هدفی صادقانه در دل دارد. مردم عمل ایشان را با ذهنیات و نیاتشان هم‌سنخ می‌دانستند؛ لذا ایشان را می‌پذیرفتند و انتقادی از ایشان صورت نمی‌گرفت.» متن کامل این گفتگورا بخوانید.

رهبر جمهوری اسلامی از سردار سلیمانی به عنوان مکتب یاد می‌کنند. می‌دانیم که هر مکتبی دارای مولفه‌های اخلاقی است، او به چه خصایل اخلاقی آراسته بود که حتی افرادی که هم‌کیش و هم‌دین سردار سلیمانی نبودند، اخلاقیات ایشان را مورد تأیید قرار می‌دادند؟

برای اینکه بخواهیم شخصیت یک فرد را مورد بررسی قرار دهیم، در وهله‌ی اول باید ببینیم که یک فرد در چه محیطی و توسط چه افرادی تربیت شده است. اگر نگاهی اجمالی به زندگی سردار سلیمانی داشته باشیم، خواهیم دید که گفتمان اخلاقی ایشان ناشی از تربیت در دوران دفاع مقدس است؛ چه به لحاظ فرماندهانی که داشتند و چه به لحاظ پیروی از امام خمینی و مقام معظم رهبری. ایشان در چنین شرایطی رشد و بالندگی پیدا کردند. اگر بخواهیم تمام خصایل اخلاقی ایشان را حول یک عنصر بررسی و جمع‌بندی کنیم، به نظر من آن عنصر واحد، توحید است.

در مکتب دفاع مقدس، جوانانی که شرکت می‌کردند، ذیل سایه مباحث توحیدی رشد داشتند. ایشان، گذشت، تحمل، صبر، بردباری و ... عموماً بر محور توحید می‌چرخید. ضمن‌الایثار و تحمل بود که تا پای جان برای حفظ مملکت پیش می‌رفتند. این فضیلت به جهت اعتقاد به توحید بود.

توحید به نوبه خود، گفتمان ولایت را در دل خود دارد. اگر توحید ظاهر و باطنی داشته باشد، بدون شک صفات مذکور با مفهوم ولایت هم‌سنخ است. این ولایت از پیامبر (ص) آغاز می‌شود و به ائمه علیهم‌السلام و ولایت فقیه خواهد رسید. بنابراین در این فضای فکری با توحید و ولایت مواجه هستیم. سردار سلیمانی این دو عنصر را در دفاع مقدس در درون خود به یادگار نگه داشت و آنها را رشد بخشید. در قرآن کریم در سوره توبه آیه ۱۲۰ آمده که در همراهی با پیامبر (ص) نباید تخلف کنید و نباید خودتان را بر پیامبر (ص) برتری بدهید. ضمن این آیه، شاهد بحث ولایت هستیم که هر نوع خستگی، تشنگی و مشکلات ناشی از مقابله با کفار، برای پیروی از ولایت دارای اجر و ثواب است و بر اساس وعده‌ی الهی به مثابه عمل صالح محسوب می‌شود؛ آنهم به خاطر اینکه در کاب رسول اکرم (ص) همراه شده‌اند. اکنون سوال این است که چرا سردار سلیمانی در امور ولایتی و توحیدی هر روز توانست رشد کند؟ این مسأله واضح است. علتش گوش به فرمان بودن بود. من فکر می‌کنم سردار سلیمانی این دو ویژگی (یعنی توحید و ولایت) را که سرچشمه تمام خصایل اخلاقی دیگر هستند، از دوران دفاع مقدس به یادگار نزد خود نگه داشت و آنها را به عنوان فضایل اخلاقی رشد بخشید. تاجایی که در جامعه‌ی امروز ما به عنوان الگویی اخلاقی - ولایتی از ایشان یاد می‌کنند.

اصولاً امور سیاسی و سیاست‌ورزی را امری نسبی می‌دانند، لذا یک سیاستمدار ممکن است بر اساس منافع، امروز یک ایده داشته باشد و فردا ایده‌ای دیگر. با توجه به این موضوع، نگاه سردار

سلیمانی را (که به اصول اخلاقی، به صورت مطلق اعتماد و ایمان داشت) به امر سیاست چگونه می‌دانید؟ او چنین تعارضی را چگونه در رفتار اجرایی خود حل و فصل می‌کرد؟

در این رابطه می‌توان بین برخی مفاهیم کاربردی تفاوت قائل شد تا پاسخ به این سوال واضح شود. اول بحث سیاست‌بازی (مقابل سیاست‌ورزی) است. در مبحث سیاست‌بازی فقط به دنبال مقامات دنیوی و مقام و ثروت و خوشنامی هستند. در مقابل مبحثی دیگر با عنوان سیاست‌ورزی را می‌توان عنوان کرد. سیاست‌ورزی مقدمه‌ای با اسم سیاست‌دانی را دربردارد. فرد در این مقال، چارچوب هویتی سیاست را دقیقاً دریافت می‌کند؛ آنچنان که دانش سیاست را دارا است و سیاست را آنگونه که باید ادراک می‌کند. فرد بر اساس این سیاست‌دانی سراغ سیاست‌ورزی می‌رود. در سیاست‌ورزی، اگر اهداف فرد، اهدافی متعالی باشد و وراي خود را در نظر بگیرد و به خدا و ملت و کشورش ببیندشاید و برای منافع شخصی در پی سوءاستفاده نباشد، می‌توان گفت که از سیاست‌بازی فاصله گرفته به سیاست‌ورزی واقعی نائل شده است. سردار سلیمانی از جمله افرادی بودند که چنین نگاهی به سیاست داشتند؛ چراکه در سیاست در پی رضایت الله، مردم و ولی امر خود بود و نه در پی منافع شخصی. برای رسیدن به این اهداف، فرد چشم بر روی خواسته‌های خود می‌پوشاند. کسی که در سیاست‌ورزی به دنبال اهداف الهی باشد، بدون شک از ابزار سیاست، برای تعالی دین و جامعه استفاده خواهد کرد. طبیعاً این نوع اولویت بخشی، خواه و ناخواه منجر به تعالی خود فرد هم خواهد شد. پس آنچه که سیاست‌ورزی سردار سلیمانی را از سیاست‌بازی سایرین جدا می‌کرد، پر رنگ بودن خواسته‌های توحیدی، ولایتی و همچنین دیگران را اولویت بخشیدن بود.

یعنی من محور نبود.

بله. این همان ترجیح آخرت بر دنیا است. این ترجیح برای یک فرد مومن می‌تواند در تمام امور از جمله سیاست اتفاق افتد.

بارها اتفاق افتاده که حین یک رخداد طبیعی (مثلاً سیل)، مسئولان و حتی نظامیان ما در منطقه مربوطه حضور یافته‌اند تا به مردم کمک‌رسانی کنند. بدون تعارف با این وصف دیده‌ایم که نحوه حضور آنها در فضای مجازی به شدت مورد انتقاد قرار گرفته است. از مسئولی که در دفتر کار خود صرفاً به امضای کاغذی پسند می‌کرد تا بسیاری دیگر. با این وصف بارها دیده‌ایم که سردار سلیمانی ضمن چنین رخدادهایی، در منطقه‌ی آسیب دیده حضور می‌یافت. چرا آن انتقاداتی که از حضور سایر مسئولان می‌شد، از حضور آقای سلیمانی صورت نمی‌گرفت؟

ببینید؛ در تحقیقات متعدد ثابت شده که انسان‌ها به لحاظ فکری، راستگویی و صداقت را از دروغ‌گویی و ناراستی تشخیص می‌دهند. وقتی یک عملی با فطرت انسان هم‌آوا و سازگار باشد، از آن جهت که انسان‌ها به لحاظ اینکه فطر تا با یکدیگر ارتباط دارند، فرد؛ راستی و صداقت عمل آدم دیگر را می‌فهمد و استشمام می‌کند. اما آنچه که با صداقت انطباق نداشته باشد و فرد نیز هر میزان تلاش کند که آن را صادق جلوه دهد، آدمیان خیلی راحت عدم صداقت او را متوجه می‌شوند. حال می‌خواهد این انسان ادراک‌کننده معمولی باشد و خواه به لحاظ اخلاقی، متعالی.

تفاوت سردار سلیمانی با دیگران در این مورد خاص این بود که مردم بر اساس شاخص فطری خود به راحتی می‌توانستند فرق عمل منافقانه و عمل مومنانه را به خوبی تشخیص دهند. مورد دیگر عقبه تاریخی کار بود. مردم می‌دانستند که سردار سلیمانی در سال‌های گذشته جان خود را در دست گرفته و در نقاط مختلف جهان وارد میدان شده است. مردم این عقبه را می‌دیدند و ایشان را به عنوان یک انسان از خود گذشته می‌شناختند. لذا وقتی در یک منطقه‌ی سیل زده، شهید سلیمانی وارد می‌شود، خاکی بودن و تواضع ایشان و همچنین زبان بدن ایشان نشان می‌داد که با ریا وارد کار نشده است و هدفی صادقانه در دل دارد. مردم عمل ایشان را با ذهنیات و نیاتشان هم‌سنخ می‌دانستند؛ لذا ایشان را می‌پذیرفتند و انتقادی از ایشان صورت نمی‌گرفت. با این وصف برخی از مسئولین وقتی وارد چنین موقعیتی‌هایی می‌شدند، عمل‌شان نشان می‌داد که به دنبال یکسری منافع باشند. چنین فردی از سوی مردم بلافاصله مورد نقد قرار می‌گرفت. لذا عامل صادقانه و تواضع سردار سلیمانی، ایشان را از دیگران متفاوت می‌کرد. مردم این مسأله را با ذهن و چشم و ضمیر خود ادراک می‌کردند و حکم می‌نمودند.

آیا می‌توان گفت او تا حدی به صداقت پایبند بود که حتی از تقیه هم دوری می‌کرد؟

بله؛ مطمئناً همین‌طور است.

از قضا او در ایران و خارج از ایران هم «رفتاری واحد» از خود نشان می‌داد. چه تفاوتی بین رفتار او با برخی نمایندگان و دیپلمات‌هایی ایرانی وجود دارد؟

شغل های آزاد و بازار آزاد می روند، برخی شاید چندان به دنبال لایه های بالای انسانی نباشند. امکان دارد در پی زیستنی ساده در لایه های معمولی زندگی باشند؛ مثل همان معیشت معمولی نه فضایی مبتنی بر دانش و علم. با این وصف افرادی که سمت کسب علم می روند، به نوبه خود دو گروه می شوند؛ یک گروه به این خاطر در فضای علم و دانش فعالیت می کنند که ایضا می خواهند به لایه های پایین برسند. ولیکن تقاوتی که با دسته اول دارند این است که دسته اول به لایه های پایین معمولی بسنده خواهند کرد. در حالی که دسته دوم به سمت لایه های پایین حرکت می کنند؛ اما علم و دانشی دارند تا با آن علم و دانش معیشت پر زرق و برق برای خود تشکیل دهند. به قول معروف آنها مصداق «چو دزدی با چراغ آید گزیده تر برد کالا» هستند. دسته دوم هر چند افرادی هستند که از مسیر و علم دانش می آیند، اما با این وصف قصدشان بیشتر، خالی کردن جیب افراد است تا خدمت. در مقابل این افراد، گروه دیگری هستند که هم برای تعالی خود و هم برای حفظ انقلاب و ارزش ها والای اسلامی حرکت می کنند. این گروه اگر توسط افرادی که گزینش را در دست دارند، انتخاب شوند، نتایج مثبتش را همه جامعه به چشم خواهند دید. به هر حال این فرد می خواهد از طریق نخیکی خود، به جایگاهی برسد که اگر در ایران شرایط لازم را نبیند، طبیعتا به گزینه های بعدی می اندیشد. ضمن چنین فضایی است که فرار مغزها رخ می دهد. در این مورد برخی برای رسیدن به مطامع پایین و برخی دیگر به اهداف والا می اندیشند. اما در نهایت ضمن فراهم نبود شرایط زیست در کشور، از ایران خارج می شوند. اگر کسانی که گزینش نخبگان را در دست دارند، چنین مسائلی را بیشتر مد نظر خود قرار دهند، فرار مغزها در ایران کاهش می یابد. از طرف دیگر ما در مقابل فرار مغز به خارج از کشور، نوع دیگری از فرار مغزها را شاهد هستیم. در این قسم افراد نخبه از کشور خارج نمی شوند؛ بلکه به جای فرار از کشور، به خانه نشینی پناه می آورند. آنها دانش و توانمندی بالایی دارند و می توانند مشکلاتی را حل کنند. ولی به هر جهت از جامعه پس زده شده اند. لذا در خانه و یا ضمن انتخاب یک شغل بسیار معمولی، مشغول کار خواهند شد. در این شرایط جامعه نمی تواند از توان این افراد استفاده کند. این هم نوعی فرار مغز محسوب می شود.

شکی نیست که امروز بر کردن جایگاه مدیریتی و الگوی اخلاقی سردار سلیمانی کار ساده ای نیست. چه کنیم که بتوانیم مدیران اینچنینی داشته باشیم و مسیر او که به دور از ریا و دروغویی بود، ادامه دار شود؟

این مساله نیاز به کار میان مدت، کوتاه مدت و بلند مدت دارد. در حیطه ی بلند مدت باید نهاد آموزش و پرورش کشور را تقویت کنیم. نهاد آموزش و پرورش کشور کاملا بیمار است. از چنین نهادهای نباید انتظار پرورش سلیمانی ها را داشته باشیم. خروجی این نهاد بدون شک «سلیمانی» نخواهد بود. نهاد آموزش و پرورش کشور کاملا معیوب است هم به لحاظ محتوای درستی، هم ساختار و همچنین به لحاظ بحث های آموزشی و کیفیتی که در نهایت به کنکور ختم می شود. ما در نهاد آموزشی کشور، به پرورش مورد نیاز نخواهیم رسید. از چنین سیستمی، سردار سلیمانی ها بیرون نمی آیند. در نهاد آموزشی هم مهمترین مساله معلم است.

در مورد برنامه ی میان مدت، باید بحث آموزش دین را به شکل عملی دنبال کنیم. باید این نوع آموزش در وجود افراد و دانش آموزان نهادینه شود. موضوعی که اکنون در بحث دین داریم به مساجد، رسانه ها، حوزه ها و ... بازمی گردد. شیوه ی موجود بعضا موجب دلزدگی جوانان از دین شده است. برای دوری از این دلزدگی، در باب تربیت دینی، باید سراغ لایه های عمیق تربیتی دینی برویم. قسمت هایی از این لایه های عمیق، با عمل و همچنین گفتار همراه است. بحث عمل در باب دین کاملا مشخص است. وظیفه عملگرایی در دین، از مسئولین تا روحانیت، خانواده و ... را شامل می شود. وقتی این نوجوان ببیند که فرد متدین، رفتارش با گفتارش همخوانی دارد، جذب دین می شود و برعکس آن منجر می شود که جوان از دین گریزان باشد. وقتی چنین حادثه ای رخ بدهد، نباید انتظار پرورش امثال سلیمانی را داشته باشیم.

در این میان وقتی زندگی سردار سلیمانی را بررسی می کنیم، خواهیم دید که ایشان یک شبه به این درجات نرسیده اند. روزانه، آن به آن و ضمن برنامه ریزی اخلاقی، به آن مقامات رسید. در این رابطه توسعه ی مهارتی فردی، تربیت گام به گام و تدریجی و برنامه سازی برای جوانان، داشتن الگوهای تربیتی، مربیان درجه یک، اساتید اخلاق و ... باید همگی در کنار هم قرار بگیرند تا ضمن زمینه های مناسب، فرد بتواند رشد کند. زمانی دفاع مقدس زمینه ی لازم برای ارتقای افراد بود؛ اما امروزه باید مسجد، رسانه و فضای فرهنگی و تبلیغی کشور، به عنوان زمینه ی مساعد محسوب شوند و به فعالیت بپردازند. عموم این موارد در کنار هم می توانند زمینه لازم را برای جوانان کشور ایجاد کنند. از آن طرف، باید محتوایی را که به خودسازی فرد بینجامد در دستور کار قرار داد. اگر عموم موارد گفته شده، به درستی کنار هم قرار بگیرند، خواهند توانست جوانان را هدایت کنند و انشاءالله در سال های بعدی شاهد سلیمانی های دیگری خواهیم بود. ♦



اگر پیوندی بین نکته ی موجود در سوال دوم و سوم ایجاد کنیم، پاسخ سوال چهارم مقداری واضح تر می شود. یک دیپلمات در مواقع خاص و بنابه مصلحت، باید یکسری کارها را انجام ندهد و یکسری کارهای دیگر را انجام دهد. البته شاید در حالت طبیعی برخی کارهای مصلحتی در فضای داخلی و ملی برای فرد اتفاق نیفتد و لذا آن را انجام ندهد. به عبارت دیگر، زمان و مکان در تصمیم گیری حالات رفتاری ما موثر است. به عنوان مثال امکان دارد کاری را در زمانی انجام دهیم و در زمان و مکانی دیگر رهاش کنیم. این مساله، بخش کوچکی از زندگی ما را تشکیل می دهد. در مقابل بخش اعظم کارهای ما طوری دیگر هستند و از نسبت مذکور فاصله دارند.

لایه های درونی اخلاقی و معنوی یک دیپلمات اگر در وجودش نهادینه شده باشد، رفتاری واحد در ایران و خارج از ایران خواهد داشت. لذا در این شرایط رفتاری که در داخل ایران از این فرد دیپلمات سر می زند، با بیرون از ایران متفاوت نخواهد بود. رفتار در بیرون از ایران و داخل از ایران، هر دو به بحث های معنوی و ذهنیات فرد مربوطه بازمی گردد. چنین فردی با این ویژگی، رفتار منافقانه ای از خود نشان نمی دهد. اما اگر دیپلمات این خصایل را نداشته باشد، ممکن است در یک فضای مشخص، یک رفتار و در مکانی دیگر، رفتاری متفاوت و خارج از چارچوب داشته باشد. حتی ممکن است این رفتارهای متعارض را هم توجیه کند. خط برشی که باعث می شود بین رفتار سردار سلیمانی (در خارج از مرزهای ایران و داخل مرزها) تقاوتی نداشته باشد و از قضا دیپلمات این خصلت را نداشته باشند، به ارتباط میان ارزش ها با لایه های درونی خودش بازمی گردد. این همان خودسازی است که ابعاد توحیدی و ولایی را دربرمی گیرد. اگر یک دیپلمات این مواضع را در درون خود نهادینه کرده باشد، خروجی اخلاقی او متفاوت نخواهد بود.

سردار سلیمانی زن خوب نبود؛ آقا زاده نبود؛ حضرت زاده نبود. در یک خانواده ساده مثل بسیاری از ایرانی های دیگر متولد شد و ضمن تربیتی مذهبی و بدون هیچ امتیاز و سهمیه ی ویژه ای، به مملکت خود خدمت کرد. این شرایط ایشان نشان می دهد که برای خدمت به مردم نیاز نیست که شجره نامه ای دال بر زن خوب بودن داشته باشیم. در مقابل می بینیم که در گزینش های اداری - حکومتی، بعضا جوانانی را رد صلاحیت می کنند که زن خوب نیستند. ولو اینکه ممکن است با فراهم شدن شرایطی، ضمن به کارگیری این افراد، حضور سلیمانی های دیگر را شاهد باشیم. در این دست موارد چه توصیه ای به مسئولان می توان داشت تا برای خدمت گذاری جوانان به مملکت، معیارهای تنگ نظرانه را به کار نگیرند؟

ببینید؛ افرادی که به سمت علم و دانش می روند، غالبا افرادی هستند که دغدغه هایی خاص دارند و می خواهند در لایه های بالاتر انسانی، قرار بگیرند. از طرفی افرادی که به سمت

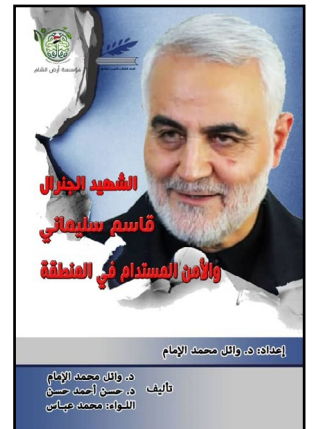


♦ وائل محمد الامام
استاد دانشگاه دمشق

معجزه‌ی ایرانی - سوری - لبنانی

کتاب «الجنرال الشهيد قاسم سلیمانی و الامن المستدام فی المنطقة: شهید قاسم سلیمانی و امنیت پایدار در منطقه» تألیف «وائل محمد الامام» استاد دانشگاه دمشق و با همکاری دکتر «حسن احمد حسن» استاد دانشگاه و سرلشکر «محمد عباس» به رشته تحریر در آمده و توسط انتشارات «أرض الشام» به مناسبت دومین سالگرد شهید سلیمانی منتشر شده است.

وائل الامام درباره اهداف کتاب و نقش نهادهای فرهنگی در تثبیت و تبیین اندیشه و عملکرد شهید سلیمانی صحبت می‌کند:



درباره کتاب بگویید؟ هدف از نگارش این کتاب با محوریت امنیت در منطقه چه بود؟

پیروی از علم اولویت اول شهید سلیمانی بود تا جوامع ما در مقابل خطرات نرمی که وارد می‌شود و آن‌ها را از هم می‌گسلد، تقویت شوند. مبارزه با افراط‌گرایی به سلاح دانش و گرایش به رفتار معتدل همان رویکرد صحیح مبارزه با افراط‌گرایی و عقب‌گرد از آن در بینش شهید سلیمانی بوده است. به همین دلیل قطعاً تبیین حقایق با سلاح علم و اقناع مخاطب با استناد مکتوب به راهبردهای اتخاذ شده در این زمینه به ویژه از سوی شخصیت‌های بزرگ و اثرگذاری چون شهید سلیمانی بهترین گام در مسیر این مبارزه است. کتاب «شهید سلیمانی و امنیت پایدار در منطقه» به طور خاص بر موضوع امنیت و تبیین استراتژی‌های نظامی شهید متمرکز است و در آن بر نقش ابعاد شخصیتی او به غیر از جنبه‌های نظامی در مسیر تحقق این پیروزی‌ها تأکید شده است.

در فصل نخست کتاب، به وضعیت فکری و ذاتی شهید سلیمانی و نحوه انعکاس آن از طریق تلاش برای برقراری امنیت پایدار در منطقه پرداخته شده. دیدگاه شهید سلیمانی برای دستیابی به امنیت دائمی در منطقه این بود که نفوذ گروه‌های تروریستی به جامعه سوری را ناشی از ضعف مصونیت این جامعه در برابر افراط‌گرایی می‌دانست، به همین دلیل بر افزایش آگاهی اجتماعی تمرکز کرد و این به وضوح از طریق تعامل شهید با هم‌زمان سوری که با او کار می‌کردند، هویدا بود.

در فصل بعد «حسن احمد حسن» به استراتژی نظامی شهید سلیمانی برای حفظ امنیت پایدار پرداخته است. همان محافظتی که در قرآن با عنوان مبارزه برای خاموش کردن فتنه تأکید شده است. ببینید استفاده از عبارت جنگ تحمیلی بسیار درست و به جاست. ما هیچ‌گاه خواهان جنگ و تعدی و تجاوز نبوده‌ایم و در آموزه‌های دین اسلام از این کار به شدت برحذر داشته شده‌ایم اما هنگامیکه جنگ به ما تحمیل می‌شود، آیه‌ی جهاد به خوبی بیانگر آن است که چه باید بکنیم. در این فصل تلاش می‌شود برای مخاطب تبیین شود نقش شهید سلیمانی، حفظ امنیت در منطقه و دفاع از مظلوم در برابر ظالم بوده است.

در فصل سوم کتاب سرلشکر «محمد عباس» بین موضوع امنیت پایدار و ابزارهای برقراری امنیت پایدار به ویژه نقش شهید سلیمانی در خاورمیانه پرداخته است. قاسم سلیمانی تنها یک تجربه نداشت، او در جنگ تحمیلی علیه ایران، در افغانستان، در سوریه و عراق و در کنار حزب‌الله و مردم فلسطین تجربه‌های فراوانی کسب کرده بود. بنابراین باید نقش و کارآمدی این تجربه در برقراری امنیت پایدار منطقه تبیین شود.

چگونه حاج قاسم به یکی از اثرگذارترین شخصیت‌های تاریخ معاصر بدل شد و این محبوبیت

برون مرزی از کجا آمد؟

این پرسش بسیار عمیقی است که در لایه‌های خود پاسخ‌های متعددی به همراه دارد اینکه چگونه شهید سلیمانی چنین محبوبیتی را به دست آورد؟ فلاسفه مثال خوبی دارند که می‌گویند: «آب زمانی مفید است که جام آن لبریز شود.» در حقیقت شهید ژنرال «قاسم سلیمانی» یک شخصیت عرفانی به معنی واقعی کلمه بود. او به چنین شهرتی اهمیت نمی‌داد و هرگز به دنبال آن نبود بلکه همیشه با خدای خویش راز و نیاز می‌کرد که چه زمانی موعد دیدار فرامی‌رسد؟ هم و غم شهید سلیمانی در همه لحظات عمر خود ملاقات با خدا بود. او در واقع در وهله‌ی نخست یک معلم برای نفس خویش بود. شهید سلیمانی یک متفکر ساده نبود بلکه اندیشه‌ای به عمق دریا داشت. او یک مرد معمولی مانند سایر چهره‌های نظامی جهان نبود. همین تمایز و تفاوت بود که او را به این سطح از محبوبیت نه تنها در ایران بلکه در منطقه و سراسر جهان رساند. نتیجه هم چنان شد که آمریکا و اسرائیل در پی ترورش برآمدند چراکه محبوبیت یعنی پذیرش آرا و افکار، و این خطری بود که اتاق‌های فکر تل‌آویو و واشنگتن به شدت از آن در هراس بودند. اندیشه قاسم سلیمانی به طور عینی در کردار و رفتارش با اطرافیان چه در میدان نبرد و چه خارج از آن بازتاب داشت. به همین دلیل می‌بینیم که او به مرحله‌ای از عرفان رسیده بود که او را به شدت به مردم نزدیک کرده بود. شهید سلیمانی در میدان مبارزه و نبرد بسیار شجاع بود اما همین فرمانده موفق با سربازانش بر سر یک سفره می‌نشست، بسیار متواضع و فروتن بود و فروتنی او ناشی از دانش و معرفتش نسبت به خداوند و رسول گرامی و اهل بیتش (ع) بود. با همین بینش و معرفت بود که به مرحله‌ای از عرفان رسید که بدون شک بسیاری حتی از بین اطرافیان به این مقام نرسیدند.

در مقطع طولانی از تاریخ، سهم بخش‌های زیادی از کشورهای واقع در خاورمیانه جنگ، عقب‌نگاه داشته شدن، غارت ثروت‌ها، حاکمیت حکومت‌های ترسو و دست‌نشانده، فقر و بیکاری بوده است. نظر شما درباره مبارزات مردمی در این منطقه چیست؟

پرسش بسیار مهمی را مطرح کردید. در واقع وقتی صحبت از خاورمیانه به میان می‌آید باید کشورها را درجه‌بندی کنید. همه دولت‌ها ترسو نبودند و همه آنها خواهان عقب‌ماندگی و فقر و بیکاری در کشورهایشان نبودند. برای مثال سوریه به رهبری مرحوم «حافظ اسد» همواره به دنبال ریشه‌کن کردن عقب‌ماندگی بود به همین دلیل تحصیل علم را رایگان کرد و حتی همه تلاش خود را بر رایگان کردن بهداشت و درمان برای شهروندان سوری و ریشه‌کن کردن فقر و بیکاری متمرکز کرد. بنابراین سوریه همیشه در بین کشورهای منطقه کاملاً متفاوت بود و به رهبری حافظ اسد از خط مشی امام خمینی (ره) حتی از پیش از پیروزی انقلاب اسلامی پیروی می‌کرد و در کنار نهضت امام ایستادگی کرد. از این رو شما نمی‌توانید سوریه را در شمار کشورهای عربی شبه جزیره عربستان قرار دهید زیرا سوریه همواره و در همه زمینه‌ها چون فکر و اندیشه و علم و پیشرفت علمی متفاوت عمل کرده است. اما متأسفانه سوریه هم مانند ایران همیشه تحریم بوده است. آن‌ها هرگز برای ایران و سوریه و محور مقاومت تحول و پیشرفت نمی‌خواستند. با این حال سخن شما از بعد دیگر درست است، بله، برخی رژیم‌های عربی نادان هستند و برای ملت‌هایشان نیز چهل و عقب‌ماندگی می‌خواهند، تفرقه و فتنه‌انگیزی می‌کنند و از افراط‌گرایی حمایت می‌کنند. این ویژگی‌ها در کشورهای عربی حوزه خلیج فارس و کشورهای پتrodollar به وضوح مشهود است. آن‌ها همیشه وانمود می‌کنند که از نظر عمران و تکنولوژی پیشرفته هستند اما واقعیت این است که آن‌ها هرگز و هیچ‌گاه به تکنولوژی شهرت نداشته‌اند.

به اعتقاد شما آیا هنوز قربات‌های ریشه‌ای در آسیا و خاورمیانه در حوزه منافع مشترک میان ملت‌ها پررنگ است و آیا هنوز آن‌ها به نقشه‌های راه و برنامه‌های جامع مشترک برای دفاع از منافع مشترک خود اعتقاد دارند؟

اگر مقصود شما از منافع، منافع اقتصادی و دفاع مشترک باشد، باید به شما بگویم که بزرگترین بازارهای جهان در شرق و مرکز آسیا موجود هستند. برای مثال به چین با حدود یک و نیم میلیارد جمعیت نگاه کنید. در واقع بیش از نیمی از جمعیت دنیا در قاره آسیا زندگی می‌کنند. بنابراین درمی‌یابیم که منافع مشترک بین کشورهای شرق آسیا و خاورمیانه وجود دارد (البته اصطلاح خاورمیانه یک اصطلاح غربی است نه آسیایی زیرا کشورهایی چون سوریه و لبنان و فلسطین در غرب آسیا واقع شده‌اند نه مرکز آن). بله این روابط به ویژه در محور مقاومت بسیار قوی است. محور مقاومت امروز در حال تقویت دفاع مشترک است و این دفاع مشترک باید به حوزه اقتصاد و تقویت و تکامل اقتصادی نیز منتقل شود تا به یکی از قدرت‌های اقتصادی اثرگذار نه تنها در منطقه که در سطح جهان بدل شود. محور مقاومت امروز با تحریم‌های اقتصادی بزرگی مواجه است و در واقع در یک تقابل اقتصادی با غرب قرار دارد و گواه آن نیز حوادث اخیر ژنو و اظهارات مقام‌های فرانسوی در این باره است. آن‌ها با گزینۀ روابط

حقیقت، دیگران، و او را یک اسطوره خواهند پنداشت اما تلاش ما باید بر بیان حقیقت آنچه که قاسم سلیمانی عملاً انجام داد، متمرکز باشد.

جایگاه نهادهای فرهنگی بین المللی در معرفی و شناساندن قهرمانانی از این دست چیست و آیا دنیای شرق در این حوزه کارنامه موفق داشته است؟

در پاسخ به این پرسش باید بگویم که ما در شناخت قهرمانان مان و چهره های اثر گذار در کشور هایمان کوتاهی کرده ایم. کتاب های درباره شخصیت های بزرگ چه در ایران و یا سوریه و یا هر نقطه و درباره امام خمینی و حافظ اسد و سایر رهبران بزرگی که برای ما الگو و آرمانی هستند، کافی نیست. چرا که در جبهه مقابل همواره تلاش می شود اکاذیب و دروغ هایی درباره شخصیت هایی که برای ما الگو هستند، نوشته شود و مثال در این باره بسیار فراوان است که نمی توان به چند مورد خاص محدود شد. شما تاریخ اسلام را نگاه کنید. شخصیت هایی در لایه های تاریخ اسلام تبلیغ شده و به عنوان الگو معرفی شده اند که در واقع مشرک حقیقی بودند و نمی خواستند اسلام براساس حقیقت و دیدگاه صحیح ترویج شود و اکنون نیز در سراسر دنیا این کتاب ها دست به دست می چرخد. بنا بر این وظیفه ما این است که نسبت به قهرمانان خود وفادار باشیم و همه حقایق را به صورت مکتوب ثبت کنیم و در نگارش تاریخ صادقانه عمل کنیم. ما امروز پیروز هستیم اما این پیروزی باید با قلم های ما ثبت شود نه با قلم های دشمن. باید بدانیم همه کسانی که امروز به تخریب تصویر رهبرانی چون امام خمینی، امام خامنه ای، سردار سلیمانی، بشار اسد و سایر چهره های بزرگ در رسانه های عربی و رسانه های جهان دست می زنند، از روی حسد چنین کاری می کنند. آن ها نمی توانند این شخصیت را تغییر دهند و آن ها را مشابه خود کنند پس چه می کنند؟ از روی حسادت دست به تخریب آن ها می زنند. بنابراین وظیفه ما این است که تصویر حقیقی این بزرگان را تبیین و از طریق کتاب ها و موسسه های نشر و فیلم های مستند و رسانه های مدرن یعنی مدیا از این بزرگان دفاع کنیم.

ملیت چه اندازه برای نویسنده و شاعر در انتخاب قهرمان و کاراکتر اصلی کتاب خود اهمیت دارد و آیا هنوز تاکید بر کشور، مرز و نژاد در این حوزه تعیین کننده است؟

این یکی از مهم ترین پرسش هایی است که همیشه ذهن من را به خود مشغول کرده است. مفهوم ملیت و گرایش های ملی و قومی چیست و تا کجا می تواند به عنوان فاکتوری اثر گذار در نظر گرفته شود. نخست اینکه اگر به کلام رسول گرامی اسلام (ص) نگاه کنیم که می فرماید: «الناس سواسیة کاسنان المشط الواحد لا فضل لعربی علی أجمی إلا بالتقوی: مردم مانند دندان های یک شانه هستند و عرب بر عجم برتری ندارد مگر به تقوی.» با این کلام همه تفاوت های فرقه ای و نژادی فرو می ریزد و ملاک تقوی اصل و اساس قرار می گیرد. تقوی هم با اجرای اوامر الهی و اجتناب از نواهی او تعریف می شود که البته این اصل هم تابع شناخت خود و خداوند و کسب معرفت نسبت به اولیایش است چرا که علم حقیقی فقط از طریق شناخت آموزه های دین از طریق پیامبر (ص) و اهل بیتش محقق می شود. در ادامه برای تکمیل این پرسش باید بگویم که اگر افراد اعتقاد عمیق به این موضوع داشته باشند که شناخت جهانی ملاک توصیف و معرفی افراد است در این صورت ملیت، تحصیل حاصل و محقق است. اگر یک گذرنامه به یک شهروند سوری اجازه ورود به خاک ایران و به یک شهروند ایرانی اجازه ورود به خاک سوریه را می دهد، آن صرفاً یک برگه شناسایی است و ارزش آن فراتر از کارت هویت شخصی نیست اما آنچه که یک ایرانی و سوری را به یکدیگر نزدیک می کند و آن ها را در کنار یکدیگر نگاه می دارد، مشترکاتی چون فکر و اندیشه به ویژه در حوزه مقاومت است. من در اینجا به یاد این تعریف «محبی الدین عربی» از فکر افتادم که می گوید: «فکر ویژگی قدرت تصویری اشیا است.» بنابراین اگر اندیشه و فکر شهروند سوری و ایرانی و لبنانی با هر گرایش سیاسی یا یکدیگر جمع شود، قطعاً معجزه های بسیاری رخ خواهد داد.

شما در کتاب خود چه تصویری از شهید سلیمانی ارائه داده اید؟

اگر ما به قاسم سلیمانی به چشم محبت و شناخت حقیقی نسبت به او و اقداماتش نگاه کنیم، در این صورت تصویری درخشان را مشاهده می کنیم اما اگر با دیده بد نگاه کنیم، او را دشمنی آشکار می بینیم. مطمئن باشید هرگز امکان ندارد مردمی که شخصیتی را منجی خود از تروریسم می دانند، او را نشانند. اگر قاسم سلیمانی نبود، این رهایی محقق نمی شد. پس شناخت مقدمه عشق و محبت به اوست. به صراحت بگویم، هدف کتاب ها و منشورات و تبیین حقیقت قاسم سلیمانی معرفی و شناساندن این فرمانده و شخصیت بزرگ است. بنابراین اظهار عشق به شهید سلیمانی به میزان نوشتن ما از او بستگی دارد. و من هم امیدوارم این کتاب در ادای حق شهید سلیمانی که به گردن مردم سوریه دارد، مفید باشد و او در یاد و خاطره مردم سوریه جاویدان باقی بماند. ♦

بازی می کنند و در واقع نمی خواهند توافقی حاصل شود که بر اساس آن همه دارایی های مسدود شده ایران در آمریکا و کشورهای اروپایی آزاد شود و تحریم ها برداشته شود. پس محور مقاومت باید به سمت شرق تغییر نگرش دهد زیرا غرب هیچ تحول و پیشرفتی برای ما نمی خواهد و برعکس تمام تلاش خود را برای عقب نگه داشتن کشور هایمان به کار می بندد. بنابراین کشورهای خاورمیانه و محور مقاومت باید قدرت اقتصادی خود را با تکیه بر منابع طبیعی خود تقویت کنند تا بتوانند اهداف خود را به طور کامل محقق کنند.

شخصیت های جنگی و نظامی چه اندازه در طول تاریخ موفق شده اند که خودشان را برجسته کرده و به شمار قهرمانان یا اسطوره های بین المللی وارد شوند؟ آیا شخصیت شهید سلیمانی ویژگی های لازم برای قهرمان و اسطوره شدن را دارد؟

بدون تردید شخصیت های نظامی که در طول تاریخ اثر گذار باشند، وجود دارند و در میان آن ها، برخی دارای تاثیر محدود و برخی دارای نقش بزرگی بوده اند. برای مثال «اسکندر مقدونی» نقش بزرگی در تاریخ ایفا کرده است و با اقدامات نظامی شرق و غرب را به تملک خود در آورده است چنانچه در قرآن کریم نیز بیان شده است. اما قضیه شهید سلیمانی کاملاً متفاوت است. او یک شخصیت نظامی صرف نبود. بله مهارت و تجربه نظامی و فرماندهی عملیات در دوره ی جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و تجربه فعالیت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی تنها بخشی از شخصیت قاسم سلیمانی بود. با این حال نباید شخصیت او را فقط به ابعاد نظامی و دستاوردهای میدانی محدود کرد. من به شهید سلیمانی به عنوان یک چهره نظامی مطلق نگاه نمی کنم، من او را یک معلم و یک استاد در فکر و اندیشه و تواضع و نحوه برخورد با دشمن و ورود به میدان جنگ می بینم. شهید سلیمانی خود را جزء کوچکی از این نظام لایتنانی می دانست و اگر به عمق کلمات عرفانی او به دقت بنگریم، می بینیم که در معرفت هستی و خداوند و رسول او و اهل بیتش ذوب بود. او در واقع برای خود در برابر وجود خداوند وجودی قائل نبود. او با همین اخلاق متمایز و برجسته دل ها و عقل ها را به ویژه در سوریه جذب خود کرد. شما کسی را نمی بینید که نسبت به حاج قاسم سلیمانی کوچکترین تردیدی داشته باشد مگر کسانی که کینه ی او را به دل دارند یا توطئه تروریستی آن ها به دست فرمانده نابود شده باشد. همه افرادی که نگاه انسانی دارند، شهید سلیمانی را به چشم یک مرد می بینند و چه کم هستند مردان به مفهوم واقعی کلمه. چنین تاثیری قابل انکار نیست چنانچه «نیکولاس مادورو» رئیس جمهوری ونزوئلا اخیراً در مصاحبه با شبکه المیادین به صراحت اعلام کرد که تحت تاثیر شهید سلیمانی بوده است. این است حقیقت شهید.

اصولاً زندگی امروز بشر آیا هنوز نیاز به قهرمان را یک ضرورت می داند؟ امروز عصر نسبی گرایی در تمامی نظریات و واحه های فکری است و قهرمان مطلق جایگاه خود را از دست داده است در این میان آیا جایگاه شخصیتی چون شهید سلیمانی هنوز واجد ابعاد لازم برای قهرمان بودن دست کم در حماسه ی دفاع در خارج از مرزهای سرزمینی هست؟

تردیدی نیست که قهرمانی و قهرمانان سمبل ها و نمادهایی حقیقی هستند و آن ها الگوهایی هستند که ما از آن ها پیروی می کنیم و در واقع با آن ها همذات پنداری می کنیم. این نمادها و الگوها در دوران کودکی بر ما تاثیر بسیاری گذاشته اند اما پرسشی که اینجا پیش می آید اینکه آیا امروز هم باید به آن ها به چشم یک قهرمان صرف بنگریم و به همین حد بسنده کنیم یا راه آن ها را ادامه داده و مسیرشان را کامل کنیم؟

شهید سلیمانی در راه برقراری امنیت در کشورهای منطقه و جهان شهید شد. هنگامی که او با تروریست ها در نقطه نقطه ی سوریه مبارزه می کرد، این نبرد برای کشتن نبود بلکه اجرای فرمان الهی در آیه ۱۹۳ سوره بقره بود که می فرماید: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةٌ وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ فَإِنْ آنْتَهُوْا فَلَا عُدْوَانَ إِلَّا عَلَى الظَّالِمِينَ: و با کفار جهاد کنید تا فتنه و فساد از روی زمین برطرف شود و دین خدا حاکم باشد و بس، و اگر (از فتنه) دست کشیدند (با آن ها عدالت کنید که) تجاوز جز بر ستمکاران روا نیست.» این حقیقت قاسم سلیمانی است. او تعبیر حقیقی قرآن در اعمال و کردارش بود، به مفهوم واقعی کلمه عاقل بود اما در ادامه، وظیفه ما در قبال این قهرمانان چیست؟ ما باید اندیشه این قهرمانان را ترویج دهیم و حق آنان را در تاریخ ادا کنیم، ما نباید با اکتفا به شعار سکوت کنیم. من به صراحت می پرسم که نهادهای آموزشی برای تبیین نقش بزرگ شهید سلیمانی چه کرده اند؟ ما ملت ها باید این حقایق را ثبت کنیم تا به بهترین شکل ممکن به نسل های آینده منتقل شود.

البته من شخصا اعتقاد چندانی به اسطوره ندارم زیرا اسطوره یک اثر انسانی در قالب داستان است اما من هر گاه از شهید سلیمانی صحبت می کنم، به دنبال حقایق می گردم. به تبع، نمی توان گفت که او به خودی خود یک اسطوره بود. بلکه او یک حقیقت بود. ما باید با خود و تاریخ صادق باشیم تا حقیقت قاسم سلیمانی را تبیین کنیم و بگویم که چگونه با تروریسم مبارزه و از سرزمین های خاورمیانه به ویژه در عراق و سوریه دفاع کرد. بر این اساس با بیان



◆ نشست با رضا اسماعیلی و افشین علا



شاعر

شاعر و منتقد ادبی

اژدهای هفت سر داعش زیر پای رستم

لفظ قهرمان، مفهومی جداناشدنی از ادبیات پایداری محسوب می‌شود که خواه و ناخواه با جنگ و مبارزه عجین می‌شود. اگر جمهوری اسلامی را مصداق مبارزه‌ای آزادخواهانه با امپریالیسم جهانی بدانیم، شاگردان این مکتب، به سان بازوهای تعبیر و تفسیر می‌شوند که در قلم‌زنی ادبیات پایداری‌اش ابدی می‌شوند. نمونه‌ی سربازان این مکتب که قلم در رسایش عاجز می‌ماند، سردار قاسم سلیمانی است؛ کسی که تاریخ مبارزه با امپریالیسم، برای پایداری او، متن و حاشیه را کم می‌آورد. در همین زمینه رضا اسماعیلی (شاعر و منتقد ادبی) می‌گوید: «شهید حاج قاسم سلیمانی اسوه یک مسلمان اصیل و واقعی بود. مسلمانی که از مولای خویش حضرت اباعبدالله (ع) آموخته بود که هیچ ارزشی برتر و والاتر از «آزادگی» نیست. او انسانی وارسته و به حق پیوسته بود که از قید هر تعلقی جز بندگی حضرت دوست آزاد بود. چنان که حضرت لسان‌الغیب حافظ شیرازی نیز می‌فرماید: «غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد». افشین علا (شاعر و منتقد ادبی) نیز اعتقاد دارد: «حاج قاسم و سایر شهدای مدافع حرم در برهه‌ای حماسه آفریدند که فضای جامعه از جنگ و دفاع مقدس فاصله بسیاری گرفته بود. بنابراین طبیعی است که ضرب‌ه‌اش هم بیشتر باشد، چه در افکار عمومی و چه در نزد شاعران و نویسندگان و سایر اهالی هنر. عمده تفاوت بین ادبیات این دو برهه، در همین تفاوت فضا و ضرب‌ه‌دار بودن حادثه ریشه دارد.»

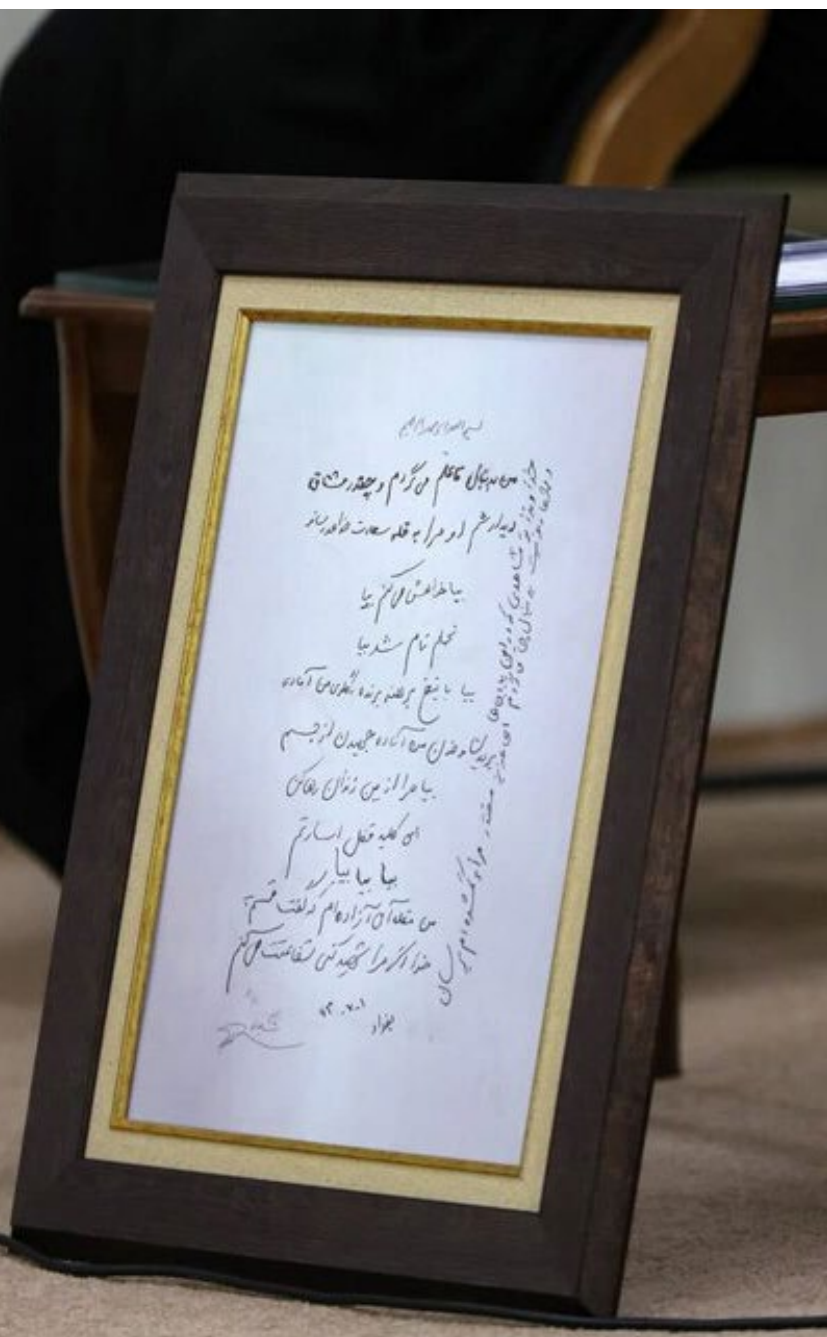
درباره ادبیات پایداری با رضا اسماعیلی و افشین علا گفتگو کرده‌ایم.

در ادبیات پایداری، اشخاص متفاوتی به عنوان الگوی اخلاقی معرفی و بعضاً ماندگار می‌شوند. به نظر شما اگر بخواهیم در قالب ادبی به کیفیت زندگانی و اخلاق آقای قاسم سلیمانی بپردازیم، چه تفاوت‌هایی را با سایرین خواهیم دید؟

رضا اسماعیلی: رسول اکرم (ص) در حدیثی در باره برترین شهیدان می‌فرماید: «افضل الشهداء الذین یقاتلون فی الصف الاول فلا یلغتون وجوههم حتی یقتلوا، اولئک یتلبطون فی الغرف العلی من الجنة یضحک الیهم ربک فاذا ضحک ربک الی عبد فی موطن فلا حساب علیه». یعنی: «برترین شهیدان کسانی هستند که در خط مقدم با دشمنان جهاد می‌کنند و روی برنمی‌گردانند تا کشته شوند، اینها هستند که جایگاه آنان غرفه‌های عالی بهشت است، و خداوند بر آنها متبسم است و اگر خداوند بر بنده‌ای تبسم کند (از وی خشنود شود)، هیچ حسایی بر او نیست. (کنزالمعال، ج ۴، ص ۴۰۱، حدیث ۱۱۲۰)

با عنایت به حدیث فوق، شهید والا مقام حاج قاسم سلیمانی در شمار برترین شهیدان قرار می‌گیرد. علاوه بر این، اگر بخواهیم به وجوه تمایز شخصیتی شهید سلیمانی بپردازیم، پیش و بیش از هر چیز باید به «سلوک انسانی» او اشاره کنیم. حاج قاسم برای جامعه ما الگوی یک انسان آرمانی بود. انسانی موحد و یکتا پرست که بالاترین افتخارش «عبودیت» و بندگی حضرت حق بود، همین سلوک انسانی او را در چشم مردم عزیز کرد. از زیباترین جلوه‌های بیرونی این سلوک انسانی: عزت نفس، حق‌خواهی، عدالت‌طلبی، آزاداندیشی، مردم‌داری، ساده‌زیستی و جوانمردی بود. شهید حاج قاسم سلیمانی اسوه یک مسلمان اصیل و واقعی بود. مسلمانی که از مولای خویش حضرت اباعبدالله (ع) آموخته بود که هیچ ارزشی برتر و والاتر از «آزادگی» نیست. او انسانی وارسته و به حق پیوسته بود که از قید هر تعلقی جز بندگی حضرت دوست آزاد بود. چنانکه حضرت لسان‌الغیب حافظ شیرازی نیز می‌فرماید: غلام همت آنم که زیر چرخ کبود / ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است.

افشین علا: تفاوت حماسه زندگی و شهادت حاج قاسم سلیمانی با سایر شهیدان را -به ویژه شهدای جنگ تحمیلی- باید در بستر زمان جستجو کرد. یعنی بیشتر از آنکه بخواهیم ایشان را با سایر شهیدان اسطوره‌ای تاریخ انقلاب مقایسه کنیم، لازم است مقطعی را که حاج قاسم در آن به اوج رسید، با سایر موارد مقایسه کنیم. البته ایشان در دوران دفاع مقدس هم رزمنده‌ای عاشق و فرماندهی جان بر کف بود. بنابراین در این مقطع نیز تمام صفات و حالات شهیدان دفاع مقدس



را در ایشان متجلی می‌بینیم. اما دوران دفاع از حرم، مقطعی از تاریخ انقلاب است که ویژگی‌ها و امتیازات بی‌بدیل و خاص خود را دارد. اولاً در این برهه، به ظاهر دشمنی به مرزهای ما حمله نکرده بود. پس اقناع افکار عموم و خود رزمندگان برای حضور نظامی در کشورهای منطقه کار پیچیده‌ای بود. ثانیاً حاج قاسم با یک ارتش مشخص از کشوری خاص طرف نبود. او می‌بایست به طور همزمان هم با انبوه داعشی‌های دست‌ساخته غرب در عراق و سوریه و سایر تکفیری‌های مورد حمایت عربستان و اسرائیل و برخی دیگر از دولت‌های منطقه می‌جنگید، هم برای خنثی کردن حمایت‌ها و نقشه‌های پنهان پنتاگون و تل آویو چاره می‌اندیشید.

از طرفی می‌بایست به شیوه‌های اقناع و جلب همکاری دولت‌هایی که مادر خاک‌شان حضور یافته بود نیز فکر می‌کرد. پس علاوه بر رزم در میدان، وظیفه رهبری نوعی دیپلماسی کم‌نظیر در منطقه و جهان را نیز به عهده داشت. البته علاوه بر دولت‌های حاضر در این معادله، نباید نقش گروه‌های قومی و سران جنبش‌ها و مذاهب را هم فراموش کنیم. آنهم در جوامع پیچیده‌ای چون عراق، سوریه، لبنان و فلسطین. فکرش را بکنید! او می‌بایست با همه اینها تعامل می‌کرد و گرایش‌های گوناگون را بر سر یک هدف با هم متحد می‌ساخت. از اینها مهمتر با قدرت‌هایی چون روسیه که نفوذ و منافع فراوانی در عرصه این نبرد دارد نیز در تعامل بود. همه این‌ها را اضافه کنید به هماهنگی دائم با فرمانده معظم کل قوا و تبعیت محض و خالصانه او از ایشان و متقابلاً توان

آنان می گذاشت. همنشینی و هم نفسی با حاج قاسم برای رزمندگان حکم کلاس اخلاق را داشت. رزمندگان از حاج قاسم ادب و آداب پهلوانی و جوانمردی را می آموختند.

افشین علا: مختصات آن دوران با برهه زمانی حاج قاسم تفاوت های بسیار دارد. البته نمی توانم بگویم شأن و کیفیت ادبیات دوران دفاع مقدس، در مقایسه با آثار جدید پایین تر است. برعکس، خلق آثار کنونی را مدیون جریان ریشه دار ادبیات دفاع مقدس هستیم. ما در تجربه جنگ ثروت بی شماری در این حوزه کسب کرده ایم. منتهی وقایع و احوال جنگ هشت ساله چنان با تاروپود ایرانی ها عجین شده بود که پرداختن به مضامین بلند آن در ذات ادبیات ریشه دوانده و به واکنشی دائمی تبدیل شده بود.

جنگ با عراق جوهره های خاص به ادبیات پایداری ایران بخشید. به نظر شما ترور شهید سلیمانی چه تفاوت هایی را در این مسیر ایجاد کرد؟

رضا اسماعیلی: ترور شهید سلیمانی رستاخیز دیگری در شعر و ادبیات ما به پا کرد که چنین رستاخیزی را جز در ایام ارتحال حضرت امام (ره) به یاد ندارم. شهید سلیمانی اسوه مقاومت بین الملل بود. به همین اعتبار شعرهایی که شاعران برای این شهید سعید سروده اند، در گونه شعر «مقاومت و پایداری» قابل تقسیم بندی است. اگر بخواهیم شعر مقاومت را تعریف کنیم، باید بگوییم که «شعر مقاومت» یک مفهوم کلی، عام و گسترده است که در بطن خود «شعر انقلاب» و «دفاع مقدس» را نیز دربر می گیرد.

شعر مقاومت و پایداری، فریاد سرخ «عدالت خواهی»، «ظلم ستیزی»، و «بیداری» از حنجره شریف و غیرت مند شاعرانی متعهد و رسالت مدار است که به «انسان»، «صلح» و «آزادی» می اندیشند. شعر مقاومت، الفبای پایداری در برابر قدرت های اهریمنی و انسان ستیز است. شعری است راست قامت و عزت مدار که در برابر دشمنان قسم خورده «انسانیت» و راهزنان «صلح» و «عدالت» و «آزادی»، هرگز تن به تسلیم و سازش نمی دهد، و برای دفع فتنه دشمنان و به زانو درآوردن آنان، همدوش نیروهای مجاهد و رزمنده، در خط مقدم جبهه می جنگد و بشارت «پیروزی» را فریاد می کند. برای این گونه ادبی، کارکردهای فراوانی می توان برشمرد، ولی عمده ترین این کارکردها، در موارد زیر خلاصه می شود:

الف - تبیین حقانیت ملت های ستمدیده و به اسارت در آمده، و به تصویر کشیدن حماسه زیبای ایستادگی و مقاومت آنها برای آزادسازی خاک میهن از سلطه نیروهای متجاوز خارجی.

ب - دمیدن روح بیداری در کالبد مردم مظلوم و تحت ستم، به منظور مقابله با دشمن متجاوز و تن ندادن به سازش و تسلیم.

پ - تقویت روحیه رزمندگان و مجاهدان برای ایستادگی در مقابل دشمن.

ت - به تصویر کشیدن رشادتها و حماسه های رزمندگان و نیروهای مردمی در دفاع از خاک میهن برای ثبت در تاریخ و انتقال به نسل های آینده.

ث - تکریم و گرامیداشت یاد و خاطره جانبازان میهن و شهیدان راه استقلال و آزادی.

ج - تحقیر و تخفیف دشمن زبون تجاوزگر و ایجاد رعب و وحشت در دل آنان، به منظور عقب نشینی از خاک میهن و تن دادن به شکست.

چ - پاسداری از آرمان های ملی و پاسداشت «کرامت های انسانی».

نکته دیگر اینکه اهمیت مجاهدت های شهید سلیمانی در بی مرز بودن آن بود. همچنان که امام (ره) فرموده بود: «تا شرک و کفر هست، مبارزه هست و تا مبارزه هست، ما هستیم.» حاج قاسم در چشم جهانیان نماد بیداری و پایداری بود. نماد مقابله با زشتی و پلشتی. از همین رو، جنس شعرهایی که شاعران برای این شهید والا مقام سروده اند، از جنس شعرهایی است که برای شهیدانی همچون چمران گفته شده است. در مکتب شهید سلیمانی، مقاومت مرز نمی شناسد و همچنان که امام بزرگوارمان فرموده است «تا مبارزه هست، ما هستیم.» درونمایه بیشتر شعرهایی که برای شهید سلیمانی سروده شده است، از جنس شعر زیر از علامه اقبال لاهوری است که ما را دعوت به تکاپو و رفتن می کند:

ساحل افتاده گفت گر چه بسی زیستم

جلب اعتماد کامل و علاقه عجیبی که رهبر انقلاب به او داشتند. ایجاد عشق و محبت بی نظیر در میان مردم هم که بحث مفصل دیگری است. بنابراین درمی یابیم که در سیمای قاسم سلیمانی علاوه بر صفات رزمنده ای شجاع و شهیدی نورانی، با مشخصه هایی مواجهیم که نظیر ندارد. او در طراحی صحنه نبرد منطقه ای و فرامرزی، یک مهندس نابغه بود.

ضمن ترور شهید سلیمانی، در تاریخ قلم و ادبیات کشور هم موجی از دل نوشته ها به راه افتاد. آیا تا امروز قلم هادر ایران برای یک نظامی اینچنین نوشته اند؟

رضا اسماعیلی: اتفاقاً در مورد حاج قاسم موضوعی که کمتر مورد توجه قرار گرفته است، همین نکته است. حاج قاسم در ظاهر یک نظامی و در باطن انسانی لطیف و عارف مسلک بود. انسانی که از شدت لطافت و زلالی روح، به قول «سهراب» دانه های دلش پیدا بود. او آموزه های از وجوه جلالی و جمالی حضرت حق بود. چنانکه خداوند در آیه ۲۹ سوره مبارکه فتح در باره صفات مومنان واقعی می فرماید: «مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ...» محمد (ص) فرستاده خداست؛ و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و شدید، و در میان خود مهربانند؛ پیوسته آنها را در حال رکوع و سجود می بینی در حالیکه همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند؛ نشانه آنها در صورتشان اثر سجده نمایان است...»

دیگر اینکه او به اعتبار نظامی بودن، خودش را تافته ی جدا بافته نمی دانست. حاج قاسم در طول زندگی، هیچگاه راهش را از مردم جدا نکرد و در تمام عمر با برکت خویش با مردم و در کنار مردم بود. او به راستی و درستی سنگ صبور دردهای مردم بود، با شادی مردم می خندید، و با اندوهشان اشک می ریخت. او به تکریم کرامت های انسانی می اندیشید؛ چرا که از مقتدای خود، پیامبر مکرّم اسلام (ص) آموخته بود که اصلی ترین رسالت دین، تکریم و احیای مکارم اخلاق است؛ چنانکه پرچمدار توحید و یکتا پرستی، حضرت محمد المصطفی (ص) فرمود: «أَمَّا بَعَثْتُ لَأَتِمِّمَ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ: مِنْ بَرِّ الْأَحْيَاءِ مَكَارِمَ الْأَخْلَاقِ وَ نِيكِي هِيَ الْأَخْلَاقُ مَبْعُوثٌ شَدَامَ». به راستی نیز رسالت همه ادیان توحیدی چیزی جز این نیست: دعوت به انسانی زیستن و «آدم» بودن. حاج قاسم نیز در همین مسیر روشن طی طریق می کرد و پرچمدار انسانیت و ارزش های انسانی بود. از همین رو بود که خدا به او عزت داد و او را نه تنها در چشم مردم ایران، بلکه در چشم مردم دنیا بزرگ کرد.

افشین علا: ادبیات انقلاب همواره مشحون از نوشته ها و سروده ها برای شهیدان بوده است. چه با مضامین کلی و چه در خصوص چهره های مشخص، اما فکر نمی کنم در این زمینه برای کسی به اندازه حاج قاسم کار شده باشد. دلیلش هم ویژگی های منحصر به فردی است که در بخش اول سخنانم عرض کردم. قطعاً این اتفاق در تاریخ معاصر، نه در ایران نه در سایر کشورها سابقه نداشته است.

در دوران جنگ هشت ساله با عراق چطور؟ آیا ضمن شهادت یک فرد، تا این حد به خلقیات و فضایل یک شخص پرداخته شده؟

رضا اسماعیلی: ایشان یک استثنا هستند؛ شهید حاج قاسم سلیمانی که به راستی و درستی اسوه رادمردی و آزادی، و نماد سعه صدر و روشن اندیشی بود، و نام بلندش تا ابد در صحیفه پایداری و مقاومت خواهد درخشید؛ نمونه برجسته ای از دانش آموختگان مکتب اسلام ناب محمدی (ص) بود که فارغ از سیاست زدگی و بیرون از دایره خط کشی های واهی و جناحی، عمر بابرکت خود را به مجاهدت در راه خدا و پاسداری از آرمان های بلند انقلاب اسلامی گذراند. مجاهد نستوه و آزاده ای که با توکل بر خدا و اراده ای پولادین، رستم وار به مصاف اژدهای هفت سر داعش رفت و از عرصه این نبرد سر بلند بیرون آمد. آن شهید سعید که خون پاکش به دست شقی ترین آحاد بشر بر زمین ریخت، با شهادت عمر جاودان یافت و در جان ملت ایران تکثیر شد. امروز جوانان سر بلند و راست قامت میهن اسلامی و سراسر جهان اسلام، با افتخار خود را فرزند آن «جهانمرد مقاومت» می دانند و برای ادامه راه و در اهتزاز نگاه داشتن پرچمش، استوار و ثابت قدم ایستاده اند. به تعبیر مقام معظم رهبری، هر چند فقدان سردار فداکار و عزیز ما تلخ است، ولی ادامه مبارزه و دست یافتن به پیروزی نهایی کام قاتلان و جنایتکاران را تلخ تر خواهد کرد.

حاج قاسم انسانی مومن و مخلص بود. شب چراغ «خلاص» چنان جان و جهانش را روشن کرده بود که جز برای رضای خدا دست به کاری نمی زد. راز و رمز موفقیت و سر بلندی او در طول دوران دفاع مقدس نیز چیزی جز این نبود: «خلاص». در سال های دفاع مقدس سلوک مومنانه او با رزمندگان، او را به فرماندهای محبوب و دوست داشتنی تبدیل کرده بود. فرماندهای که پیش و بیش از آن که فرمانده باشد، رفیق و دوست رزمندگان بود. او رزمندگان را به چشم فرزندان خویش می دید و برای نیروهای همراهش همانند مادری مهربان لقمه می گرفت و خود به دهان

افشین علا: حاج قاسم و سایر شهدای مدافع حرم در برهه‌ای حماسه آفریدند که فضای جامعه از جنگ و دفاع مقدس فاصله بسیاری گرفته بود. بنابراین طبیعی است که ضربه‌اش هم بیشتر باشد، چه در افکار عمومی و چه در نزد شاعران و نویسندگان و سایر اهالی هنر. عمده تفاوت بین ادبیات این دو برهه، در همین تفاوت فضا و ضربه‌دار بودن حادثه ریشه دارد.

پیشنهاد کنگره بین‌المللی گرامیداشت آقای قاسم سلیمانی مطرح شده است. برای تاثیر گذاری چنین جشنواره‌ای چه پیشنهادهایی می‌توان داد؟

رضا اسماعیلی: اصلی‌ترین و بزرگ‌ترین هدف از برگزاری چنین کنگره‌ای، باید احیا و تقویت شعر پایداری و مقاومت با رویکرد بیدارگرانه باشد. با کمال تأسف باید گفت هنوز هم بسیاری از شعرهایی که با موضوع «مقاومت و پایداری» سروده می‌شوند، صرفاً لهجهای «توصیفی» دارند و به جای عنصر اندیشه، عنصر خیال‌پردازی در آنها از تشخیص بیشتری برخوردار است؛ یعنی بیشتر موضوع‌مند هستند تا موضوع‌مند. به تعبیری دیگر، نگاه و تفکر نقادانه و تحلیل‌گرانه در این آثار کم است. تجلیل صرف کار ساز نیست و گاهی اثر معکوس دارد. شاعر دفاع مقدس و پایداری باید از منزل توصیف عبور کند و به اندیشه مخاطب تلنگر بزند. برای ارتقای کیفی شعر پایداری، مسئولین و متولیان برگزاری جشنواره‌ها نیز باید به دنبال تقویت نگاه نقادانه باشند و از آثار اندیشمندانه حمایت کنند. اگر به این سمت و سو حرکت نکنیم و صرفاً به دنبال کارهای بی‌خطر، فانتزی و جشنواره‌ای باشیم، شعر دفاع مقدس و پایداری به بن بست خواهد رسید.

ضرورت دیگر امروز شعر دفاع مقدس و پایداری، نقد و آسیب‌شناسی است. امروز برای بالندگی این گونه ادبی باید به نقد جدی، علمی، فنی و حرفه‌ای شعر و ادبیات پایداری بپردازیم. متأسفانه حوزه هنری نقد، حوزه‌ای است که در طول این دو دهه کمتر به آن توجه شده و به خاطر همین بی‌توجهی، آسیب‌های جدی به پیکره شعر و ادبیات ما وارد شده است. علاوه بر نقد و بررسی، برگزاری نشست‌های ماهانه شاعران و نویسندگان حوزه دفاع مقدس و ادبیات پایداری برای روزآمد کردن این حوزه و انتقال تجربه‌ها به یکدیگر ضرورت دارد. از دیگر کارها، در کنار برگزاری جشنواره، توجه دادن دانشگاه‌ها به مقوله شعر و ادبیات مقاومت و پایداری به طور خاص است که باید مورد توجه سیاست‌گذاران و متولیان فرهنگی قرار بگیرد. بی‌توجهی دانشگاه‌های ما به شعر و ادبیات پایداری قابل قبول نیست. این گونه ادبی در کتاب‌های درسی و دانشگاهی ما باید جایگاه شایسته‌ای داشته باشد.

افشین علا: در این مورد و سایر موارد، تأکید من همواره بر «کیفیت» بوده است. قطعاً برگزاری این گونه رویدادها هم لازم و هم واجب است. اما نگاه فله‌ای به آثار و غفلت از خلق آثار حرفه‌ای و ماندگار در درازمدت به این حرکت ضربه خواهد زد و خدای نخواست، آن را به پدیده‌ای تشریفاتی و شعاری تبدیل خواهد کرد.

به اعتقاد شما؛ قلم ادیبان چگونه می‌تواند راه شهید سلیمانی را روشن نگه دارد؟

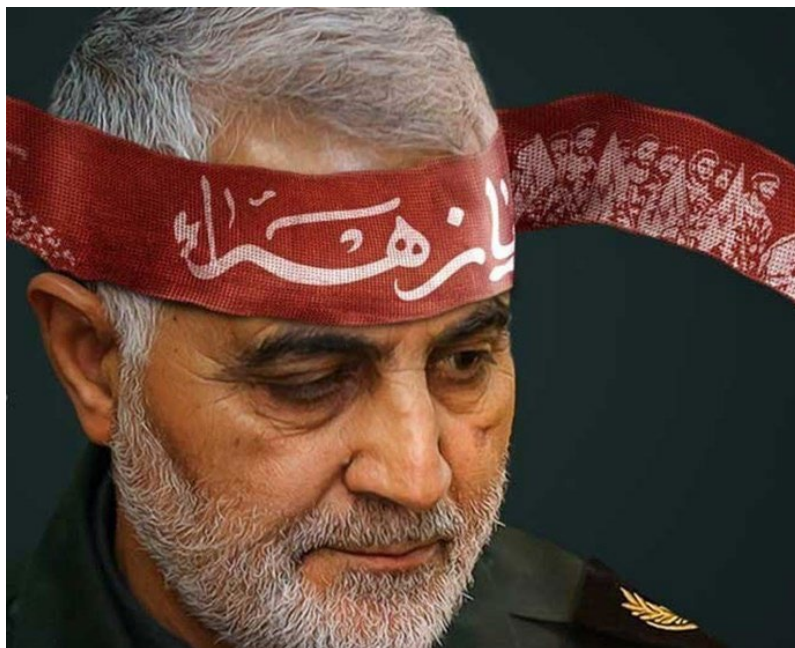
رضا اسماعیلی: امین شعر انقلاب در باره ارزش هنر و ادبیات می‌فرماید: «بارها گفته‌ام که هر پیامی، هر دعوتی، هر انقلابی، هر تمدنی و هر فرهنگی تا در قالب هنر ریخته نشود، شانس نفوذ و گسترش ندارد و ماندگار نخواهد بود و فرقی هم بین پیام‌های حق و باطل نیست». در پایان، با آرزوی درک مکتب شهادت، به ارواح طیبه شهیدان راه استقلال و آزادی سلام و درود می‌فرستیم. شهیدان راست قامتی که فارغ از سودای «نام و نان»، زندگی شرافتمندانه را در پناه مرگ شرافتمندانه یافتند، و مایه سربلندی انسان و احیای کرامت‌های انسانی شدند. همچنین با گرامیداشت یاد و نام بلند سردار دل‌ها و مرد میدان عشق و ایثار و جهاد، به روح پرفتوح سردار و همراهان و هم‌زمان شهیدش بخصوص شهید والامقام ابومهدی المهندس سلام و درود می‌فرستیم و با خدای شهیدان عهد می‌بندیم که با پایداری و ایستادگی در جبهه مقاومت، چراغ پر فروغ یادش را روشن نگاه داریم: «نصر من الله و فتح قریب».

افشین علا: در این خصوص تأکید من بر ضرورت شناخت کامل و اعتقاد راسخ به راه و مکتب حاج قاسم سلیمانی است. ما نباید از کسانی که به این مکتب اعتقاد ندارند اما به دلایلی برای حاج قاسم احترام قائلند، توقع داشته باشیم که آثار ماندگاری در این خصوص خلق کنند. گاهی می‌بینم که متصدیان امر برای پررنگ‌تر کردن فعالیت‌های خود در بزرگداشت مقام حاج قاسم، به سراغ بعضی سلبریتی‌ها و چهره‌های مردم‌پسند می‌روند. به نظر من این امر، هم ناشی از شناخت غلط آنان از ضرورت‌های کار است، هم در درازمدت به اصالت آثار مرتبط با شهید سلیمانی لطمه خواهد زد. ♦

هیچ‌نه معلوم گشت آه که من کیستم

موج ز خود رفته‌ای تیز خرامید و گفت

هستم اگر می‌روم، گر نروم نیستم



صو یا شعر زیر از زنده‌یاد طاهره صفارزاده که جانمایه آن پشت کردن به رخوت و رکود و دل سپردن به رفتن و رسیدن است. همچون رودی که می‌رود و به دریای می‌پیوندد:

دوباره بر می‌خیزیم

به راه می‌افتیم

رفتن به راه می‌پیوندد

ماندن به رکود.

و این گونه است

که من همیشه از بیداری می‌گویم در شعر

وقتی که شهر خوابیده بود، بیدار بودم

و از بیداری گفتم

از راه، از حرکت

همیشه از بیداری می‌گویم.

تابازوان عشق زیر سر ماست

باید بیدار بود

سلام بر تو

که بیداری...

پیرامون ارتباط ادبیات انقلاب اسلامی با ادبیات جنگ هشت ساله هم باید بگویم انقلاب، رخدادها و تاریخ مختص خودش را دارد؛ آنچنان که وقایع جنگ نیز هویت خاص خود را داراست. جنگ، مبارزه مستقیم با دشمن بود، اما در انقلاب شکنجه ساواک و فساد و جنایات کارگزاران رژیم پهلوی بیشتر به چشم می‌آید. پیرامون راهپیمایی‌ها و کنش‌های مردم در دو حوزه نبرد میدانی با رژیم بعث عراق و همچنین نبرد خیابانی با شاه، تفاوت‌هایی وجود دارد. تعداد شهدا و مجروحین جنگ نیز به مراتب از تلفات انقلاب بیشتر است. به همین خاطر ادبیات جنگ می‌تواند گستره وسیع‌تری را در برگیرد. حال آن‌که در مورد انقلاب شاید بتوان گفت؛ تعداد کمتری از مردم با جریانات اصلی انقلاب درگیر شده بودند. اما در جبهه جنگ، چه مستقیم و چه غیرمستقیم، خیل کثیری از مردم به خصوص آنان که در شهرهای مرزی زندگی می‌کردند، از جنگ تأثیر پذیرفتند.

به اعتقاد شما آیا خط تمایز ویژه‌ای میان ادبیات انقلاب و ادبیات جنگ و ادبیات مستقل وجود دارد یا خیر؟

محسن پرویز: فکر می‌کنم که این خط‌کشی فایده‌ای ندارد. واژه‌ی مستقل به معنای این است که دو مورد دیگر (ادبیات انقلاب و ادبیات جنگ) وابسته هستند؛ در حالی اینگونه نیست. به هر حال روایتی از بخشی از واقعیات جامعه قید شده که این روایت وابستگی به جای خاصی ندارد. اما اینکه فردی به روایتی در باب انقلاب یا دفاع مقدس و یا یک موضوع اجتماعی دیگری بپردازد، در عین حال چه فایده‌ای خواهد داشت که بگوییم که این اثر جزو ادبیات جنگ و اثر دیگر جزو ادبیات انقلابی یا مستقل است؟ به عقیده من این نوع تقسیم‌بندی کمکی به پیشبرد ادبیات ما نخواهد کرد.

گلعلی بابایی: من اعتقاد دارم چنین تمایزی وجود دارد. حوادث مربوط به جنگ، حوادث منحصر به فرد و ویژه‌ای هستند که قطعاً وجه تمایزی با اتفاقات انقلاب دارند. این هم برمی‌گردد به جامعه‌ای که دچار آن درگیری شده بود. جامعه‌ای که در جنگ دخالت داشت، وسعت بیشتری را شامل می‌شد. درست است که انقلاب ایران انقلابی میلیونی بود و اکثریت مردم علیه شاه شعار دادند؛ اما دوره‌ای زودگذر را دربرمی‌گرفت. به همین جهت کمتر می‌توان در باب حوادث آن زمان قلم زد و شعر و رمان نوشت. در مقابل جنگ به جهت گستردگی‌اش و شدت تأثیرگذاری که داشت، می‌تواند ادبیات ویژه‌ای داشته باشد. البته این را نباید از نظر دور داشت که در زمینه مستندنگاری جنگ هنوز کارهای زیادی روی زمین مانده است. مثل: بحث خاطره‌نویسی رزمندگان و خانواده‌های آنها، زندگی‌نامه‌ها، مخصوصاً زندگی‌نامه‌های افراد مشخصی که در جنگ حضور داشتند باید مورد بررسی قرار گیرند.

سوره‌های زیادی هستند که در حوزه ادبیات جنگ می‌توان آنها را موضوع قرار داد. به عنوان نمونه زندگی افرادی مثل بهنام محمدی، حسین فهمیده، حبیب غنی‌پور و... شهید غنی‌پور تک پسر خانواده که یک هنرمند واقعی بود و در نهایت وارد میدان نبرد شد و جان خود را فدای کشورش کرد. در جامعه ما کسانی حضور دارند که حداقل یکی از نزدیکان خود را در جنگ از دست دادند. می‌توان سراغ این افراد رفت و جنگ و اتفاقات آن را از نگاه و منظر چنین شهروندانی ثبت کرد. از دل این مستندات می‌توان، هزاران خاطره و داستان بیرون کشید.

بخشی از روایت‌های ادبیات پس از انقلاب متعلق به نسلی بود که عمدتاً نویسنده نبودند و شاید بنا هم نبود که نویسنده باشند. اما وقایع زمانه و شاید احساس تکلیف آنها را به این سو سوق داد. این ویژگی چه میزان به نقطه قوت یا ضعف ادبیات انقلاب و جنگ منجر شده است؟

محسن پرویز: کسانی که راجع به انقلاب و دفاع مقدس نوشته‌اند، (پیش از نویسندگی) نویسندگی بالقوه به حساب می‌آمدند که در ادامه، توان آنها در آن حوادث، به فعلیت تبدیل شد. ما صدها هزار رزمنده داشته‌ایم. بین این صدها هزار رزمنده، ممکن است که صد نفر از آنها دست به قلم بوده باشند و یا اینکه ضمن روایت برای دیگری، شخص ثالثی آنرا نوشته باشد.

کسی که داوطلبانه به جبهه می‌رود، طبیعتاً احساس وظیفه‌ای در این زمینه داشته است. این احساس وظیفه برای آنچه که دیده و شنیده، مشخصاً شامل انتقال به نسل‌های آینده هم می‌شود. اما چه چیزی باعث شده که این مساله فعلیت نیابد و دست به قلم نبرد، آن به استعداد و توانایی فرد بازمی‌گردد. اینکه فردی علاقه دارد تا صحنه‌های ویژه را به آینده منتقل نماید، در حقیقت در ذات هر آدمی تعبیه شده است. عنصری که انسان‌ها را به وجد می‌آورد و باعث می‌شود تا ضمن تلاش، آنچه را که دیده، با دیگران در میان بگذارد، «تحول» است. اتفاقاً همین «تحول» یک نقطه عنصری در نمایش و داستان به حساب می‌آید. وقتی در داستان تحولی احساس نشود، خواندنی نیست. در مقابل وقتی تحولی در فرد ایجاد شد، داستان به یک داستان خواندنی مبدل می‌گردد. طبیعتاً این نقطه اشتراک ذاتی بالقوه می‌تواند منجر شود تا همه کسانی که آن صحنه‌ها



◆ نشستی با گلعلی بابایی و محسن پرویز

داستان‌نویس و معاون اسبق امور فرهنگی وزارت ارشاد



محقق و پژوهشگر حوزه دفاع مقدس

رقص اندر خون خود مردان کنند

بعد از فرو نشستن سیاهی گرد و خاک جنگ تحمیلی، این سیاهی جوهر قلم نویسندگان بود که تاریخ سراسر از خودگذشتگی رزمندگان و شهدا را بر برگ‌برگ سفید کاغذها ابدی کرد. داستان‌نویسی و خاطره‌نویسی و مستندسازی، در انعکاس این رشادتها به نسل‌های آتی سنگ تمام گذاشتند. اما کاستی‌هایی نیز وجود داشته و دارد. در دو گفتگوی جداگانه با محسن پرویز (داستان‌نویس و معاون اسبق امور فرهنگی وزارت ارشاد) و گلعلی بابایی (محقق و پژوهشگر حوزه دفاع مقدس) صدر و ذیل نویسندگی در حوزه ادبیات جنگ و انقلاب را بررسی کردیم. این گفتگو را بخوانید:

برخی در تعریف ادبیات انقلابی قابل به مردمی بودن ادبیات از منظر انقلاب هستند گرچه این تعبیر درباره ادبیات جنگ بیشتر می‌تواند کار کرد داشته باشد و ازسویی ادبیات قبل از انقلاب و ادبیات مستقل موازی با ادبیات انقلابی که هم‌اکنون در جامعه جاری و ساری هست نیز قابل به مردمی بودن است. اصولاً آیا شما ادبیات جنگ را جزئی از ادبیات انقلاب می‌دانید و آنها در یک دسته‌بندی قرار می‌دهید یا ادبیات جنگ را به واسطه‌ی کار کردی که به ویژه در بعد خاطرنگارها یافته است، از ادبیات انقلاب قابل تفکیک می‌دانید؟

محسن پرویز: در ادبیات دفاع مقدس، ژانرهای جدیدی در کشور ما ایجاد شد. اگرچه ممکن است پیشتر در برخی مواردش، نمونه‌های اندکی هم به این سبک و سیاق‌ها وجود داشته باشد؛ اما به این گستردگی و پختگی و اینکه مورد استقبال مردم هم قرار بگیرد را شاهد نیستیم. به عنوان نمونه همین نوع ادبی که بین خاطره و داستان است و روایت‌گر ماجراهاست. کتاب دا و پای که جا ماند از همین نوع هستند. البته در کتاب «پای که جا ماند»، راوی روایت، تنظیم‌کننده کتاب است. در مجموع این کتاب نیز به این نوع روایتی که عرض شد، نزدیک می‌شود. به هر طریق یک نوع ادبی خاصی ایجاد شد که به همین خاطر کتاب‌های این دوره پر فروش می‌شوند.

کتاب‌های مربوط به حوزه خاطره، شاید به تنهایی نمی‌توانستند چنین خاصیتی را داشته باشند؛ کما اینکه ما در دهه ۶۰ هم وارد عرصه‌ی خاطره‌گویی شده‌ایم. اما استقبال از آن کتاب‌ها هیچ وقت به اندازه‌ی استقبالی که از کتابهای بعدی شده، نیست. من فکر می‌کنم نوع ادبی جدید در ادبیات ایران جا افتاده است و مورد استقبال مردم هم قرار گرفت. روایت‌گر این مطالب بسیاری مواقع همان مردم عادی بودند. با این وصف یک ماجرای ویژه را توضیح دادند. به عنوان نمونه کتاب دا و کتابهای بعدی که در این حوزه منتشر شد، روایت‌گر حضور زنان و همچنین حضور مادران در ایام دفاع مقدس بودند. در چنین کتاب‌هایی قضیه‌ای عنوان شده که سابقاً به آن پرداخته نشده است. در واقع واکاوی ذهنی و ابعاد روانی حضور این آدم‌ها، پردازش مشکلاتی که این شخصیت‌ها برای آنها ایجاد شده و مسائلی از این دست، در این مورد اهمیت می‌یابد. به نظر می‌رسد که این نوع ادبی جدید، اگرچه رمان نیست، ولی خاطره‌گویی صرف هم محسوب نمی‌شود. با این وصف کارهای خواندنی و ادبیات ماندگاری را ایجاد کرده که احتمالاً سال‌های سال این آثار خواننده می‌شوند و در ادبیات کشور ماندگار خواهند شد.

گلعلی بابایی: در رابطه با این موضوع، من مستندنگار با توجه به دانسته‌هایم باید بگویم که جنگ تاوان انقلاب اسلامی بوده یعنی تحمیل جنگ هشت ساله به ملت ایران، جهت مقابله با انقلاب آنها بود که در بهمن سال ۵۷ پیروز شد. انقلابی که چنان دست کشور‌های استعمارگر را از منابع کشورمان کوتاه کرد که آنان بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب در پی آن بودند تا به این حرکت مردمی ضربه وارد کنند. کما اینکه اقداماتی را هم صورت دادند تا انقلاب را به شکست بکشاند. به خصوص در استان‌های مرزی ایجاد دو دستگی و اختلاف را در دستور کار قرار دادند. دشمنان انقلاب، وقتی از این اقدامات سودی نبردند، کودتای شبکه نقاب در پایگاه شهید نوه را طراحی کردند تا از آن مسیر بتوانند ضربه‌ی نهایی را وارد کنند و انقلاب را ناکام بگذارند. اما این کودتا بود که ناکام ماند. در نهایت ظهر روز ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ رژیم بعثی عراق جنگ ناخوابه‌ای را بر ملت ما تحمیل کرد. بر این اساس ما نمی‌توانیم اصل جنگ را از انقلاب جدا کنیم.



چنین شخصی تلاش می کند که در مورد این دغدغه (یعنی فقر) بنویسند. به همین خاطر کسی که جنگ را مستقیماً ندیده است، از او نمی توان این انتظار را داشت که در این خصوص بنویسد.

تعهد و ارزشی بودن از شاخص هایی است که در این سال ها به رویارویی و انشقاق دو گروه هنرمندان مستقل و انقلابی دامن زده است. به اعتقاد شما این شاخص ها در جریان نویسندگی سال های بعد از انقلاب چه اندازه خودجوش وارد حوزه هنر شده و چه اندازه هدفمند بوده است؟

محسن پرویز: تصور من این است که این موضوعی درون صنفی نیست. این مساله ای است که خارج از صنف نویسندگان بر آنها تحمیل می شود. نمی توان هویتی به نام «هنرمند مستقل» و یا «هنرمند انقلابی» قائل بود. واقعاً چگونه می توان نویسنده ها را تفکیک کرد؛ یکی نویسنده و هنرمند انقلابی و دیگری مستقل؟!

وقتی واژه مستقل را مقابل انقلابی قرار می دهیم، باید بدانیم که این واژه در مقابل وابسته قرار دارد و نه انقلابی. اگر بخواهیم در مقابل انقلابی، واژه ای قرار دهیم باید بگوییم انقلابی و غیر انقلابی. در مورد دیگر باید از واژه مستقل و وابسته استفاده کنیم. اگر این دو واژه را به شکل اصلی خود برگردانیم، آنگاه خواهیم دید که این دو واژه اصالتی ندارند. لذا ما نمی توانیم نویسنده های خود را به انقلابی و غیر انقلابی و یا ضدانقلابی تقسیم کنیم. این تقسیم بندی از اساس به این شکل باطل است. ببینید؛ کتاب ها را می شود به عنوان کتاب های انقلابی و غیر انقلابی تقسیم کرد. کتاب ها را می توان به عنوان کتاب های غیر دغدغه مند و دغدغه مندانه تقسیم کرد. ولی نمی توان در مورد نویسنده ها چنین گفت. چه بسا اثری بنویسد که روایتی را به زیبایی ارائه کرده باشد. مثلاً مشکلات و مصایب مردم را. اما در اثر بعدی اثری از دغدغه های مردم نباشد. در حالیکه نویسنده این دو اثر یکی است؛ منتها آثار متفاوتی را نوشته است. به همین خاطر من فکر می کنم که آثار را می شود، در یک تقسیم بندی قرار داد؛ اما نمی توان نویسنده ها را اینگونه تقسیم کرد.



نویسنده ها انسان هستند و انسان ها در شرایط مختلف ممکن است تغییری در آنها رخ بدهد. بهتر است که این تقسیم بندی را کنار بگذاریم. این مساله مساله ای درون صنفی نیست. این تقسیم بندی موضوعی است که از بیرون تلاش می شود که بر نویسنده ها تحمیل شود. هدف از این تقسیم بندی هم کاملاً مشخص است. در این تقسیم بندی قصد این است که یکسری نویسنده ها را انقلابی و غیر مستقل بدانیم و عده ای دیگر را مستقل قلمداد کنیم. مبنای این حرف کجاست؟ مگر نویسنده ای انقلابی وابسته به جایی و کسی است که به آنها دستور می دهند، چه بنویسند و چه ننویسند؟ من بسیاری از نویسندگان را می شناسم که آثار انقلابی را ایجاد کرده اند و این تولید اثر به خاطر یک کشش درونی و احساس وظیفه بوده و نه چیزی دیگر. این دغدغه ای افراد است که منجر به چنین نوشته هایی می شود نه آنچه که وابسته بودن می نامند. از یک جهت همه نویسنده ها مستقل هستند؛ چرا که خودشان می نویسند و دغدغه های شخصی خود را منعکس می کنند. از جهت دیگر همه نویسنده ها غیر مستقل هستند، به خاطر اینکه چه بخواهند و چه نخواهند، این وابستگی به باورها و عقایدشان در آثارشان نمود پیدا می کند. در واقع آنها وابسته به باورها و اعتقادات خودشان هستند. حال این اعتقادات ممکن است که اعتقاد به خدا باشد، یا خدمت به مردم و یا کمک به جامعه. شاید هم اعتقاد به خود محوری داشته باشند. این موارد باز هم مصداق اعتقادورزی است و نمی توان گفت که این نویسنده، ایدئولوژی ندارد. خیر؛ اینگونه نیست. شاید باور این فرد با باور ما متفاوت باشد، اما به هر حال او نیز بر اساس باورهای خود می نویسد.

یکی از نقاط قوت ادبیات به ویژه جنگ این است که کتاب های آنها مخاطب دارد. شاید به نوعی این نویسندگان توانسته اند خود را با آرمان ها و خواست جامعه مخاطب خود به خوبی همراه کنند. به اعتقاد شما این توفیق ناشی از چیست؟

محسن پرویز: این آثار در حقیقت دغدغه های خود مردم هستند. برخی مواقع کتاب هایی را که می خوانیم و احساس می کنیم که این شخصیت را می شناسیم. این توفیق بسیار بزرگی در داستان نویسی و نوشتن محسوب می شود. اگر نویسنده بتواند شخصیتی را خلق کند که برای ما باورپذیر باشد، طوریکه احساس کنیم که با او زندگی کرده ایم و از نزدیک شخصیت این داستان را می شناسیم، توفیق بزرگی برای نویسنده محسوب می شود. وقتی از دغدغه ای مردم نوشته می شود، آن اثر برای مردم باورپذیرتر می شود و جذاب و ماندگار خواهد شد. برخی که

را دیده و تجربه نموده اند، دست به قلم برند. پس باید به این نکته توجه کرد، کسانی که بعداً جزو نویسندگان حرفه ای این عرصه شدند، بالقوه نویسنده بودند. به گمان من اگر هم در جنگ هم شرکت نمی کردند، می توانستند ایضاً نویسنده ای حرفه ای شوند.

گلعلی بابایی: قبل از پاسخ به این سؤال لازم می دانم به نکته ای اشاره کنم و آن اینکه جنگ ما سربازانش را از دل همین جامعه پیدا کرد و آنها را به میدان فرستاد. این مردم بودند که اجازه ندادند پیش بینی های دشمنان ایران رنگ واقعیت به خود بگیرد. صدام خیال می کرد نهایتاً سه روزه می تواند ایران را تصرف کند و در تهران کنفرانس خبری برپا نماید! او هیچ وقت فکر نمی کرد مردمان سوسنگرد، عشایر مرزنشین، آبادان، خرمشهر، قصر شیرین، گیلان غرب و... برای او و ارتش عراق مانع ایجاد کنند. تقریباً یک چنین اتفاقی هم در حوزه ادبیات جنگ افتاد. وقتی جنگ تمام شد، افرادی که دستی بر قلم داشتند، آستین همت بالا زدند و با تجربه ای که از صحنه های نبرد کسب کرده بودند، تصمیم به نوشتن گرفتند. اهالی قلم به خوبی می دانستند، رخدادهای جنگ فراموش نشدنی هستند. بعضی از آنها صحنه های جنگ را دیده بودند و بعضاً شاهد شهادت دوستان و اطرافیان خود هم بودند؛ این بچه ها با هدایت آقایان سرهنگی، بهبودی، کمری و... توانستند هسته اولیه نویسندگان جنگ را شکل بدهند و دفتر ادبیات و هنر مقاومت را راه اندازی کنند. این حرکت سنگ بنای خوبی برای ثبت خاطرات جنگ شد.

می خواهم بگویم جنگ همان طور که سربازانش را از بطن جامعه برگزید، نویسندگانش را هم از دل جنگ انتخاب کرد. به اعتقاد من، یکی از نقاط قوت در ادبیات جنگ، حضور همین افراد اهل قلمی است که زمانی به جای قلم و کاغذ، اسلحه به دست داشتند و در جبهه ها، مشق جنگ می نوشتند. به قول آقای سرهنگی این بچه ها، بعد از جنگ، اسلحه را زمین گذاشتند و قلم در دست گرفتند و از جبهه نوشتند. ادبیاتی که آنها آفریدند، شاید در قدم اول، یک ادبیات آمانور بود و چندان حرفه ای به حساب نمی آمد. اما چون بدون هیچ پیچیدگی قلم می زدند و به قول معروف کلامشان از دل برمی آمد، لاجرم بر دل هم می نشست. با وجود چنین جوهره ای در حوزه ادبیات جنگ، این نهضت کماکان ادامه دارد و به قول حضرت آقا، به صورت آتش به اختیار پیش می رود.

آقای پرویز؛ به اعتقاد شما نویسنده ای انقلابی، خاستگاه سوژه های خود را چگونه در جامعه جستجو می کند؟ ارزش هایی که یک نویسنده انقلابی با یک نویسنده جنگ در جستجوی آن است با قهرمانی که یک نویسنده مستقل خلق می کند، چه شباهت ها و تفاوت هایی با یکدیگر دارند؟

محسن پرویز: معتقدم که نویسنده انقلابی و غیر انقلابی نداریم. سوژه بایی در واقع فرقی بین خصوصیات و روحیات فرد نویسنده ایجاد نمی کند. طبیعتاً نویسندگان حساس به رخدادهای پیرامونی خود هستند. آنها بعضاً سوژه های خود را انتخاب نمی کنند بلکه این سوژه های هستند که سراغ نویسنده ها می روند. یک نویسنده انقلابی وابسته به تفکرات خودش است. در آن سو، نویسنده ای دیگری که تفکرات انقلابی ندارد، باز هم وابسته به تفکرات غیر انقلابی خود است. اینکه تصور کنیم یک نویسنده خنثی است و دارای ایدئولوژی مشخصی نیست، همین تفکر ایضاً یک ایدئولوژی برای آن فرد به حساب می آید. نباید فکر کنیم که اگر فردی تفکر حمایت از انقلاب را دارد، این فرد حتماً اصولی خاص در سوژه بایی استفاده می کند و نویسنده دیگر که تعلق خاطر به انقلاب ندارد، از این اصول تبعیت نمی کند.

به نظر من این نویسنده نیست که بخواهد با اصولی مشخص دست به انتخاب بزند؛ بلکه معمولاً تحت تأثیر مسائل مختلف جامعه، افراد به سمت نوشتن می روند. البته این موضوع بدان معنی نیست که یک نویسنده حرفه ای با هر نوع تفکری، در کار تدوین اثر خود برنامه ندارد. برنامه داشتن موضوع دیگری است. اینکه یک نویسنده شخصیت هایی را خلق می کند تا ماجرای را در قالب داستان بنویسد، جزو اصول نویسندگی است و به نوع تفکر نویسنده ربطی ندارد. اما در باب انتخاب سوژه و موضوع، این مساله بر اساس چیزی است که بر نویسنده تأثیر می گذارد. مثال ملموس در این رابطه به نویسنده ای بازمی گردد که در زندگی خود اصلاً با فقر و مستمندان نشست و برخاست نداشته است. چنین شخصی هیچگاه با مساله ای استیصال ناشی از فقر مواجه نشده است. طبیعتاً این فرد دغدغه ای هم در این خصوص ندارد. در مقابل کسی که فقر را دیده و با خودش و اطرافیان این تجربه را داشته اند، یکی از دغدغه های اصلی قلم این فرد، فقر خواهد بود.

شهید خاطره دارند و ایشان را می‌شناسند. در تولید فیلم پیرامون شخصیت‌های معاصر، مردم بهتر می‌توانند با آن‌ها ارتباط برقرار کنند. به نظر من همین الان هم دیر است که در مورد حاج قاسم و شهدای بزرگ زمان خودمان بنویسیم. افرادی همچون همت، صیاد، باکری، خرازی، کاظمی و... بسیاری از این شهدای بزرگ وقتی وارد زندگی آنها می‌شویم، دنیایی از حوادث و خاطرات و اتفاقات مختلف را خواهیم دید که می‌تواند مورد نظر نویسندگان قرار بگیرد.

اخیرا به مناسبت هفته کتاب تعدادی از نویسندگان نشست با رئیس محترم مجلس شورای اسلامی داشتند. در آن جلسه بنده خطاب به آقای قالیباف عرض کردم: «شما فرمانده لشکر بوده‌اید و در بیشتر عملیات‌ها حضور داشته‌اید؛ آنچنانکه رد پای شما را در خیلی از مستندات مربوط به آن دوران می‌بینیم. اکنون که مسئول قانون‌گذاری کشور شده‌اید، بهترین فرصت است که به مقوله ادبیات و هنر در حوزه هشت سال جنگ تحمیلی توجه داشته باشید. ماندگاری چنین ادبیاتی نیاز به ردیف بوده دارد. چطور است که برای فیلم‌ها و سریال‌های تاریخی ردیف بوده داریم و تلویزیون برای فلان واقعه تاریخی صدر اسلام و یا پیش از آن سرمایه‌گذاری می‌کند. اما در مورد یک سریال مربوط به دوره جنگ چنین اتفاقی نمی‌افتد؟» چرا در خصوص یک سریال مربوط به جنگ، چنین سیاستی مدنظر نیست؟

از قضا وزیر محترم ارشاد هم در آن جلسه حضور داشتند. به ایشان عرض شد، حالا که در دولت و مجلس افراد برخاسته از باورهای انقلابی حضور دارند؛ بهترین فرصت است تا به این مقوله بیشتر پرداخته شود. مثلاً در سال حداقل دو فیلم طراز اول آن هم در با اقتباس از کتابهای معتبر جنگی تهیه و ساخته شود. این سوال است که چرا اقتباس در سینمای ایران جایگاهی ندارد و یا بسیار کم‌رنگ است. به عنوان نمونه فیلمی را نمی‌بینیم که از یک کتاب اقتباس شده باشد. به آقای قالیباف پیشنهاد کردیم که صدا و سیما مکلف شود، در سال یک سریال درجه یک (الف) با موضوع دفاع مقدس بسازد. البته با تخصیص ردیف بوده خاص که از طرف مجلس تعیین می‌شود.

آقای پرویز؛ به نظر شما بهره گرفتن از سوژه‌های واقعی و قهرمانانی که مردم آنها را می‌شناسند و با آنها آشنایی دارند، در حوزه ادبیات داستانی تاثیرگذار خواهد بود؟ اصولاً آیا تکیه به سوژه‌های واقعی در ادبیات داستانی می‌تواند بر جنبه‌های دراماتیک و هنری تاثیر مثبتی داشته باشد؟

محسن پرویز: به گمان من قطعاً اینگونه است. در واقع باورپذیر بودن شخصیت‌های داستانی و ماجراهایی که در داستان اتفاق می‌افتد، قطعاً راز موفقیت داستان است و یکی از نقاط قوت ادبیات داستانی محسوب می‌گردد. ممکن است در یک داستان، سوژه‌های واقعی دستکاری شوند. به هر حال داستان با خاطره متفاوت است. در خاطره، مجاز به دخل و تصرف در واقعیت، شخصیت‌ها و زمان و مکان نیستیم. اما در داستان الزامی ندارد که کلام به کلام تاریخ را روایت نماییم. بنابراین به نظر می‌رسد که در مورد داستان، ملهم از سوژه‌های واقعی و افراد عادی جامعه که مردم با آنها آشنایی دارند، می‌توان یک پردازش هنری داشت و شخصیت‌ها و ماجراهای ویژه‌ای را ابراز نمود. تجربه در طول تاریخ نشان می‌دهد که چنین آثاری مورد استقبال مردم قرار گرفته است.

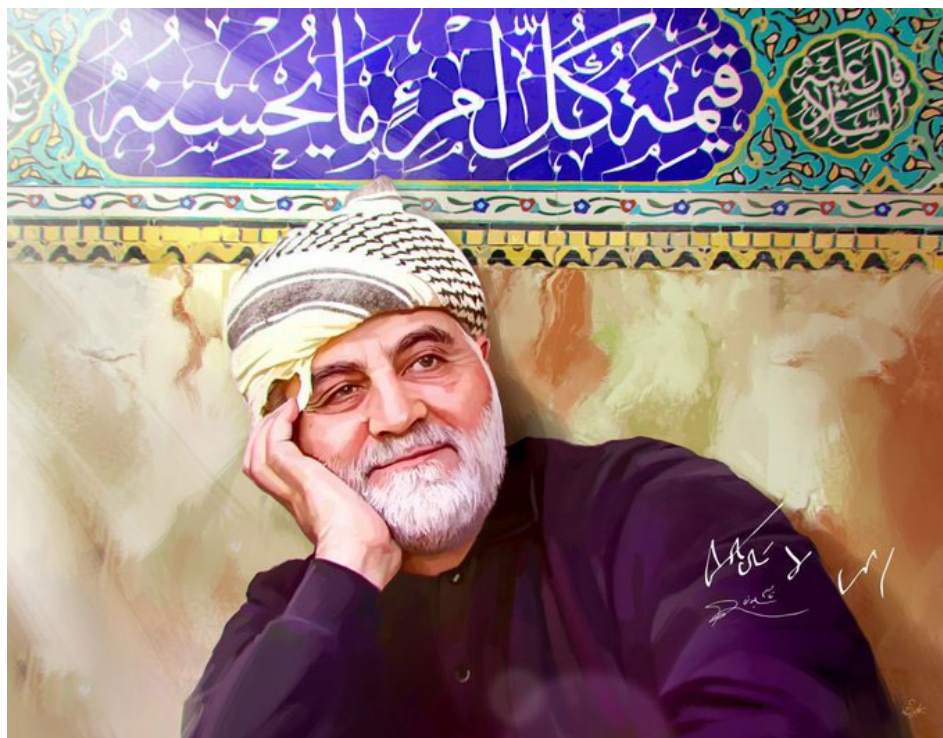
در سایر کشورها نیز اسوه‌های ضدامپریالیستی در ادبیات کاربرد دارند. به اعتقاد شما با تمسک به تاریخ ادبیات حماسی ایران و ضمن بهره بردن از قلم نویسندگان معاصر، چگونه می‌توان سایر متفکرین آن کشورها را که بعضاً در مقابل امپریالیسم صف‌آرایی می‌کنند، جذب کرد و جنبه انتقام‌سخت‌راسترگ نمود؟

محسن پرویز: تصور این است که افراد بزرگی در نقاط مختلف دنیا با تفکرات مختلف برای آزادی مردم خودشان و پیشگیری از سلطه بیگانه تلاش کرده‌اند. این افراد بعضاً ممکن است نادیده گرفته شده باشند و بعضاً ممکن است تبلیغات گسترده‌ی استکبار، مانع از برقراری ارتباط دقیق و منسجم بین مردم و این اسوه‌ها شده باشد.

زمانی امام خمینی جمله‌ی ماندگاری فرمودند که «رفاه‌طلبی با مبارزه سازگار نیست». انسانی که می‌خواهد مبارزه کند نمی‌تواند در عین مبارزه دغدغه رفاه شخصی را هم داشته باشد. در حقیقت، دغدغه‌ی مبارزه باید بزرگتر از مسائل شخصی باشد. در غیر اینصورت فرد نمی‌تواند در آن جهت حرکت کند. وقتی آدمی قصد مبارزه می‌کند تا به مردم خود را کمک کند، چنین مساله‌ای نیازمند این است که از یکسری امیال شخصی بگذرد. این مساله در همه جا وجود و بین همه انسان‌های فداکار وجود دارد. در این زمینه، ضمن چنین نقطه‌ی اشتراکی می‌توانیم

ادای روشنفکری درمی‌آورند، چیزهایی می‌نویسند که مردم از آن سر در نمی‌آورند و از قضا دغدغه‌ی مردم هم نیست. این نوشته نمی‌تواند بین مردم به عنوان اثری مطلوب ماندگار شود. من فکر می‌کنم بخشی از موفقیت مذکور، مرهون نوشتن از دغدغه‌های مردم و شخصیت‌هایی است که مصداق زندگی همین مردمان عادی هستند. طبیعی است که از این بابت برای نویسنده‌ها موفقیت ایجاد می‌شود.

گلعلی بابایی: کتاب‌های جنگ به این خاطر مخاطب دارند که خواننده کتاب، چون خودش را در سطور آن اثر می‌بیند، لاجرم برایش قابل فهم‌تر است. می‌دانیم که درام یکی از لازمه‌های ادبیات است. چیزی نیست که بتوان آن را از ادبیات جنگ جدایش کرد. چون ادبیات جنگ فقط خشونت و کشت و کشتار نیست. وقایع دیگری هم بودند که پشت صحنه و خارج از میدان رخ می‌دادند که باید به آن موارد پرداخته شود. زندگی‌نامه‌هایی که اکنون از شهدا چاپ می‌شوند درخور تامل هستند. وقتی زندگی‌نامه‌های افرادی که در جنگ شهید شدند را می‌خوانیم، درمی‌یابیم که باید کارهای بیشتری در حوزه درام با محوریت ادبیات جنگ نوشته شود. رزمنده‌های ما آدم‌های بریده از دنیا نبودند. آنها هر چقدر که عاشق شهادت بودند، بیشتر از آن به زندگی شوق داشتند. شخصاً دیده بودم، حین یکی از عملیات‌ها، یکی از فرماندهان گردان‌های ما، حاج رجبعلی بکشلو [که بعدها شهید شد، کتابی در دست داشت. از ایشان پرسیدم: حاجی



جان؛ مشغول چه هستید؟! پاسخ ایشان بسیار جالب بود؛ گفت چند روز دیگر امتحان دارم و وقتی از عملیات برگشتم باید بروم پادگان دو کوهه امتحان بدهم! این است که رزمنده‌های ما همه چیز را رها نکرده بودند. شهید علی رضا نوری نمونه دیگر این افراد است. نامه‌های عاشقانه ایشان به همسر و بچه‌ها و خانواده‌اش قابل تامل است. ادبیات نهفته در این نامه‌ها نشان از واقعیتی دارد که می‌تواند برای کسانی که می‌خواهند آثاری در حوزه اجتماعی بنویسند، سرمشق قرار گیرد. چه بخواهیم و چه نخواهیم این نوع ادبیات، یعنی ادبیاتی که برخاسته از درام و اتفاقات و فضای اجتماعی است، خواهان بیشتری دارد. به نظر من هیچ منافاتی ندارد که زندگی شهدای ما هم با این نوع ادبیات نوشته شود.

آقای بابایی؛ به نظر شما آیا ورود شخصیت‌ها و قهرمانان واقعی جنگ با تجربه‌های واقعی به ادبیات داستانی جنگ، (شخصیت‌هایی مانند حاج قاسم و دیگران)، برخلاف خاطر‌نگاری‌ها و بخش تاریخ شفاهی نیازمند دوران فترت است یا اصولاً ادبیات می‌تواند هر ظرفیت و هر سوژه‌ای را ولو به روز در قاب خود بگنجاند؟

گلعلی بابایی: اتفاقاً یکی از کوتاهی‌های ما بعد از جنگ این بود که شخصیت‌ها و قهرمانان واقعی کشورمان را به جامعه معرفی نکردیم. از نویسندگان و هنرمندان تا مسئولان مربوطه، همه کوتاهی کرده‌ایم. آنچنانکه هنوز نتوانسته‌ایم شخصیت شهید همت را برای مردم خود بازگو کنیم. اکنون وقت پردازش این شخصیت‌ها است. مخصوصاً حاج قاسم که عموم جامعه از این

محسن پرویز: در این مورد ابتدا باید یادداشت‌هایی که ایشان در این زمینه داشته، منتشر شود تا دقیق‌تر راجع به این موضوع صحبت کنیم. اما به اجمال می‌توان گفت که ایشان جزو افراد نظامی بود که به حوزه فرهنگ توجه داشتند و اهل مطالعه و نوشتن بودند. در مجموع تصور من این است که شهید سلیمانی یک فرد نظامی به معنای غربی آن نبود. نه تنها ایشان بلکه تعداد زیادی از شهدای خودمان را می‌شناسم که اگر چه فرمانده نظامی بودند، اما نگاه‌شان کاملاً فرهنگی و اصلاحی بود و نه نظامی صرف. در مقابل فرماندهان جنگ‌طلب، نگاه حاکم بر فرماندهان دفاع مقدس ما وجود داشت که نزد حاج قاسم هم آشکار بود. در عرصه نبرد، آنها برای کشت و کشتار وارد نمی‌شدند. آنها در این عرصه برای آدم‌سازی وارد می‌شدند. یعنی اگر در لحظه آخر هم دشمن حاضر باشد تا از دشمنی خود دست بردارد، اصل بر این است که کشتاری صورت نگیرد. این نگاه در فرهنگ غالب فرماندهان دفاع مقدس ما وجود داشته است. ضمن بازگو شدن بیشتر خاطرات شهید سلیمانی خواهیم دید که این فضیلت، به نحو برجسته‌ای نزد ایشان متجلی است. ایشان لذت را در کشتن آدم‌ها نمی‌دید. در مقابل این لذت نجات مردم است که حرف اول را می‌زند.

آقای بابایی؛ نظامیان و سیاستمداران کشور، حین ترور سردار سلیمانی از لفظ انتقام سخت صحبت کردند. به نظر شما یک نویسنده در این مورد چه وظیفه‌ای بر عهده دارد؟

گلعلی بابایی: وظیفه نویسنده‌ها، برای جامعه عمل پوشاندن به شعار انتقام سخت، معرفی این شهید اسطوره‌ای به جهان مبتلا به زورگویی است. شاید به ظاهر این پاسخ من جنبه شعاری داشته باشد. اما واقعیت این است که اگر بتوانیم شهید سلیمانی و تفکرات برخاسته از ظلم ستیزی‌اش را به مردم دنیا بشناسانیم، قطعاً هواداران زیادی را برای راهی که او سنبلیش بوده است، جذب می‌کنیم. این یعنی همان انتقام سخت.

وظیفه یک نویسنده خلق اثر است؛ اثری که بتواند جوانب شخصیتی سوژه محوری او را در بر بگیرد. اما برای جهانی شدن آن اثر، نویسنده نمی‌تواند نقش چندانی داشته باشد؛ چراکه دستش از دنیای خارج کوتاه است. در اینجا مراکز و موسساتی که در اقصی نقاط دنیا نمایندگی دارند و دریافتی‌هایشان دلاری است، باید نقش‌آفرینی کنند. امروزه بحث واگذاری و یا رد و بدل کردن رایت کتاب‌ها، یکی از منابع درآمدی کشورهاست که متأسفانه کشور ما کمترین سهم را در این تجارت فرهنگی دارد؛ چراکه نمایندگان این حیطه، به وظایف سازمانی‌شان عمل نمی‌کنند و رغبتی برای اشاعه این فرهنگ در دنیا نشان نمی‌دهند.

آقای بابایی به کم کاری مسئولان اشاره کردند. بعد از ترور آقای قاسم سلیمانی، آثار فراوانی به قلم نگاشته شد. به نظر شما آیا در مجموع در سطح بین‌المللی توانستیم این شور قلم را منعکس کنیم یا خیر؟

گلعلی بابایی: فکر نمی‌کنم تاکنون آثاری در این زمینه به دنیا معرفی کرده باشیم. هر اقدامی هم رخ داده است، در راستای فعالیت‌های ژورنالیستی و جار و جنجال‌های پروپاگاندایی بوده است. در کدام آثار ادبی توانستیم تفکرات ظلم ستیزی و دفاع از مظلومیت جهان که سبزه اصلی شهید حاج قاسم سلیمانی بوده است را به دنیا معرفی کنیم؟ با این روال حاج قاسم صرفاً در محدوده سرزمینی ما باقی خواهد ماند؛ تا زمانی که آثاری در قواره جهانی، اعم از کتاب، فیلم و سریال تولید و عرضه نکنیم، حاج قاسم در محدوده سرزمینی خودمان محبوس می‌ماند.

به عنوان سوال آخر سراغ شعری از مولانا برویم که سردار سلیمانی، به آن علاقه خاصی داشتند. مولانا می‌فرمایند که رقص و جولان بر سر میدان کنند / رقص اندر خون خود مردان کنند / چون رهند از دست خود دستی زند / چون جهند از نقص خود رقصی کنند. چه وجه خاصی بین هویت فکری آقای سلیمانی و این شعر از مولانا می‌بینید؟

گلعلی بابایی: این شعر توسط شهید عارف حاج قاسم سلیمانی، بسیاری از مواقع زمزمه می‌شد. در سیره و روش زندگی عرفا، رقص یا همان سماع به معنی از خود بی خود شدن و خود را شکستن از منیت‌ها است. به نظر من تفسیر این شعر را خود شهید سلیمانی بارها به زبان آورده‌اند. آنجایی که گفتند: تا شهید نشوید به شهادت نمی‌رسید. اما ایشان چرا این جمله را مدام تکرار می‌کردند؟ چونکه این شهید بزرگوار با آن قدمت طولانی که در جنگ هشت ساله و پس از آن در عراق و سوریه داشتند، به عینه دیدند که شهدا مستانه رقصیدند، به وصال خود رسیدند و در زمرة اولیای الهی قرار گرفتند. در حقیقت تکرار این شعر مولانا از سوی سردار دل‌ها، نشان از حسرت همیشگی ایشان به خاطر جاماندن از قافله شهیدان و دور ماندن از چنان حظ معنوی بوده است. ♦

با سایر ملل کار کنیم. البته الزامی هم نیست که ما استقلال این افراد را سلب کنیم و آنها را مجبور به پیروی از خودمان نماییم. باید بر مشترکات پافشاری کرد و نقاط افتراق را نیز مواظبت نمود تا پافشاری افراطی نداشته باشیم.

گلعلی بابایی: در این زمینه از قضا باید از الگوی خود دشمنان و قاتلان حاج قاسم بهره ببریم. این پیشنهاد دلیل دارد که عرض می‌کنم. همه دنیا می‌دانند، جنگ آمریکا با مردم بی‌دفاع ویتنام یک جنگ تجاوزکارانه و نامشروع بود. اما شیطان بزرگ با در اختیار داشتن گنجی به اسم هالیوود، چنان از سربازان اشغالگر خود قهرمان‌سازی می‌کند که بسیاری از این شخصیت‌های پفکی و قهرمانان قلابی، را به عنوان اسطوره جوانان کشورهای جهان سومی از جمله کشور ما جا بزنند. ما اگر می‌خواهیم مکتب سردار سلیمانی را نشر بدهیم تا به دنیا معرفی شود، باید در این راه سرمایه‌گذاری کنیم. باید از پتانسیل و خاطرات نیروهای چند ملیتی تحت امر حاج قاسم در مبارزه با دشمن بشریت یعنی داعش که همان فاطمیون، زینبیون، حیدریون و... بودند، به نحو احسن استفاده کنیم. همچنین نمایندگی‌های ایران در کشورهای خارجی با برگزاری نشست‌ها و همایش‌هایی ضمن حضور متفکرین عدالتخواه همان کشورها و نیروهای تحت امر حاج قاسم، ضمن نشر تفکرات و برجستگی‌های شخصیتی این فرمانده مقتدر، در معرفی او تلاش هم کنند تا در آن سوی جبهه انتقام سخت شکل بگیرد.

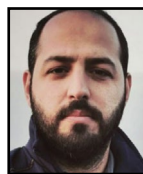
آقای پرویز؛ به نظر شما آیا ورود شخصیت‌ها و قهرمانان واقعی جنگ با تجربه‌های واقعی به ادبیات داستانی جنگ، (شخصیت‌هایی مانند حاج قاسم و دیگران)، برخلاف خاطره‌نگاری‌ها و بخش تاریخ شفاهی نیازمند دوران فترت است یا اصولاً ادبیات می‌تواند هر ظرفیت و هر سوژه‌ای را ولو به‌روز در قاب خود بگنجاند؟

محسن پرویز: شخصاً قائل به این نیستم که الزاماً باید زمانی بگذرد و بعد از گذشت زمان دست به روایت بزнім. البته در حوزه شعر و ادبیات داستانی مقداری تفاوت وجود دارد. در حوزه شعر ضمن ایام هیجان و بحبوحه رخدادها، آثار بهتری آفریده می‌شود. اما در حوزه ادبیات داستان وقتی از رویدادی مقداری فاصله می‌گیریم، می‌شود روایت مربوطه را با اشراف بیشتری تدوین کرد. اما این بدان معنا نیست که در همان زمان واقع، نباید دست به قلم برد.

در ادبیات داستانی، الزامی نیست که به عین وقایع پایبند باشیم. اینکه بخواهیم عین آن آدم و آن ماجرا را نقل کنیم، این اتفاق مربوط به خاطره و زندگی‌نامه است، نه داستان. حتی در زندگی‌نامه‌ی داستانی، گاهی اوقات نویسنده خود را مجاز می‌داند که وقایع را پس و پیش کند. در این میان خطری که وجود دارد، این است که چون مردم این شخصیت و این واقعه را به چشم خود دیده‌اند، شاید بر نتایند که دخل و تصرفات هنری در قبال آن شخصیت رخ بدهد. این مساله می‌تواند تأثیر منفی بر استقبال مخاطبان بگذارد. اما در مورد اقداماتی که برای دور کردن دشمنان در خارج از مرزها انجام شد؛ باید گفت برخی افراد نگاهی سطحی به ماجرا داشتند و گاهی تحت تأثیر القانات دشمن، همراهی می‌کردند. طبیعی است که دشمن در حوزه فرهنگی تلاش می‌کند که بر جمهوری اسلامی فشار آورد و جمهوری اسلامی را در داخل مرزهای خودش محدود کند. در رابطه با این مشکلات، شهید سلیمانی یک شخصیت استثنایی در انقلاب ما محسوب می‌شد. هر چند که فرماندهان زیادی هم داشته‌ایم که برای دفاع از مام میهن تا پای شهادت پیش رفته‌اند. ضمن چنین وضعیتی طبیعی است که دشمن بخواهد که ایران در داخل سرزمین‌های مادری خودش مقاومت کند و نه خارج از مرزها. این القانات همیشه صورت گرفته که اگر ایران از مرزها خارج شود، این رویه منجر به خرابی‌هایی در داخل کشور خواهد شد و آثار مخرب فرهنگی و سیاسی و اجتماعی و نظامی در داخل کشور ایجاد می‌شود. با چنین نگاهی، طبیعتاً در حوزه‌های فرهنگی نیز چنین تلاشی صورت می‌گیرد. لذا به تخریب چهره‌هایی که نمادهای مقاومت در خارج از مرزها هستند دست می‌زنند. در این شرایط ممکن است بسیاری از افراد تحت تأثیر این قضیه قرار گیرند و عمق حیل‌ی دشمن را متوجه نشوند. راجع به شهید سلیمانی همین اتفاق رخ داد و شهید سلیمانی به عنوان یکی از فرماندهان موفق مقاومت، مورد کینه دشمن قرار گرفت. این کینه تا جایی پیش رفت که حاضر شدند به صورت رسمی آبروریزی کنند و در یک کشور ثالث، یک مهمان آن کشور را به شهادت برسانند.

طبیعتاً در زمان حیات شهید سلیمانی، خط مخرب فرهنگی برای تخریب شخصیت و اقدامات علیه او شکل گرفته بود. بعد از شهادت او نیز ایضا همین اتفاق ادامه‌دار شد. این تخریب نه در ایران و نه در خارج از ایران موفق نبود. این در واقع یک اتفاق شگفت‌انگیز است و شهید سلیمانی به عنوان نماد مقاومت و سواگر چهره‌ی اصلی استکبار، به یک شخصیت ماندگار در تاریخ کشورهای مظلوم تبدیل شد. اما اینکه ما باید امروز به این قضیه بپردازیم یا در آتی، به گمان من حتماً از اکنون باید به آن پرداخت.

آقای پرویز شما نگاه آقای سلیمانی را نسبت به ادبیات و شعر چگونه ارزیابی می‌کنید؟



کارگردان مستند «آورتین»

سرزمینِ موعود

حسن وزیرزاده، کارگردانی مستند «آورتین» و اسرافیل کلیجی تهیه‌کنندگی این کار را برعهده داشته است. در این مستند با فردی به نام حسن زلفی آشنا می‌شویم که از هم‌زمان شهید قاسم سلیمانی در جنگ ایران و عراق و عملیات‌های جنوب شرقی کشور بوده است. کارگردان و تهیه‌کننده این مستند که از همراهان شهید سلیمانی بودند، درباره تلاش‌های حاج قاسم برای سامان بخشیدن به وضعیت ناامنی منطقه «آورتین» می‌گویند.

اسرافیل کلیجی: خیر، هر فردی که مستند را تماشا کند، به اینکه کار صرفا از روی ارادت به حاج قاسم سلیمانی ساخته شده است، پی می‌برد. هیچ سفارشی نمی‌تواند اثری با چنین ویژگی‌های را خلق کند. به احترام این مرد (شهید قاسم سلیمانی) همه عمر باید تمام قد ایستاد. من هم مانند همه مردم ایران و حتی دنیا، سال‌های آخر حاج قاسم بود که او را شناختم. درست در همان زمان که پدیده‌ای به نام داعش مطرح شد و این سردار برای امنیت منطقه تمام قد مقابل آن‌ها دفاع کرد. نباید فراموش کنیم که تمام دنیا مدیون حاج قاسم هستند و اگر این مرد در مقابل این جریان خونخوار و افراطی قد علم نمی‌کرد چه بسا امروز داعش به عنوان یک حکومت رسمی در جهان قد علم کرده بود. همین ویژگی‌های شخصیتی او موجب شد که درباره این سردار تحقیق کنیم و درباره برخی موضوعات و اقدامات او عمیق‌تر شدیم. در کاشاکش تحقیقاتمان متوجه شدیم که پس از تلاش بسیار در جنگ تحمیلی، درست در زمانی که همه زندگان به خانه‌ها بازگشته بودند تا در آرامش بعد از جنگ زندگی کنند، پرورنده امنیت جنوب شرق کشور را دست این مرد سپردند. چطور می‌شود فردی در اوایل دهه هفتاد و آن فضایی که در کشور حاکم بوده است، به مقابله با اشاری رفت که هر کاری از آن‌ها برمی‌آمد؟ هر بار که در جایگاه تماشاگر مستند «آورتن» را می‌بینم، اشک از چشمانم جاری می‌شود. حاج قاسم سلیمانی مقتدرانه به جنگ با اشراش منطقه «آورتن» رفت و به گونه‌ای فضا را مدیریت کرد که آن‌ها خودشان را تسلیم نظام کردند. در واقع او هنری را به خرج داد که از نظر من باید در دانشگاه‌ها تدریس شود. شرورها در آن منطقه از قبل انقلاب حکومت خودمختاری تشکیل داده بودند، سالیان سال کارشان شرارت و قاچاق بود. حاج قاسم علاوه بر اینکه امنیت را به این منطقه برگرداند، با کمترین اقدام و عملیات نظامی توانست آن‌ها را اجذب شخصیت به نظیر خود کند.

این اتفاق در اوایل دهه هفتاد، دستمایه‌ای شد تا ایده‌ی اولیه در ذهن‌مان شکل بگیرد. شبانه و: تلاش کردیم تا آن‌حیوانات را به شکل، روایت کنیم تا هر فردی که مستند «آر تین»

حسن وزیرزاده: من و تهیه‌کننده کار با هم آشنا بودیم و روزی که قرار بود مستند را بسازیم، به دنبال سوره اصلی و مناسبی بودیم. طی پژوهش‌های تکمیلی که انجام شد، به این نتیجه رسیدیم که موضوع را روایت اتفاق‌های جنوب شرق کشور انتخاب کنیم تا از پراکندگی و تعدد مسائل در مستند جلوگیری کنیم. حسن زلفی (هم‌رزم شهید قاسم سلیمانی) را شکر خداوند در کنار خود داشتیم و به سراغ برخی افرادی هم که در کرمان بودند و دسترسی به آن‌ها راحت‌تر بود، رفتیم تا به اتفاقات آن زمان دسترسی پیدا کنیم. پژوهش را همان زمان ادامه دادیم و پس از آن، کارهای فیلمبرداری را شروع کردیم. این روند، حدود ۶ ماه زمان برد. البته مادر تولید، دچار مشکل شدیم و تمام تصاویر و فیلم‌ها حذف شد که با پیگیری‌های تهیه‌کننده و حسن زلفی، توانستیم آن‌ها را مجدداً برگردانیم.

حسن وزیرزاده: حسن زلفی، تصویربردار تمام این آرشیوها در عملیات لشکر ۴۱ کرمان است. حاج قاسم تا سال ۷۶ فرمانده سپاه کرمان بود و دوستان زیادی در سپاه کرمان هستند که از ایشان تصویر و فیلم دارند. ایشان تمام این آرشیوها را برای خود، نگهداری کرده بودند. البته درصداً بسیار کمی از آن تصاویر به دست ما رسید؛ اما همان طور که گفتیم از تصاویر و فیلم‌های حسن زلفی، در کار استفاده کردیم.

شما از نزدیک یا شهید قاسم سلیمانی، در ارتباط بوده اید؟



مدیریت کنند که مردم رفاه بیشتری داشته باشند. شهید سلیمانی پس از جنگ، حدود ۳۰۰ چاه احداث کرد؛ اما از سال ۱۳۷۳ تاکنون یک نفر نیامد یک چاه اضافه کند! امیدوار هستیم که «آورتین» تلنگری برای مسئولان هم باشد.

این مستند با بودجه شخصی تولید شده است؟

اسرافیل کلیجی: متولی مستند مرکز هنری رسانه‌ای رضوان بود و بودجه مستند را تامین کرد. در ابتدا طرح را به این مرکز ارائه دادیم و آن‌ها نیز پسندیدند. ضمن آن که «آورتین» با کمترین بودجه ساخته شده و به نظر می‌رسد که نتیجه هم رضایت‌بخش بوده است. ما مستند را با توکل به خدا و مدد از شخص حاج قاسم پیش بردیم چون اعتقاد داریم که شهدا پس از شهادت هم بر اعمال و رفتار ما ناظر هستند.

حوزه مستند چقدر می‌تواند برای شناساندن ابعاد پنهان یک اسطوره مانند حاج قاسم تاثیرگذار باشد؟

حسن وزیرزاده: فکر می‌کنم سینمای مستند از سینمای داستانی تاثیر بیشتری دارد. البته فیلمسازهایی مانند محمدحسن مهدویان می‌توانند در شناساندن اسطوره هم در سینمای داستانی اثر بگذارند اما مستند خوب مسلمان تاثیر بیشتری دارد. به هر حال در این حوزه، ببیننده و مخاطب با واقعیت موجه می‌شود. در همین مستند «آورتین» تمام تصاویر و لحظات کاملاً واقعی ثبت شده است و هر کسی با دیدن آن‌ها نمی‌تواند رشادت‌های این فرمانده بزرگ انقلاب را کتمان کند و قطعاً تحت تاثیر قرار خواهد گرفت.

تصمیمی برای اکران «آورتین» گرفته‌اید؟

اسرافیل کلیجی: مستند «آورتین» را به نیت شرکت در هیچ جشنواره‌ای نساختم و قصد ما این بود حاج قاسم را به مردم بشناسانیم. حتی ما هم بسیاری از ابعاد شخصیتی ایشان را طی ساخت مستند شناختم. البته تاکنون مستند را جشنواره بین‌المللی سینماحقیقت سال جاری شرکت دادیم تا در بستر مناسبی قرار گیرد. با پلنفرم‌ها نیز مذاکره کردیم تا بتوانیم مستند را در آن‌ها پخش کنیم. اعتقاد دارم مخالفان و موافقان حاج قاسم سلیمانی باید این فیلم را ببینند و حتی دوست دارم آن‌هایی که مثلاً همفکری و همسویی با این فضا ندارند حداقل یکبار به تماشای این مستند بنشینند و بعد در فکر و ذهن خودشان به قضاوت و تحلیل شرایط بنشینند.

در آخر اگر نکته‌ای مانده بفرمایید.

حسن وزیرزاده: «آورتین» فتح الباب است و اشاراتی به مسائل مربوط به جنوب شرقی کشور که بسیار گسترده است، می‌کند. ماجرای مبارزه با اشرار و ایجاد امنیت و صلح در این مناطق و سیاست‌هایی که حاج قاسم اعمال کرده است نیاز به کار بیشتری دارد. در زمان ساخت این مستند متوجه شدم یکی از شخصیت‌هایی که هنوز شناخته نشده است، شهید نورعلی شوشتری بود که این روزها هم در حال ساخت مستندی درباره این شخصیت بزرگ هستیم. ♦

حسن وزیرزاده: بله، تمام زندگی من پر شده از خاطراتی که با حاج قاسم داشتم. برخی از نمونه‌های آن را در مستند به تصویر کشیدیم. ایشان همیشه مخالف دوربین و تصویربرداری از خودش بود و من تلاش می‌کردم زاویه دوربین را به گونه‌ای قرار دهم که متوجه نشود. تمایلی نداشت مطرح باشد و اسمش سر زبان‌ها بیفتد. پس از جنگ ایران و عراق همه به دنبال زندگی خودشان رفتند؛ اما حاج قاسم ماند و دست از کار نکشید. اواخر سال ۱۳۶۹ از اهواز به طرف کرمان آمدم و از همان اوایل سال ۱۳۷۰ عملیات لشکر ۴۱ ثارالله کرمان آغاز شد و شهید سلیمانی نیز تا ۱۳۷۶ کرمان ماند و به منطقه و نظام خدمت کرد. در واقع اوج کار از سال ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۴ بود. بسیاری از عملیات‌ها بود که اصلاً فیلمبرداری نمی‌شد و متأسفانه هیچ تصویری از آن‌ها حتی در آرشیوها نیز وجود ندارد. در آن زمان با فرمانده گروه و با حاج قاسم سلیمانی مطرح کردم که ما هیچ تصویری از عملیات‌ها نداریم و سالیان بعد مدرکی از این روزها نداریم. حاج قاسم هم کار را به خودم سپردند و من راهی تهران شدم و از میدان انقلاب یک دوربین پاناسونیک ام‌دی-۹۰۰۰ با ذوق و شوق فراوان خریدم. تمام کارها را با عشق انجام دادم و هیچ سفارشی از جایی نبود که بگویند از عملیات‌ها فیلمبرداری کنید. تلاش می‌کردم تا اتفاق‌ها را ثبت و مستند کنم تا برای آینده بماند. در همان زمان مطمئن بودم که این فیلم‌ها در آینده استفاده می‌شود. البته آن موقع در این فکر نبودیم که روزی مستند بسازیم اما می‌دانستم که برای داشتن مدرک لازم می‌شود. امیدوار هستم که مردم «آورتین» را ببینند و کمی از سختی‌های حاج قاسم در این عملیات و زندگی شهدا را متوجه شوند. باید اعتراف کنم که عملیات بسیاری سختی را پشت سر گذاشتیم و در برخی مناطق آن محدوده حتی در روز هم خطرناک بود چه برسد به شب. با تمام این اوصاف، حاج قاسم به میدان آمد و تمام تلاشش را کرد و باعث امنیت در آن منطقه شد.



زمانی که نام شهید قاسم سلیمانی می‌آید، عملیات‌های ایشان مقابل داعش اولین چیزی است که به ذهن‌ها خطور می‌کند. چرا برای ساخت مستندی درباره ایشان، به سراغ بازه زمانی عملیات‌ها در دهه هفتاد شمسی رفتید؟

اسرافیل کلیجی: سردار سلیمانی همیشه از دوربین فراری بود اما خواه و ناخواه در یک دهه آخر عمر ایشان، اتفاق‌ها جوری رقم خورد که در بین مردم شناخته شد. در پشت این اتفاق‌ها هم جریان خاصی نبود که ایشان را در رسانه‌ها پررنگ کنند. در سال‌های اخیر عمر شریفش تمام مردم دنیا از ایشان حرف می‌زدند و طبیعتاً از رشادت‌هایش فیلم و تصاویری هم دیده بودند. به همین دلیل خیلی نیاز نبود که مستندی در این بازه زمانی بسازیم و آن بپردازیم. به هر حال یکی از نقش‌های سینمای مستند، روشنگری است و ما باید روایت‌های درستی را بیان کنیم تا عده‌ای برداشت‌های دروغ و اشتباه را به نفع خودشان بازگو نکنند. از نظرم اگر بخواهیم از شهید سلیمانی اثری بسازیم باید چندین سال پژوهش کنیم و بعد کار بسازیم. برای ساختن مستند «آورتین» سراغ جنگ تحمیلی بین ایران و عراق نرفتیم زیرا بسیار گستردگی داشت؛ اما مدیریت و رشادت‌هایی او در دهه ۷۰ شمسی در منطقه جنوب شرقی ایران با آن حجم از ناامنی به گونه‌ای بود که اشرار آن منطقه راه خلاف و شرارت را رها کردند و اکنون کشاورز و کارآفرین هستند. در مستند هم برخی این افرادی که در قید حیات هستند را می‌بینیم چطور از آدم‌کشی و قاچاق به کارهای خوب کشیده شدند. یکی از آن شوره‌ها می‌گفت «از سال ۱۳۷۳ تاکنون که آن کارها را ترک کرده حتی یک نخ سیگار هم نفروخته است.» و به عقیده من این موضوع بسیار جذابیت داشت و تلاش کردیم آن را به تصویر بکشیم. نوع مدیریتی که حاج قاسم سلیمانی انجام می‌داد؛ حلقه مفقوده مدیریت مسئولان امروزه ماست. بسیاری از ما او را در جایگاه یک فرد نظامی می‌شناسیم در حالی که در مستند «آورتین» مشاهده می‌کنیم حاج قاسم با تماشای فیلمی که از فقر مردم جنوب شرقی دیده بود، اشک از چشمانش به گونه‌ای روانه شد گویی که فرزندش را از دست داده است. قلب او برای مردم می‌تپید و جدای از احساس، عقل و درایتی که خدا به او داده بود را برای آسایش مردم به کار می‌گرفت. هر مخاطبی که این یک ساعت مستند را تماشا کند، متوجه بسیاری مسائل می‌شوند. برای مثال مسئولانی که با عملکردشان موجب شدند تا مردم با مشکلات اقتصادی دست و پنجه نرم کنند، می‌توانند با کمی از خودگذشتگی، درایت و توکل بر خدا، فضا را جوری

خنده از آن گم نمی‌شد، خبر داشتند، حال چگونه ممکن است که یک فرمانده علوی با این همه صفات مورد ستایش قرار نگیرد؟

شکی نیست تلاطمی که کشورهای خاورمیانه پشت سر گذاشته‌اند در راستای جداسازی نیروها بین دشمنان، خائنان و مبارزان محور مقاومت تحمیل شده بوده. از این رو امروز خاورمیانه به دو محور تقسیم شده است: محور مقاومت با قهرمانان شهیدی چون «عماد مغنیه»، «قاسم سلیمانی»، «ابومهدی المهندس» و «بدرالدین» و محور شرارت که کشورهای سازشگر با اسرائیل و گروه‌های تروریستی که پشت سر آن‌ها آمریکا و اسرائیل قرار دارند. چنانچه «سیدحسن نصرالله» دبیر ل حزب الله فرمودند: «خون سلیمانی آمریکایی‌ها را از منطقه بیرون خواهد کرد» ما نیز به حکمت این رهبر بزرگ و برکات دعای رهبر عالی‌قدر «سیدعلی خامنه‌ای» ایمان داریم که در آستانه پیروزی قاطع و اخراج بیگانگان و مزدوران آن‌ها از این سرزمین‌های مقدس هستیم.

در تاریخ ما نمادهای مختلفی از شخصیت‌های نظامی را داریم که عموماً خونخوار و ظالم بوده‌اند اما امروز در خاورمیانه نوع جدیدی از این قهرمان‌ها باز تولید شده‌اند. این اتفاق ناشی از چه عواملی است؟

بله، جنگ‌های جهانی اول و دوم در عصر جدید برای بشریت فرماندهان نظامی و شاهان و امپراتوران انقلابی‌گرها و کودتاگرانی پدید آوردند که به ظلم و بی‌رحمی معروف بودند تا اینکه در سپیده دم تهران ستاره‌ای به نام روح الله ظهور کرد و درخشید، مردی که با دعا و درایت و صبر و پایداری معادله قدرت در منطقه را دگرگون کرد و برای ظهور حضرت مهدی «عج» کشوری را بنیان نهاد که فرماندهان بزرگی از «مصطفی چمران» گرفته تا «قاسم سلیمانی» تربیت کرد و همچنان نیز فرماندهان بزرگی به عرصه مقاومت تقدیم می‌کند که شرافت در برابر آن‌ها سر تعظیم فرود می‌آورد. این کشور بزرگ امروز دست یاری به سمت همه کسانی که اراده‌ای شبیه آن دارند دراز کرده است. لبنان نمونه بارز انعکاس وفاداری در میدان بود. امروز جوانان لبنان نمادهای سرافرازی دارند که به آن‌ها اقتدا می‌کنند و از آن‌ها خط مشی می‌گیرند. جوانان لبنانی از عزم و اراده مصطفی بدرالدین، هوش عماد مغنیه و شجاعت قاسم سلیمانی الگو می‌گیرند. این جوانان با اقتدا به این بزرگان پرچم ولایت را نسل به نسل تا ظهور حضرت مهدی منتقل می‌کنند.

امروز هم حفظ میراث شهدا و رهبران رسالتی است که از دالان‌های فرهنگی آغاز می‌شود و به برنامه‌های رسانه‌ای ختم می‌شود. وظیفه هر نویسنده، شاعر، مداح و اهل رسانه است که در این عرصه نقش خود را ایفا کند. در سطح جهان مشرق می‌توانم بگویم که با همکاری یکدیگر گام‌های خوبی برداشته‌ایم اما هنوز به انتهای مسیر نرسیده‌ایم و باید به این راه ادامه دهیم تا عکس شهدا در هر کوچه و خانه و برزنی با افتخار و امتنان نصب شود.

شخصیتی مانند شهید قاسم سلیمانی چه اندازه قابلیت و جذابیت برای نویسندگان و شاعران عرب زبان حوزه خاورمیانه دارد؟

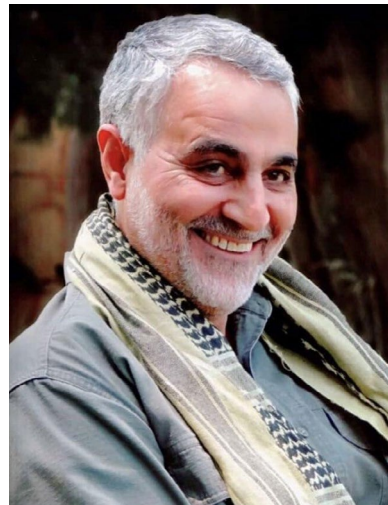
نویسندگان دو نوع هستند، نویسنده‌ای که با نویسندگی به دنبال کسب معیشت، شهرت و زندگی است و نویسنده‌ای که در نوشتن، حقیقت را جستجو می‌کند تا آن را ترویج دهد و بر این اساس جایگاه اخروی خود را ارتقا دهد. وقتی نویسنده یا شاعر طالب آخرت باشد، از همه مرزها و نژادها می‌گذرد و به دنبال شخصیتی برای نوشته‌های خود می‌گردد که شبیه حسین (ع) باشد، چراکه حسین (ع) در قلب و جان او حاضر است. او می‌نویسد تا از حقیقت دفاع کند و شخصیتی چون «حمید ابن مسلم» (از راویان مناقق حادثه کربلا) در کالبد او حلول نکند. در اینجا می‌توانم از تجربه شخصی خود به عنوان یک شاعر در عرصه شعر مقاومت حسینی صحبت کنم، شاعر وقتی از حسین علیه السلام می‌نویسد محتاط می‌شود و مراقب است تا هر اسم و یا تشبیه و استعاره‌ای را در شعرش ذکر نکند که به کربلا و واقعه عاشورا توهین شود و یا آن را تضعیف کند، مثلاً گاندی شخصیتی است که مردم درباره تحمل و مقاومت او اختلاف نظر ندارند، اما من به عنوان یک شاعر اهل بیت به خود اجازه نمی‌دهم نام او را در شعر حسینی بیاورم زیرا او از نظر عقیدتی کاملاً با موضوع فاصله دارد، اما موضوع قاسم سلیمانی و عماد مغنیه کاملاً متفاوت است، من در اشعار خود بدون هیچ ترسی قصاید انقلابی‌ام را با نام آن‌ها زینت می‌دهم و بر فحواي اشعارم بار معنایی می‌بخشم. چراکه بر اساس آنچه آموخته‌ام و می‌آموزم، می‌دانم که آن‌ها از نظر اخلاق و شجاعت و اراده به یاران امام حسین (ع) شبیه‌ترین هستند. ♦



♦ محمد احمد نایف

شاعر و مجری شبکه المنار

شبیه‌ترین به امام



محمد احمد نایف، شاعر لبنانی حوزه مقاومت و مجری شبکه المنار است. او سراینده‌ی قصیده‌ی «لا یرحل الشهداء: شهدا فراموش نمی‌شوند» است که لحظاتی پس از شهادت حاج قاسم سلیمانی سروده شد. این سروده که نخستین سرود جهان عرب در نخستین لحظات شهادت فرماندهان مقاومت به شمار می‌رود، به ناهنگی حماسی تبدیل و به عاشقان مکتب شهید سلیمانی تقدیم شده است. با این شاعر درباره شهید قاسم سلیمانی گفتگو کرده‌ایم.

درباره قصیده حماسی «لا یرحل الشهداء» توضیح دهید و از احساس خود هنگام سرودن آن بگویید.

قصیده «لا یرحل الشهداء: شهدا نمی‌میرند» را ساعاتی پس از شهادت حاج قاسم سلیمانی و حاج ابومهدی المهندس نوشتم. توفیق خداوند نصیبم شد و توانستم در چند ساعت هسته این کار را تکمیل کنم و از نخستین آهنگ‌هایی شد که از شبکه‌های مختلف رسانه‌ای پخش شد. ما در این قصیده با عبارت «تهران دست بر سلاح گذاشته است»، دشمنان را تهدید کردیم. ما یقین و اطمینان داشتیم که تهران به ترور فرمانده پاسخ خواهد داد و این پاسخ واقعاً کوبنده بود که سطح سرود را بیش از پیش بالا برد. پس از مدتی برادران ایرانی خواستند که آهنگشان با این سرود ترکیب شود. در نتیجه نسخه مشترک دیگری را منتشر کردیم و ما به این موضوع افتخار می‌کنیم. من بسیار خوشحال هستم که این سرود مورد توجه رهبری قرار گرفت و توانستیم هر چند اندک به مردم و عاشقان شهید سلیمانی اعطا کنیم.

چرا شهید سلیمانی مورد توجه شما به عنوان شاعر قرار گرفت؟

شکی نیست که شجاعت سردار سلیمانی و پیروزی‌هایی که خداوند به دستان او محقق کرد، بارزترین عامل در بالا بردن محبوبیت او بود، چه بسیار که سربازان او را با خود در صفوف نبرد دیدند و مستضعفان او را در پس پرده و هنگام سختی‌ها و مصائب دیدند، فرماندهان او را در اتاق‌های عملیات می‌دیدند و وضعیت امنیتی‌اش مانع حضور او در شبکه‌های تلویزیونی و ارتباط مستقیم با مردم نشد، این در حالی بود که دشمن آمریکایی علناً و از طریق رسانه‌های خود درباره او و وسوسه‌های خود علیه او صحبت می‌کرد. در پنج سال گذشته همه نگاه جهانیان به نقطه‌ای از زمین - خاورمیانه - معطوف بود. او یکی از برجسته‌ترین رهبران عملیات بر روی زمین بود و پرچم‌های پیروزی را برافراشت. پس قاسم سلیمانی شایسته است پرچمی باشد که همه نیروهای محور مقاومت سرود آن را بخوانند. او شخصیتی بی‌ظنیر و مصداق آیه شریفه (مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللهِ وَ الَّذِیْنَ مَعَهُ اَشْدَّاءُ عَلَی الْکُفَّارِ رُحَمَاءُ بَیْنَهُمْ: محمد رسول الله و کسانی که با او هستند در برابر کفار سرسخت و مهربانند) بود. دشمنان از او هراسان اما اهل ملتش دوستداران او هستند و هنگامیکه خداوند خواست نقش او را از جایگاه ملی به جایگاه منطقه‌ای تبدیل کند، جبهه دشمن را سراسیمه و هراسان کرد. شهید سلیمانی عشق و همدردی را برای رزمندگان میدان نبرد به ارمغان آورد. همه کسانی که سردار سلیمانی را می‌شناختند، از دانش و درایت عملیاتی، درایت رزمی و شجاعت او هنگام حضور در خط مقدم با لبانی که



♦ مازن البیجی

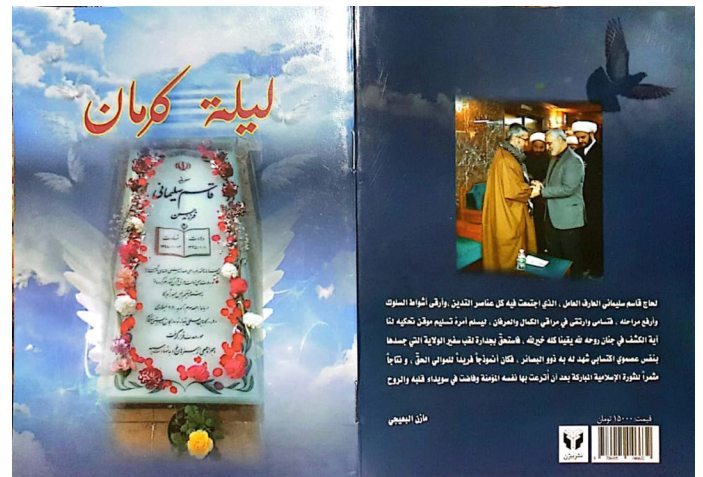
نویسنده و مسئول فرهنگی جنبش النجباء

عراقی تر از هر عراقی...

کتاب «شب کرمان» دل نوشته‌ای است به قلم «مازن البیجی» نویسنده عراقی و مسئول فرهنگی جنبش «النجباء» است که توسط نشر «بیژن» به چاپ رسیده. نویسنده در این کتاب در عالمی بین وجدان و خیال مهم‌ترین لحظه‌ای را که بر شهیدان مقاومت «حاج قاسم سلیمانی» و «ابومهدی المهندس» گذشته است، به سبک خیال و داستان به تصویر می‌کشد. چنانچه خود در ابتدا می‌نویسد:

«سفر واژه‌هایم سوار بر کشتی قصه‌ها و داستان‌ها از زبان واقعیت یا نزدیک به واقعیت نوعی قدرشناسی و سیاست‌گذاری از کسانی است که با مکتب ولایتی خود بر ما نیکی روا داشتند تا سربازانی حافظ درخشش آن آرمان و جمالی باشیم که در قرآن کریم آمده است. آری آن شب جمعه در مقبره کرمان مانند همه شب‌های جمعه‌ای است که نغمه‌های خوش الحان و عاشق با خواندن دعای کمیل می‌پیچد و آن ارواح طیبه در دنیای خود که زیر خاک به وصال معبود رسیده‌اند و رو به سوی قبله‌اش دارند، همراهی می‌کنند...

در ادامه، مازن البیجی که کتاب دیگری با نام «سلیمانی به قلم ولایتی» در دست چاپ دارد، در گفتگوی پیش‌رو درباره کتاب شب کرمان می‌گوید و عقاید و مفاهیم ذهنی خود را درباره فرماندهی که بارها با او دیدار داشته و از نزدیک صدق و خلوص او را لمس کرده است، به اشتراک می‌گذارد.



در کتاب «شب کرمان» چطور مخاطب را با شهید قاسم سلیمانی آشنا می‌کنید، این آشناسازی از طریق کدامین صحنه‌ها اتفاق می‌افتد؟

«شب کرمان» تلاشی است برای بررسی آنچه می‌تواند در دنیای متافیزیک و اخلاق رخ دهد و یا در آستانه وقوع است و ایده و اندیشه کتاب حاضر هم به جهان ماورا نزدیک است. نوشتن تا بگویم ما چه اندازه از عشق حاج قاسم سلیمانی به شهادت آگاه هستیم؟ چه اندازه شهادت یاران و دوستانش را با آزرده خاطر می‌کرد وقتی خود هنوز شهید نشده بود. چه اندازه به یاران شهیدش غبطه می‌خورد. نوشتن تا بگویم شهادت درجه‌ای است که خداوند سبحان به هر آنکه به درجه صدق و اخلاص و ایمان حقیقی رسیده باشد، عطا می‌کند. بر این اساس، هر صحنه‌ای که در کتاب «شب کرمان» ترسیم شده است، داستانی تخیلی‌ست نزدیک به واقعیت آنچه بر شهیدان، سرداران سلیمانی و ابومهدی المهندس گذشت.

من در موقعیت‌ها و مناسبت‌های فراوانی بیان کرده‌ام که شخصیت حاج قاسم سلیمانی یک شخصیت استثنایی است با ویژگی‌هایی که من آن‌ها را آینه و انعکاس صفات

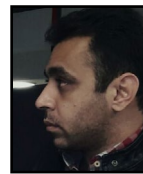
معصومین علیهما السلام می‌نامم. او که تعبیر عینی عرفان عملی بود، عرفانی در عمق روح و جان کالبدهایی چون شخص قاسم سلیمانی نفوذ می‌کند. قطعاً در اینجا باید بر عامل صداقت، اخلاص و اعتقاد به مساحت اسلام اصیل محمدی تأکید کنم که دین مبین را به مرزهای حزبی، جناحی و قومی و یا هیچ چارچوب دیگری که تأثیر آن را محدود می‌کند، منحصر نمی‌کند. بنابراین، امور ماورایی مقام هر که را که بر مثنی حقیقت اصیل باشد، بالایی‌برد و گواه آن آیه ۱۱ سوره مجادله است که می‌فرماید: «يُزَفِّعُ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَالَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ دَرَجَاتٍ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرٌ» خدا مقام کسانی از شما را که گرویده و کسانی را که دانشمندند، بلند گرداند و خدا به آنچه می‌کنید آگاه است. در اینجا عبور از نظریه علت و معلول مادی رخ می‌دهد و به فضایی فراتر می‌رسد که روابط حاکم بر آن با نشر فضیلت‌ها، تقدیر و احترام دور و نزدیک را بدون انحصار در مرزهای سرزمینی جلب و جذب می‌کند. وقتی که نظامی‌گری یک وضعیت مطلق باشد که به وجدان، دل پاک و روح شفاف عبور نکنند، روحیه سخت و خشکی بر آن غالب می‌شود که فقط به دنبال کسب امتیازات مادی و موقعیتی است و نتیجه آن چیزی غیر از نفرت و بی‌زاری نخواهد بود. اما حاج قاسم چگونه بود. او یک سرباز الهی بود و خود را سرباز امام زمان «عجل الله تعالی فرجه الشریف» می‌دانست. نظامی بودن حاج قاسم جنبه مادی نداشت، بلکه مکتب مهدوی عملاً بر رفتار و گفتار و کردار و جوارح او حاکم بود تا اینکه چنین عشق و محبتی از مردم به خود جذب کرد. هدف و مقصد حاج قاسم، شهرت یا بزرگ جلوه کردن برای مردم نبود، بلکه برعکس او از شهرت هراسان و گریزان بود، اما این قانون است که خضوع و خشوع در برابر خداوند، سزاوار ترفیع درجه از سوی خداوند است. اعمال حاج قاسم رایحه‌ای داشت که استشمام آن برای عارفان به حق و عملش بی‌نظیر بود.

به اعتقاد شما آیا هنوز قربات‌های ریشه‌ای در آسیا و خاورمیانه در حوزه منافع مشترک میان ملت‌ها پررنگ است؟

بله، قطعاً همه ملت‌های آزادی خواه به نقطه مشترکی برای مبارزه رسیده‌اند. همه وقایعی که از سوی حکومت‌ها و رژیم‌های مزدور بر ملت‌ها گذشت، رسوایی‌های متعدد و متنوعی برای آن‌ها بود که ملت‌ها را بیدار کرد و به لطف این بیداری همه حکومت‌های دست‌نشانده به دشمن مشترکی تبدیل شدند و به اذن الهی رنگ پایان آن‌ها را به صدا درآورده است. تئوری منافع مشترک بین این حکومت‌ها در آستانه متلاشی شدن است و به نقش خائنانه آن‌ها در برابر حق پایان می‌دهد. این سنت خالق بزرگ است، زیرا آنچه بر باطل بنا شده است قطعاً باطل است و دروغ و منافع منفی همچون زمین بایری است که گیاه و زراعتی از آن حاصل نمی‌شود و به بار نمی‌نشیند.

زمانی که رهبر و فرماندهی با ویژگی‌ها و توانایی‌های حاج قاسم سلیمانی وجود داشته باشد که از مرزهای ساختگی و جغرافیایی قطع‌کننده پیوندهای مقاومت بر اساس تئوری‌هایی چون «سایکس پیکو» فراتر رفت، امکان ارتباط و تعامل نه تنها در شرق بلکه در نقطه به نقطه پهنه هستی وجود دارد. با همین روحیه و تفکر بود که کشورهای محور مقاومت با شهید سلیمانی که عراقی‌تر از خود عراقی و لبنانی‌تر از لبنانی‌ها بود، همذات‌پنداری کردند. او با اعتقاد و رهبانیتی که داشت، خود را وقف هر مظلوم و فریادخواهی کرد که برای رهایی از ظلم به دنبال فریاد رسی بود.

و البته در این میان، نهادهای فرهنگی و فکری وظیفه بزرگ و خطیری را در شناساندن و تبیین حقیقت چنین شخصیت‌هایی برعهده دارند که رسانه‌های تحریف‌شده و معاند در برابر آن‌ها قرار می‌گیرند و مانع ظهور آن‌ها در زمانی می‌شوند که برای تربیت افشار جامعه و نسل‌های پیاپی بسیار بسیار مهم است. در حد تجربه‌ام معتقد هستم که امروز نام‌ها و مسماهایی چون ملیت، قومیت و یا هر عنوان و لقبی که مانع از بیان حقیقت در هر نقطه‌ای از جهان می‌شود، دیگر اهمیتی ندارد و برای افتخار یک نویسنده همین بس که در نشان دادن ابعاد شخصیتی چهره‌های که شناختشان جان و روح انسان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و رویکردشان صرف نظر از عنصر ملیت، شایسته یک مکتب تربیتی است، منصف باشد. گمان نمی‌کنم هر نویسنده‌ای که ارزش واژه و قلم را می‌شناسد و از نعمت نوشتن و نقش تأثیرگذار آن آگاه است، از حاج قاسم و خصلت‌های بی‌نظیرش ننویسد. هر انسان حق شناس و مسئولیت‌پذیری که رضای الهی مقصد و منتهای آمال او باشد، باید او را به همه بشناساند و نشان دهد که او یک ژنرال نظامی اما با درجه سربازی و سربازی برای عقیده بود، عقیده‌ای سرشار از ایمان و مستند و مستحکم به علم و برهان. نویسنده آگاه می‌داند هر آنچه در وجود حاج قاسم است، همگی سحر و جذابیت است. جذابیت، سحر و تأثیر عبارتهای قاصری هستند که توان توصیف همه شمول از حقیقت شخصیت حاج قاسم سلیمانی را ندارند و به همین دلیل است که محل شگفتی و تحسین بسیاری از نویسندگان در سراسر جهان شده است. ♦



♦ حامد سعادت

کارگردان مستند «امان نامه»

عشق مردانِ شرور

اگر نگاهی به قهرمانان و اسطوره‌های دوران معاصر ببیندازیم، نام شهید حاج قاسم سلیمانی بی‌شک جزو برجسته‌ترین الگوهای اخلاقی، نظامی و سیاسی خودنمایی خواهد کرد. فردی که نام او نه تنها در ایران بلکه در جای جای کشورهای آزادی‌خواه در جهان طنین‌انداز شده است. برخی مستندسازان ایرانی هم این فرصت را غنیمت شمرند و به سراغ ساخت اثری درباره این سردار بزرگ رفتند. حامد سعادت از جمله مستندسازی است که به تازگی فیلم «امان نامه» را با الهام از زندگی این سردار رشید تولید کرده است. این مستند ماجرای مقابله شهید قاسم سلیمانی با اشرار طایفه رئیسی در کرمان را روایت می‌کند. درباره چگونگی «امان نامه» و ویژگی‌های شخصیتی سردار سلیمانی با کارگردان این مستند به گفتگو نشستیم که در ادامه می‌خوانید:



ساخت مستند «امان نامه» چطور در ذهن شما تبدیل به یک دغدغه شد؟

«امان نامه» درباره اشرار طایفه رئیسی است که در دهه ۷۰ شمسی به کرمان آمدند و هر طایفه در یک بخش، ساکن شدند. من و خانواده‌ام در روستای قاسم آباد کرمان زندگی می‌کردیم و زمین کشاورزی داشتیم. طایفه رئیسی سال ۱۳۷۴، آنجا را از ما گرفت. تا اینکه گذشت و در سال ۱۳۹۵ با یکی از همان سرکرده‌های گروه اشرار آشنا شدم. از خاطرات شرارت‌هایشان برای من گفت و احساس کردم می‌تواند روایت مناسبی برای ساخت یک مستند باشد. زمانی که سردار قاسم سلیمانی به شهادت رسید، برخی تصاویر و فیلم‌های کمتر دیده شده‌ای به دستم رسید که فکر کردم باید با آن‌ها «امان نامه» را بسازم.

شهید قاسم سلیمانی، یک نظامی بود اما شیوه‌ای که در کارش استفاده می‌کرد گویی که نظامی نبود. او راه و روش خودش را داشت. شاید یکی از ویژگی‌هایی که باعث شد در کار و عملشان برجسته شود هم همین موضوع باشد.

برای ساخت «امان نامه» تحقیق و پژوهش‌هایی هم انجام داده‌اید، شهید سلیمانی چه سیاست‌هایی را برای مقابله با اشرار به کار می‌گرفت که منحصر به فرد بود و باعث می‌شد تا آن‌ها کارهایشان را کنار بگذارند؟

اشرار در زمان جنگ تحمیلی ایران و عراق حضور پررنگی در منطقه داشتند و بیشتر در نواحی جنوبی کشور مانند سیستان و بلوچستان، هرمزگان و کرمان بودند. پس از جنگ، از تهران دستوری به لشکر هرمزگان و لشکر ۴۱ ثارالله سپاه کرمان صادر می‌شود که باید با این اشرار مبارزه جدی کرد. حاج قاسم در رویارویی با این اشرار وارد مذاکره با آن‌ها می‌شود و اعلام می‌کند که اگر دست از این کارها بردارید، امان نامه‌ای می‌نویسیم تا بخشیده شوید. سپس به سران طوایف می‌گوید اسلحه‌های خود را تحویل دهید و به جای آن، آب، خانه و زمین تحویل بگیرید و بچه‌ها امکان فراگیری درس داشته باشند. البته قاتلان بین طوایفی از این ماجرا مستثنی بودند؛ اما اگر طی ۱۰ روز از خانواده مقتول رضایت می‌گرفتند، آن‌ها نیز می‌توانستند شامل این قانون باشند. طایفه بزرگ رئیسی نخستین طایفه‌ای بود که شرایط «امان نامه» را پذیرفت.

نکته‌ای که بسیاری از افراد به آن اشاره می‌کنند، این است که شهید قاسم سلیمانی در هیبت فرد نظامی، برای آنها جاذبه داشته است. شاید این موضوع را در مواجهه اشرار کرمان با این سردار درک

کنیم که پس از آن به نوعی سر به راه شدند. در «امان نامه» به این موضوع نیز اشاره شده است؟

بله، مردم منطقه کرمان اهل مدارا هستند و شهید سلیمانی هم این موضوع را می‌دانست و به نوعی از این در وارد شد و با آن‌ها برخورد کرد. ایشان ارتباطات مردمی را می‌دانستند و با مردم از روی مهر و دوستی ارتباط برقرار می‌کردند؛ کاری که بسیاری آن را بلد نیستند. مبارزه با اشرار نوعی درمان آن معضل است؛ اما حاج قاسم برای برطرف کردن هر مشکلی راه پیشگیری و علاج را انتخاب می‌کرد. سردار سلیمانی تا زمان شهادت ارتباطش با افراد این منطقه را حفظ کرد و به قول آن‌ها ارتباط قلبی با آنان داشت. زادگاه این شهید هم کرمان بود و برخی مردم به صورت خودجوش به روستای شهید سلیمانی می‌رفتند و به نحوی به زادگاه او ادای دین می‌کردند. برخی افراد می‌گفتند حاج قاسم ما را در خانه خودش هم می‌برد و کاملاً مانند خانواده خودش به ما اهمیت می‌داد. این ویژگی شخصیتی سردار موجب صمیمیتی بین خودشان و مردم می‌شد که راز ماندگاری این شخصیت در دل مردم است.

ما بیشتر درباره عملکرد میدانی شهید سلیمانی چیزهایی می‌دانیم و درباره آن حرف می‌زنیم اما اطلاع کمی از شخصیت و آرمان‌هایش داریم. از نظر شما کدام وجه شخصیتی او مغفول مانده که کسی سراغ آن نرفته است؟

به نظر من مهمترین و خاص‌ترین وجه شخصیتی حاج قاسم که نیاز امروز مدیران و مسئولان ما نیز است، نگاه او به حل ریشه‌ای معضلات و مشکلات است. متأسفانه در کشور ما همیشه نسخه‌های موقت و مُسکن‌های کوتاه مدت برای مسائل تجویز می‌شود. مثلاً در همین مورد اشرار و قاچاقچیان حاج قاسم به سراغ حل موضوع رفت. او اعتقاد داشت که با کشتن این آدم‌ها تنها تا مدتی این شرارت‌ها پایان خواهد یافت و دوباره به دلیل فقر موجود در این مناطق فرزندان آنان به این کار مبادرت خواهند ورزید. به همین دلیل تصمیم گرفت تا اول چاره‌ای برای فقر و تنگدستی مردم پیدا کند و زمینه این ناهنجاری از بین ببرد. فرزندان همان اشرار که در مستند «امان نامه» مشاهده کردید اکنون فوق لیسانس دارند و صاحب فرزند و زمین هستند. اما موضوعی که الان وجود دارد رسیدگی نکردن به اهالی این مناطق است. سردار سلیمانی تازمانی که زنده بود نسبت به زندگی این مردم و طوایفی که به آن‌ها امان داده بود، حساسیت داشت. در زمان حیات ایشان مردم و طوایف مختلف در کرمان به او مراجعه می‌کردند و مشکلات خودشان را با او در میان می‌گذاشتند. نکته مهم اینجا بود که همه مردم با چشم و پوست و گوشت خود لمس می‌کردند که حاجی هر کاری از دستش برمی‌آید برای آن‌ها انجام می‌داد. مثلاً اگر خودش هم مسئولیتی در جایی نداشت مردم را راهنمایی می‌کرد یا مثلاً نامه‌ای برای آن‌ها با دست خودش می‌نوشت تا بتوانند مشکلاتشان را حل کنند. در فیلم می‌بینید که یکی از اهالی بعد از شهادت حاج قاسم می‌گوید که اگر او بود سفارش می‌کرد و کار ما تا الان انجام شده بود.

شما با مردم زیادی که از حاج قاسم خاطره دارند هم صحبت شده‌اید، نقل قول‌های مختلفی هم شنیده‌اید؛ کدامیک برای خودتان جالب‌تر بود؟

یک پرستار در فیلم هم وجود دارد که در بیمارستان باهتر کرمان سال‌ها مشغول خدمت بوده است و اتفاقاً نظرات خیلی همسویی با کلیت حاکمیت ندارد و خیلی منتقدانه همه چیز را نقد می‌کرد. اما او خودش برای ما نقل می‌کرد که یکبار همسر حاج قاسم در بیمارستان بستری بوده است و حاج قاسم به دلیل مشغله کاری خارج از ساعت اداری برای ملاقات به آنجا رفته است. جلوی در نگهداری او را نمی‌شناسند و اجازه ورود به او نمی‌دهند. حاج قاسم هم بدون اینکه حرفی بزند چندین ساعت منتظر می‌ماند و بعد که ساعت ملاقات فرامی‌رسد داخل بیمارستان می‌شود. پرستاران و پرسنل بیمارستان که او و همسرش را می‌شناختند با او برخورد گرمی می‌کنند و تازه نگهداران بیمارستان متوجه می‌شوند این شخص از فرماندهان ارشد نظامی است و از این کار او بسیار شگفت‌زده می‌شوند. این داستان بین کارکنان این بیمارستان شهرت دارد.

به نظر تان کار کردن درباره قهرمان‌هایی مانند حاج قاسم که مرام و منش جوانمردانه‌ای در برخورد حتی با دشمنانش داشت، کمی کار را سخت‌تر نمی‌کند؟

به نظرم اولین نکته الگو گرفتن از حاج قاسم و امثال او است. امروزه مشکلات کشور ما فزاینده شده است و آدم‌هایی مانند حاج قاسم در اداره امور کمتر به چشم می‌خورند. من در مستند «امان نامه» تلاش کردم تا از مشکلات مردم بگویم و اینکه حالا بعد از سال‌ها هنوز آن‌ها به دلیل مشکلات تقسیم اراضی که سال‌ها پیش اتفاق افتاده است، همچنان در حال آسیب دیدن هستند. در نقاط مختلف کشور ما مخصوصاً در جاهایی که امکانات کمتر است و دسترسی به آن‌ها سخت‌تر، متأسفانه مردم راهی جز رفتن به سمت کارهای غیرقانونی ندارند. مشکلات کولبران، قاچاق سوخت، حمل و نقل کالاهای قاچاق از بنادر و شهرهای مرزی به عمق کشور، همه اینها نیاز به این دارد که شرایط اقتصادی کشور بهبود پیدا کند تا شاهد ریشه کن شدن این موارد باشیم. حاج قاسم با تفکری که داشت سعی در پاک کردن صورت مسئله نداشت و تلاش می‌کرد تا مسئله را به صورت منطقی و اصولی حل کند. امیدوارم امثال حاج قاسم در کشور ما تکثیر شوند تا این تفکر هر روز در بین مسئولان رشد کند که با همراهی و همدلی با مردم می‌شود مشکلات را مرتفع کرد. ♦

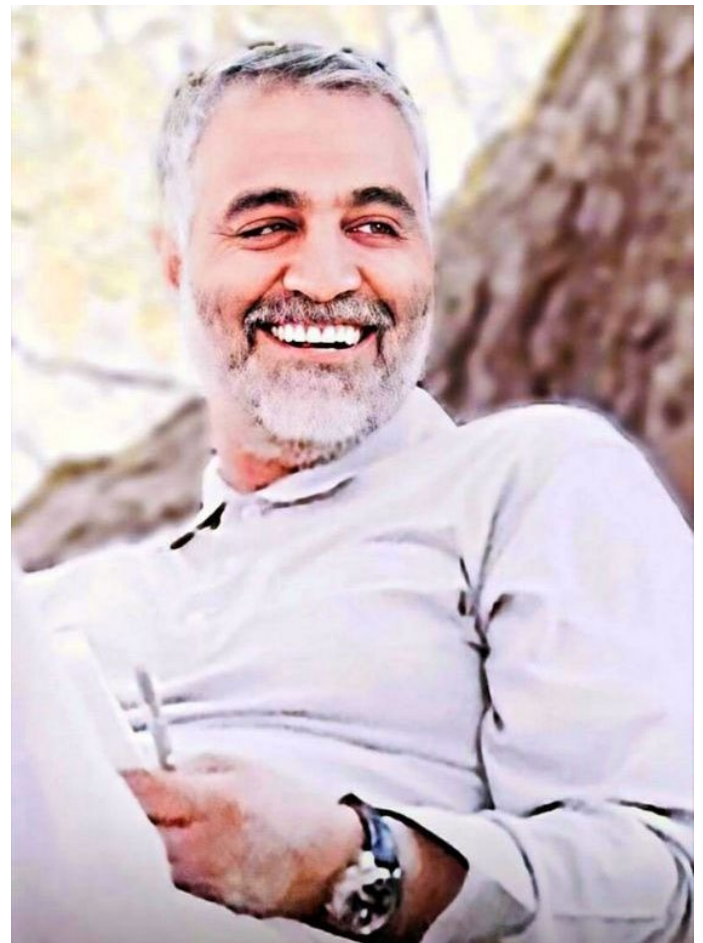


♦ ساسان فلاح فر

مستند ساز

اول، خانه‌ی صغری

«خاطرات آن مرد» عنوان مجموعه‌ای به کارگردانی ساسان فلاح فر است که در بنیاد مکتب حاج قاسم تهیه و تولید شده است. این مستند در واقع خاطرات حاج قاسم سلیمانی از زبان اهالی روستای اجدادی شهید سلیمانی است. روستای «قنات ملک» از توابع شهرستان رابر استان کرمان محسوب می‌شود که شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی در آن چشم به جهان گشوده و کودکی خود را در آنجا سپری کرده است. کارگردان این مستند برای روایت ویژگی‌های شخصیتی سردار سلیمانی به سراغ زادگاه او رفته و با اهالی این روستا به گفتگو پرداخته است. گفتگوی ما را با او در ادامه می‌خوانید:



برای ساخت مستند «خاطرات آن مرد» به سراغ روستای شهید قاسم سلیمانی رفته‌اید که کمی هم دور افتاده است. نام دقیق این روستا چیست و چه فضایی دارد؟

نام این روستا «قنات ملک» است که در شهرستان رابر در استان کرمان قرار دارد. «قنات ملک» به لحاظ جغرافیایی یک روستای کوه پایه‌ای محسوب می‌شود. اعتقاد دارم که یکی از دلایلی که حاج قاسم، به این درجه رسید، تولد و زندگی در این روستا بوده است. طی معاشرت‌هایی که با اهالی این روستا داشتم، آن‌ها نیز تاکید می‌کردند حال و هوای که در روستا وجود داشته و پدر و مادر این سردار، به شدت روی شخصیت او تاثیر گذار بوده‌اند. سردار سلیمانی هیچ‌گاه این روستا را رها نمی‌کرد و در زمان‌های از زندگی، خودش را به «قنات ملک» می‌رساند تا مشکلات

اهالی روستا را حل کند و گوش به حرف‌های آن‌ها بسپارد. در واقع اگر بخواهیم از مکان‌های مهمی که سردار سلیمانی بسیار به آن وابسته بوده است یکی را نام ببریم حتما این روستا جزو آنها خواهد بود.

رابطه اهالی روستا با پدر و مادر شهید سلیمانی هم همین‌طور بوده است؟

بله، پدر و مادر سردار سال‌هاست فوت کرده‌اند اما آنها نیز از خانواده‌های تاثیرگذار در این روستا بوده‌اند. آن‌ها از ایل سلیمانی بودند و همواره در تمام دوران زندگی جزو خانواده‌های مهم و اصیل به حساب می‌آمدند. به قدری این خانواده برای مردم روستا اهمیت داشت که پس از شهادت حاج قاسم، اهالی روستا برای پدر و مادر او، مقبره‌ای کاملاً متفاوت از بقیه قبور درست کردند و سنگ قبلی سردار که به رنگ مشکی هم بود را به گلزار شهدا روستا آورده‌اند تا یادبودی از این شهید در روستا باشد. من برای تولید این مستند حدود سه هفته در این روستا مهمان مردم بودم و می‌توانم بگویم که کسی را پیدا نکردم که حاج قاسم را فقط دوست داشته باشد، بلکه تک‌تک اهالی روستا عاشق او بوده‌اند.

پس به این نکته که سردار سلیمانی، خودش را در میان مردم می‌دید، واقف هستید و در مستند به آن پرداختید؟

بله، بسیار عجیب است که فردی با این همه درگیری و مشغله نه تنها در ایران، بلکه در جهان اسلام، ولی تک‌تک افراد در روستا از او یادگاری و خاطره شخصی دارند. خاله صغری، مادر شهید احمد سلیمانی که در این روستا زندگی می‌کند، کسی بود که حاج قاسم به محض آمدن به روستا اول به دیدن او می‌رفت. سردار سلیمانی به هنگام ورود به روستا، به تمام خانواده‌های شهید سر می‌زد و برای دیدن بقیه اهالی «قنات ملک» همه اهالی را به مسجد دعوت می‌کرده و با آنها بدون اینکه مزاحم خانه‌هایشان شود به صورت ویژه و صمیمی گفتگو و احوال‌پرسی می‌کرده است. این روزها در کشور می‌بینیم که مسئله بسته‌های معیشتی مطرح است؛ این در حالی است که سال‌های سال نزدیک عید نوروز حاج قاسم به همه افراد روستا با هزینه شخصی خودش بسته‌های معیشتی اهدا می‌کرد. همیشه به آن‌ها کمک می‌کرده و به قول معروف همیشه به یاد آنها بوده است.

در روند تحقیق و پژوهش برای مستند، به مثالی جزئی‌تر از کمک‌های شهید سلیمانی برخوردید؟

پیرزنی در روستا بود که خانه‌اش امکانات بسیار بدی داشته و شرایط مناسبی برای زندگی نداشت. حاج قاسم کسی را مامور می‌کند تا در نبودش کارهای او را انجام دهد. این کارها را نه تنها برای آن پیرزن بلکه برای همه مردم انجام می‌داد. فردی در روستا زندگی می‌کند که به «بنای حاجی» معروف بوده است؛ او تعریف می‌کند که حاج قاسم از سوریه و عراق با من تماس می‌گرفت که بروم منزل فلانی و به کارهای ساختمانی‌اش رسیدگی کنم و بعد هم دستمزد مرا از حساب شخصی خودش پرداخت می‌کرد. در واقع همه افراد روستا را زیر نظر داشت تا به هر مشکلی که برمی‌خوردند، سریع کمک کند. روستای «قنات ملک» مسجدی دارد که در اصل حاج قاسم با هزینه شخصی، ملکی را خریداری کرده و مسجد ساخته است. این روستا به دلیل این که در کوه پایه است، گیاهان دارویی فراوانی دارد و ایشان به قدری به فکر مردم بود که به اهالی روستا گفته بود کارگاهی را تاسیس کنند تا از این راه درآمدی پایدار داشته باشند. این کارگاه را حاج قاسم راه‌اندازی کرده و اکنون هم وجود دارد.

مستند «خاطرات آن مرد» در چند قسمت تولید شده و برای روند تولید چه مدت زمانی را صرف کردید؟

این مستند را در ۱۰ قسمت تولید کردیم و البته ظرفیت ساخت قسمت‌های بیشتر را داشت اما فرصت‌مان بسیار کم بود. ۱۵ نفر روایت‌گر اصلی از اهالی روستا در مستند داریم و حدود ۲۱ روز فیلمبرداری و ضبط آن طول کشید. پس از آن هم کارهای تدوین و پس تولید را انجام دادیم.

زندگی در روستای «قنات ملک» چطور در جریان است؟

شغل مردم آن‌جا دامداری و کشاورزی است. بسیار مردم مهربانی دارد و به گروه

در جشنواره بین‌المللی سینماحقیقت، حبیب والی‌نژاد از تاکید و سفارش حاج قاسم سلیمانی برای ساخت اثری درباره شهید مهدی زین‌الدین گفت. از نظر شما که درباره این سردار تحقیق‌هایی را انجام داده‌اید، چطور می‌شود که یک فرد نظامی به سینما و فرهنگ اهمیت دهد و حتی گاهی سفارش‌هایی برایشان داشته باشد؟

به عقیده من شهید سلیمانی یکی از فرهنگی‌ترین نیروهای نظامی ایران بوده است. به قدری اطلاعات داشته و پیگیر فرهنگ و هنر بوده که همیشه نکته‌هایی دقیق را به هنرمندان یادآور می‌شد. او همان فردی است که با آن حجم دغدغه‌ها به پشت صحنه فیلم سینمایی «۲۳ نفر» رفت. سردار سلیمانی به هنر نگاه نظامی نداشته است. به عقیده من حاج قاسم تازه بعد از شهادتش شروع شده است و وجوه مختلفی از ایشان هنوز برای ما و مردم ناگفته مانده است.

از نظر شما کدام وجوه ناشناخته از شخصیت سردار سلیمانی وجود دارد که به آن پرداخته نشده باشد؟

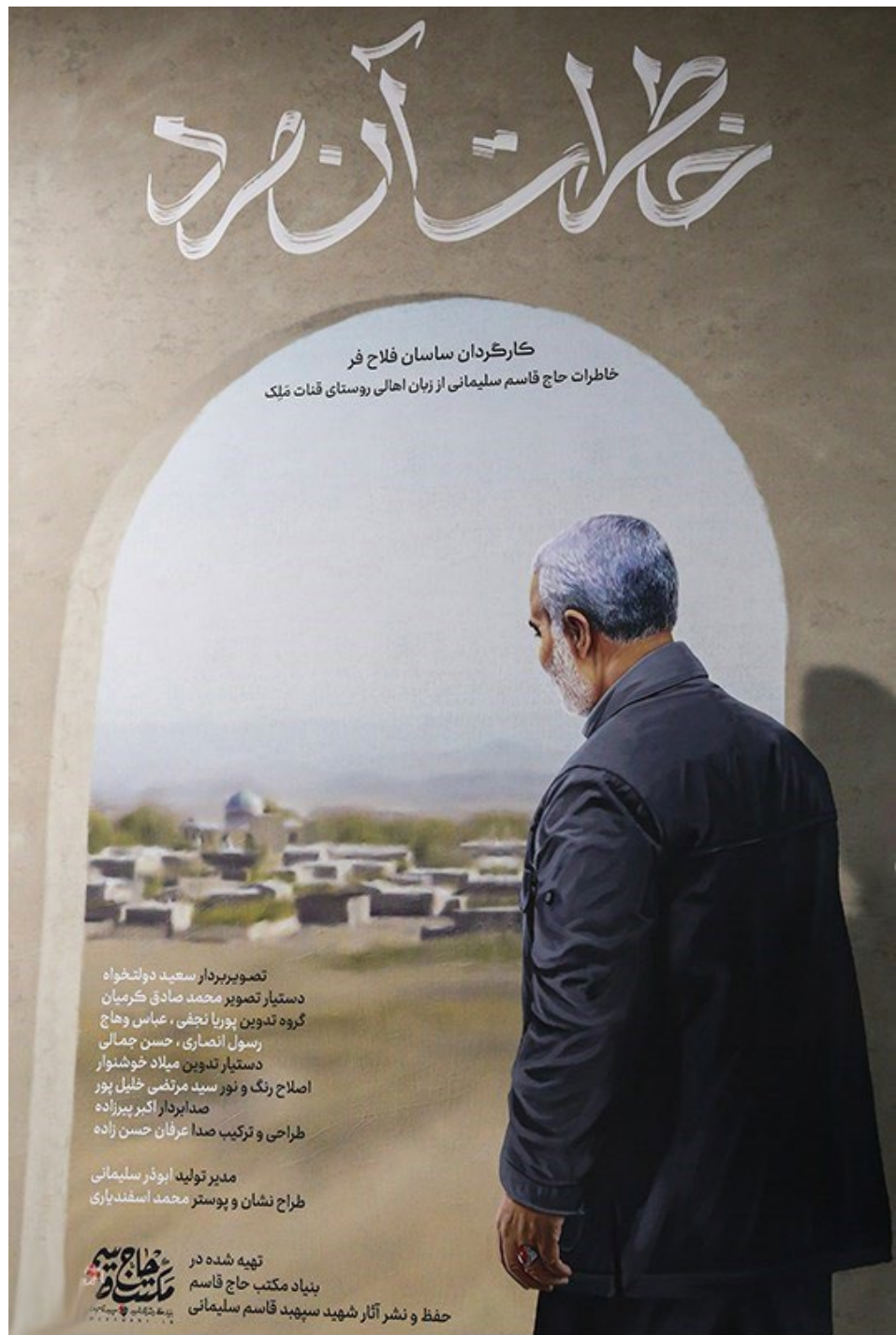
از نظر من ارتباط حاج قاسم با مردم یکی از همین وجوه ناشناخته است. از مردم حرف‌هایی را درباره سردار می‌شنویم که باورمان نمی‌شود رفتار و گفتار یک فرد نیروی نظامی اینگونه بوده است! در تمام دنیا چنین فردی را پیدا نمی‌کنیم. من مدتی با اهالی روستا زندگی کردم و نکته‌هایی بسیار جالب را متوجه شدم.

این نکات را در مستند هم نشان داده‌اید؟

در این ۱۰ قسمت همه مسائل را فضا سازی کردیم و همه قسمت‌های مستند روایتی داستان گونه دارد. برای مثال یک قسمت مرتبط با خانواده شهدا در روستا و رفتارهای حاج قاسم با این خانواده‌هاست. در یکی از قسمت‌های دیگر به بیت‌الزهر پرداختیم. بیت‌الزهر زمانی خانه حاج قاسم بود و آن را برای روضه‌های حضرت زهرا سلام الله علیهما وقف کرده بود و مردم بسیاری از مراسم‌ها را تا جایی که می‌توانستند در آن شرکت می‌کردند. حاج قاسم بسیار اهل روضه بوده و همیشه مراسم فاطمیه را برگزار می‌کرده است. حتی در مستند با باغبان حاج قاسم در «قنات ملک» مصاحبه کردیم و از رفتارهای جالب ایشان می‌گفت. زمانی که سردار وارد کرمان می‌شد، تلاش می‌کرد کسی مطلع نشود و استان برای او محافظ نگذارد تا بی‌واسطه با مردم در ارتباط باشند. حتی استانداری برای مراسم ختم پدر و مادرش «گیت» گذاشته بود که سریع اعلام می‌کند این‌ها را بردارید تا مردم اذیت نشوند.

نشان دادن چه نکته‌ای از شهید سلیمانی در مستند «خاطرات یک مرد» برای شما در اولویت بوده است؟

تمام ویژگی‌هایی که عرض کردم برکتی است که خدا می‌دهد. برای حاج قاسم نوع زندگی اهالی روستا مهم بود و ما هم در مستند «خاطرات آن مرد» به سراغ این وجهه از روستا و زندگی سردار رفتیم. در آخر بگویم که حاج قاسم هنوز در زندگی این مردم جاری است. ♦



ما محبت داشتند. حال و هوای روستا بسیار زیبا بود و هر صبح گله‌ها را بیرون می‌آوردند و غروب به بعد کسی را در خیابان و کوچه نمی‌دیدیم. در «قنات ملک» مغازه‌ای به جز بقالی پیدا نمی‌کردیم. زمانی که به این روستا سفر کردم، تازه متوجه شدم که حاج قاسم چرا آنقدر آن جا را دوست داشت زیرا که مردم «قنات ملک» بسیار خوب و به معنای واقعی حلال‌خور هستند. برای سردار سلیمانی هم این اصالت مردم و اهل حلال و حرام بودنشان بسیار جذاب بوده و در تمام طول عمرش هیچ‌گاه آن جا را ترک نکردند.

اقوام شهید سلیمانی هنوز در روستای «قنات ملک» زندگی می‌کنند؟

از هر کوچه روستا که رد می‌شدیم، فامیلی شهدا؛ سلیمانی بود و در واقع همه به شکلی اقوام دور و نزدیک حاج قاسم حساب می‌شدند.



عکاس: مصطفی صفری



عکاس: هوشنگ هادی



عکاس: هوشنگ هادی



عکاس: سحر سیفی

کاش بودی...

دو سال از شهادت سردار شهید قاسم سلیمانی گذشت، بعد از آن تشییع جنازه‌ی باشکوه، بازار یادمان‌ها، یادواره‌ها، بزرگداشت‌ها و مراسم‌ها داغ شد و کتاب‌ها و مقالات و سخنرانی‌ها یک به یک ردیف شدند تا هریک گوشه‌ای از خاطرات آن بزرگ‌مرد معاصر ایران را یادآوری کرده و گرمی‌اش بدارند. گرچه هنوز با گذشت ۷۳۰ روز از رفتن‌اش، سوز سینه‌ها فروکش نکرده و دیدن تصاویرش، اشک‌ها را جاری و بغض را گلوگیر می‌کند. قاسم سلیمانی به دیدار خدایش رفت و ما ماندیم با خاطرات او و حسرت‌های خودمان: کاش بود، کاش بیشتر می‌شناختیمش، کاش دل به دلش داده بودیم و در مسیری که عاشقانه می‌پیمود؛ هم‌قدمش می‌شدیم، کاش دلمان به بودنش هنوز گرم و امیدوار بود، چه حیف شد که رفت...

آقای سلیمانی با رفتن‌ات در صف انقلابی‌ها، برخی مظلوم‌تر و تنهاتر شدند، برخی به کنجی خزیده و بنای غصه‌داری دایمی گذاشتند و بسیاری هم با فراموشی‌ات؛ دفتر حساب و کتاب‌های دنیایی را دوباره پیش کشیدند تا سکه‌ای جانگذارند. آن‌سوتر هم اگر نگوییم که علیم دشمنی اما بازار مخالفت‌ها و انتقادها از تو و مسیری که طی کرده‌ای، رونق داد. تو مظلومانه زندگی کردی، مظلومانه هم به شهادت رسیدی و اینک کاسیان شهادت؛ تو را ابزار اهداف خود قرار داده‌اند و از تو برای خود کیسه‌ها می‌دوزند، گاه معایب مسیری که طی کرده‌ای را فهرست کرده و روشنگری میدانی و دیپلماتیک می‌کنند و گاه عکس‌های یادگاری با تو را به رخ می‌کشاند.

چقدر مظلوم هستی سردار، اینک هم که نیستی؛ شکایتی نداری حتی از آن عده که به اسم تو و با آبروی تو برای خود بازار گرمی کرده و به نان و نوایی رسیده‌اند اما وقتی از برخی از همین‌ها بخواهی که درباره اندیشه‌ات سخنی بگویند؛ زیرکانه پاسخ می‌دهند: مدت‌هاست گفتگو نمی‌کنیم، من چیزی نمی‌دانم، سراغ بقیه بروید، کار من چیز دیگری‌ست... سردار شنیدن این پاسخ‌ها از مثلاً دوستان‌ات؛ دل‌ها را به درد می‌آورد... تو چه صبری داشتی که دوست و دشمن را می‌شناختی اما دم بر نمی‌آوردی. چقدر جای خالی‌ست سردار، کاش بودی...



عکاس: سحر سیفی



عکاس: سحر سیفی



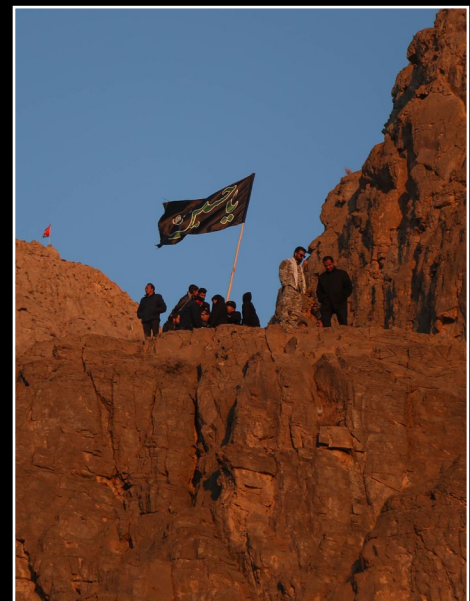
عکس: سایت رهبری



عکس: سایت رهبری



عکاس: مهدی نصیری



عکاس: مهدی نصیری



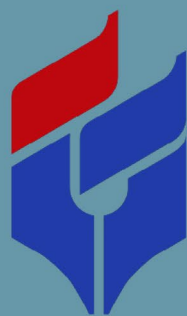
عکاس: مهدی نصیری



عکاس: مهدی نصیری



ویژه نامه سالروز شهادت سردار قاسم سلیمانی



خبرگزاری کار ایران

دی ماه ۱۴۰۰